

1

Handwritten signature or initials in Urdu script.

Handwritten text in Urdu script, possibly a date or a note.

PERSONAL LIBRARY  
OF  
ABUL KALAM AZAD  
— — —  
— — —



اما بعد چنین گوید فقیر فی بضاعت و غریب مجهول بی استطاعت  
 از بسیم استر ابادی الملقب بکرکین که چون این دره بمقدار از نایب نجسته  
 ثمان و خمسین و بیست و هفت شتر لوط و افیت الد احرام و مراسم  
 زیارت حضرت سید الانام و ائمه معصومین علیه صلوات الله  
 الملك العلام تقدیم رسانیده مرجهت نموده بدار الخلفاء دمشق  
 رسیدم حاجتی از مومنان و شیعیان و معتقدان آن دیار محالطت  
 و مصحبت نمودم رساله احسنه را که در زمان مارون الرشید علیه السلام  
 مخفی نگین گشته بود و ثبات حقیقت مذکور است بدلائل و براهین  
 نزد سید کبیر شیع و توری شهرت یافته بود من اوله الی آخره مطاع  
 نمودم و بالمش تمام آن رساله را گرفتم و در قید کتابت در آوردم  
 و چون منتهی بلاد عجم شدم آن رساله شریفه را به تحفه شیعیان  
 محبان خادان ساخته منظره و مباحثه حسیه با علمای اهل سنت  
 جماعتی سمع ارباب محبت و مودت رسانیدم و چون  
 رساله نود و عربی بود و اگر تخمین عجم را از آن خطی نبود بنا بر  
 التمس از نری از اخبار رساله حسنه را بفارسی ترجمه نمودم و در

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَاللَّهُ أُنْبِئُكَ بِمَا تَعْمَلُ  
الَّذِينَ عَلَيْنَا يَمُوتُونَ الْأَبْنَاءُ وَالْأَزْوَاجُ الْمَعْصُومِينَ بِالْأَدْلَى  
وَالْبَرَاهِيرِ فَتَحْتَائِرُ حَتَّى يَرْجُمَهُ مِنْ مَضْجَعَاتِ الْأَهْوَاءِ الْفَاسِدِ  
وَالْمَذَاهِبِ الْبَاطِلَةِ بِالْصِّدْقِ وَالْبَقِيَّةِ فَالْصَّلَاةُ  
وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَعَلَى  
أَهْلِ الْبَيْتِ وَآلِهِمُ السَّلَامُ وَآلِهِمُ السَّلَامُ عَلَى ابْنِ الْحَبِطِ الْكَافِرِ  
يَعْلَمُ أَنَّ الْبَيْتَ صَاحِبَ الشَّرَافِ وَالْإِسْلَامِ

فرومانده متعهدان کرد و اما این بنده فرمان بردار سعادت  
 دارین را در قبول و اقبال امر واجب الاذعان القبله ایان  
 مینماید و قصه مشهوره المامور معذور نیز بوضوح پیوسته بنابرین  
 قلم شکسته رقم را متوجه این امر کرده اند و رساله حسینه را بحسن  
 القاب شایسته ای تشریف و تزیین و او که بشرف سیادت  
 و پاک طینت و ممانت اعتقاد و صلاح نفس و طهارت ذیل  
 و علو حسب و کمال نسب و کثرت عت و احسان و وفایان  
 و حسن معاش و لطف گفتار و نیکنوی کردار از جمیع سلاطین  
 کشور کشای و خواصین فرمان روای در روی زمین متفرد و ممتاز  
 و حضرت مالک الملکش بجانب عنایت ارجمیع حوادث  
 زمان و اوقات اخر الزمان حارس و حامی علم و دین متین و شرح  
 مبین روایت مذهب اثنی عشر بدستباری دولت فایده  
 اقبله سلاطین متن المشرق و المغرب مرفع و معلی و با وجود  
 اسباب بحساب سلطنت و خلافت و جهان بینی و ادایل

عبارت طریق تکلف مرعی نداشتیم تا همه کس را از خواص و عوام  
 از خواندن و نوشتن آن محفوظ گردند و ببرکت توجه حضرت امیر  
 المؤمنین و امام متقین صلوات الله علیه و اولاده رساله  
 مذکور را بنویشتن و همه کس را از روی شنیدن آن می شد در  
 اندک زمانی استهزاء نمود مقبول و مستحسن به خواندن گردید  
 تا آنکه یکی از اعیان و ارکان حضرت دولت قاهره حفظه الله  
 تعالی به تقریری حکایت حسبه و مناظره او را با مخالفان  
 دین در مجلس بهشت این حضرت شاه ملاکات سپاه نظر  
 نمود و خاطر اشرف ایشان را میل تمام به شنیدن حکایت حسبه  
 شده باحضار این بنده کمتر اشاره فرمودند و بهیفت مناظر  
 حسبه را با علمای زمان استفسار نمودند آن ذره بمقتدا  
 رساله مذکوره را بنظر اشرف آن ظل اله در آوردم  
 نهایت سئو شده خاطر گردید و با استکمال آن اشاره نمود که می  
 رساله حسبه به فارسی ترجمه کردم فرمودند قسم را درین رساله  
 درج نمودی اگر چه رتبه این پست ره ازان برز و عالی تر است که عبارت از

بر داشتی مرا نواز خاک | از تست سرم جو مه بر افلاک  
 تا در قدم تو سر نهادم شد قدرت مهر و مه زبایم یارب به بنی و عمرای  
 یارب بعلی و عزت او یارب بدجا بصبیح خیزان یارب بصغابی اهل ایمان  
 شمه را بیده قاهر آرمی و در حفظ ایمان خویش داری یارب که بساویست اشک  
 از فرقی موالیان عالم نمیدار همیشه کمالش با یکچندان و دوستانش  
 این دولت و تخت جاودان باد پیوسته بصاحب الزمان باد  
 حضرت سلطان الاعظم خاقان المعظم مولی ملوک العرب والعجم  
 سلطان سلاطین الزمان باسط اجنه الامن والامان ناصر الدین المبین  
 حافظ الشریع المنین مجد و قوائین المعصومین خلاصه ولادیه المسلمین  
 سئداله احفاد امیر المؤمنین محی اسم اجداده الطاهرین قاهر المظلمه  
 و المنزوبین ماحی بدع المنافقین و الخالفین ملاذ الخلائق اجمعین  
 ظل له فی الارضین قهرمان الماء و الطین امر العباد باقامه العزیز  
 ذو الفضل الموصوف و به تشریف هو الازی جعلکم خلائف فی الامین  
 البیوت با التائیدات الربانیة المخصوص بایات الرحمانه صاعدا

شباب و غفلت جوانی یک لحظه اوقات با برکاتش بملایم	
نگه داشته و پیوسته تربیت ارباب فضل و علم و کمال رعایت	
فرخنده آب و نعظم و توفیر صلی و رعایا و قبايع جميع او آمر و نوايی	
نموده و در دفع و دفع منای و ملاهی بمرتبه کوشیده که در جمیع ممالک	
محر و سه پیکر ایا را بی ان نبوده که نام منکرات و منکرات نهان	
نواذ ساخت و جمیع سلاطین روی زمین طوق بندگی و گردن	
و سر بر خط فرمان او نهاده اند نظم سلطان موالیان عالم	
در مذهب جد خویش محکم فرزندی و مادوی و . سن	
یاج سر و قبله سلاطین خاک ره اوست تاج قبصه	
در خاطر پاک اوست معلوم	حال دل بر ضعیف مظلوم
افاق ز عدل او بر احت	عبسی نفسی دم فصاحت
تائب شده موسم جوانی	انصاحب کشور معانی
او داده رواج دین بعالم	زان کشته نبای شرح محکم
با خاک ستیه شود پرا بر	هر کس که ز امر او کشد سر



ابطع که بار نو میزان سخن پیوسته دل تو تازه از جان سخن  
 حقا که نثار بارگاه نوسازد هر جا که هستی برای ارکان سخن  
 و چون مناقب و معالی این خاندان عظیم الشان از ان اعلی و  
 ارفع است که این فقیر حقیر شمه از ان بیان نواند نمود و هر اینه گفت سخن ازین  
 صوب جانب مقصود او بی بنماید بیت شما اساس ملک بنو استوار  
 عمر تو پیچود و در فلک بشمار باد فانیات شرع فی المقصود بعون الکبریم  
 لمعبود و روایت کند محقق فاضل و مدقق عالم و عامل جامع معانی  
 متعلم نانی شیخ ابو الفتح رازی رحمه الله علیه با سبانه صحیح روایت کرده  
 که در زمان روزگار مار و لک اله میشد که از جمله جبار بر عیاسیه بود و  
 پیوسته طریق عداوت اهل بیت علیهم السلام را می پیمود و منکر و جبار بود  
 و چهارصد غلام زر خرید داشت با کمر نابی مرصع که بهمنه در خدمت ان  
 معاند منکر حاضر می بود و بچاکس از سلاطین زمان را در مجلس  
 بار نمود و هیچ افریده را از نه کفزار نه در او ابل حال ظاهر کنند مشهور  
 اشرف حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابیطالب علیه

المصاعيد السلطنة الباهرة خارج المعارج الایالة القاهرة سلطان  
 السيد طین فی الافاق المتکون علی سریر الخلافة بالاث والاسحق  
 شهيد مالک رقاب سپهر قدرت خورشید رقاب قطب  
 فلک وادری مکرز دایره جهان پروری خورشید روشن رای  
 جمشید مالک ارای افتاب فلک اقتدار سایه غاطف کردگار  
 مهرج سیادت و ولایت ماه اوج سلطنت و خلافت سکن چاه  
 سلطنت پناه کیمسه و سپاه خلافت دست گاه دارای جمشید  
 فریدون سپاه خورشید منظر جم چاه خلافت پناه صاحب فرمان  
 سلیمان مکان ظل سجای شاهی که یافت ملک بشمشیر او قرار  
 خورشید ماه طلعت و جمشید روزگار المستعین من الله ا  
 لمستعان الخاقان ابن الخاقان السلطان ابن سلطان ابوالمظفر  
 سلطان شاه طهماسب الحسینی الصفوی بهادر خان خلد الله ملکه و  
 سلطانه و افاض علی كافة البر ایا بره و احسانه و به تشریف این نام  
 با احترام انعام داده بموقف عرض اقدس و الارسانیدم قطع

که در پنج سالگی دیرا خریدیده بود و بکتاب داده بود و در مدت سه سال  
 در عزم حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نزدش بود و  
 قریب بیست سال بمطالعه علوم دینیہ و معارف یقینیہ مشغول  
 بودی و در حسن و محبت خود نظیر نداشت و چون مشقت  
 فقر و فاقه برخواجه باز زگان اشتداد یافت روزی با کنیز خود  
 اظهار شکایت روزگار نمود و گفت تو نمیدانی که من روزی و مرا بغير از  
 تو کسی نیست دیگر و از برای تو زحمت بسیار کشیدام و نورانیایا  
 مرتبه رسانیده ام امروز تو با انواع فضایل و کمالات ارستیه  
 باید که از روی فراست چاره کار من کنی که حالت بعقر و ریختن  
 و کشیده حسینه گفت ایخواجه بزار جان من فدای تو باد من تو را  
 تو بدین مرتبه رسانیدام و از ضرر بد تو ام و نور ابر من حق بسیار است  
 اگر مصلحت باشد سختی بعرض رسام خواجه گفت اجازت است  
 بگو آنچه دانی حسینه گفت ایخواجه صلاح در آنست که مرا نزد  
 بارون برمی و عرض فروختن من کنی اگر بخواه من پسر کموی

صلوات الله علیه او بود و محل قبر مبارک آن حضرت را حضرت  
 امام عالی مقام جعفر ابن محمد ابن الصادق علیهما السلام تعیین نمود  
 و قبر مروده مارون فتنه عظیمی بر سر قبر مطهر منور آنحضرت ساختند و بهمه وقت  
 اظهار محبت اهل بیت کردی اما در آخر کار از رحمت طنبت کار  
 بدان انجامید که بواسطه خلافت پسر ابراهیم تنه آزار امام هفتم حضرت  
 موسی ابن جعفر صلوات الله علیهما را شهید کرد و چندین از سادات  
 بنی هاشم و شیعیان اهل بیت را بجای سنگ و خشت و در دیوارها  
 میگذاشتند فاما در زمان خلافت و ایام دولت آن مردود مردی  
 بود و بارزگان با مال و نعمت فراوان و از مشایخ بغداد بود بدل  
 محبت خاندان اهل بیت شهرت تمام داشت و در ملازمت  
 حضرت امام معصوم جعفر ابن محمد علیهما السلام بودی و شرایط  
 او خیر البندگی و خدمتکاری بجای آوردی بعد از شهادت  
 آنحضرت بواسطه ظلم اعدای دین اموال و اسباب تمام از  
 دست وی گرفت و در ویش گم وید و هیچ جزا و رانماند الا کتبی

که در آن

و بلاغت حسنه را بدست میسر نماید و در ساعت منوجه دارا خلاصه شود  
 و قضیه حسنه را بعضی مارون رسانند مارون فرمود تا حسنه  
 را حاضر گردان چون حسنه مجلس درآمد بر روی کشیده دعای  
 مارون بجا آورد و شعر می چند در مدح وی بخواند مارون را بسیار خوش آمد  
 بفرمود بر رفع از روی وی برداشتند مارون چون صورت وی  
 بدیدنی اختیار از جای برخاست و گفت خوابه و بر حاضر کردند  
 مارون گفت بگو بهای کنیز چند است و نام وی چیست خواجه  
 گفت که نام وی حسنه است و بهای وی صد و بیستار زر است فی السعده  
 مارون بر اشفت و گفت بچه سبب او را این چنین قیمت می کنی خواجه  
 از آن جهت که اگر جمیع علماء زمان بجمع شوند و در علوم دینیه و مسائل  
 شمه عجمه او را منقطع و ملزم گردان نشوند مارون گفت اگر منقطع  
 و ملزم گرد و بفرمایم که آنرا گردان برند و کنیز مرا باشد خواجه گفت اگر  
 و مرا ملزم نشوند که وجه کنی مارون گفت انچه بایم تا صد و بیستار  
 زر حنفی بنویسند و کنیز هم نوزاد باشد خواجه گفت مرا همت و فایده

که صد هزار دینار زر حقیقی اگر گوید که وی چه بهتر دارد بگو که ان  
 بهتر دارد که اگر تمام علمای زمان حاضر شوند و در علوم دینی و  
 معارف یقینیه با وی بحث کنند بر همه فایق آید خواه چه چون ابن  
 سخن بشنید گفت حاشا که من اینکار نکنم مباد که انظارم  
 بعد از آنکه بر کیفیت فضیلت و حسن سیرت و صورت تو آگاه  
 شود و هر طریقی که باشد ترا از من بکیرد و من از مفارقت تو صبر  
 نتوانم کرد و مرا خورسندی به تو است چنین گفت آنچه  
 منبر پس که به برکت محبت اهل بیت نامر احیات هست کسی  
 مرا از توحید آنتواند کرد و بر خیزد و توکل کن که آنچه خیر است انجام  
 خواهد شد و درین امر مبالغه تمام نمود و خواه بنا بر مبالغه برخواست  
 و نزدیکی این بر مکی که یکی از وزیرای مارون بود رفت و کیفیت  
 حال را عرض کرد و بچی گفت برو و کنیز را بسیار خواه ازین واقعه  
 خایف و براسان و متفکر و پریشان نرزد حشبه آمد و او را  
 برداشته نزد یکی مردی چون صورت و سیرت و فصاحت

و اگر چنانچه علما از وی مغلوب و ملزم شوند درین صورت غلبت  
 وی بر خلیفه زمان لازم گردد چرا که کسب نبی بر جمیع علما و فضیلا  
 فائق آمده باشد که شستن وی لایق نبود مآرون را ازین گفتگو بسیار  
 خوش آمد و بغایت پسندید افتاد لغیر نمودن علما را حاضر کردند و در  
 و سر کرده علما و فقها در الوقت ابو یوسف متناهی که در بغداد قاضی  
 بود و بعد از آن اهل بیت علیهم السلام شهرت تمام داشتند با جمیع علما  
 حاضر کردند و در حین رفع سر روی کشیده بود در برابر ایشان نشست  
 از مذہب وی سؤال کردند و در حین اظهار مذہب اهل بیت ۳  
 کرده اصلاً مذنبه نمود و بایشان مباحثه و مجادله بطریق مینمود که  
 هیچ کدام را مجال جواب و برای خطاب نبود و بیان تفسیرات فخر  
 و تاویلات فرفانی و احادیث صحیحہ منوعی میکرد که مآرون متعجب نشد  
 متعجب مانده بود و لغیر نمودن شخصی را حاضر کردند و فرمائی نوشته  
 در سماعت او را بصره روانه نمود که ابراهیم بن خالد غوفی را که اعلم  
 علماء بصره بود و در کلام و فقه و تفسیرات فرائی و اخبار سرآمد

و بگرما گیر حکایت کنیم مارون گفت البته خواجه زو کبیر آمد و ما را با وی  
 بگفت کبیر در جواب گفت اینجا چه اندوه مدار که از برکت حضرت ملک  
 پناه و اهل بیت علیهم السلام ملزم و مغلوب بگردم خواه مرا حجت  
 نمود و ما مارون شرط کرد مارون بفرمود که حسیبه را حاضر کنید  
 حسیبه مجلس درآمد و بشرایط و عاقل تقدیم رسانید مارون گفت ای  
 حسیبه مذهب داری و بکدام دینی گفت بر طریقی دین منهای حضرت  
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله گفت ای حسیبه خلیفه و وصی حضرت  
 رسول که بود بعد از او حسیبه گفت ای خلیفه زمان بفرما که علما را حاضر کنند  
 ما آنچه حق باشد بگویم اگر کسی را در مذهب من سخن باشد جواب وی بطریق  
 صواب بگویم مارون دریافت که مذهب طریقه اهل بیت علیهم السلام  
 را دارد و مارون وزیر خود و یکی را طلبید و گفت این کس بر نظیر ما است  
 بگو تا که دبر امکشد یکی گفت که وی دعوی بزرگی کرده اگر چنانچه  
 از علما مغلوب و ملزم شود و حقیقت مذهب خود را ثابت  
 نتواند کرد و صدق دعوی وی ظاهر نکند و وی را القبل باید رسانید



که صد جلد کتاب از صنایع خود در میان علما و مردم مشهور است و قاضی  
 بسکه بعد از آن علی بن ابیطالب صلوات الله علیه را ولاده ابراهیم را  
 و گفت سحریت میکنی و روحی است اهل مجلس کرد و گفت مرا با کنیزی حبس  
 کردند چه مناسب این موجب استخفاف علم و امانت علمای شود  
 یکی بر میگفت انضالی ما قال ولا تنظر الی من قال یعنی نظر کند بر سخن  
 و مکن نظر بر گوینده آن حسنه گفت ای ابراهیم توفیق الله تعالی این را  
 ترا از کسی نزدین خود می ارم و شروع نمود و بمباحثه ابراهیم گفت سبقت  
 مراست که از راه دور آمده ام گفت به پرسش از آنچه خواهی ابراهیم  
 سؤال کرد و حسنه جوابهای فصیحانه گفت تا آنکه مشاود و مسئله جواب  
 ابراهیم داد و چنانچه مارون و جمیع ارکان دولت و علما و فضلا از آن  
 و موافق از نظر بر او حیران ماندند و محبت او بر جمیع دوله امانت شد و  
 حسنه گفت ای ابراهیم مناظره دراز کشید اگر خست باشی من نیز  
 سؤال کنم ابراهیم گفت ای حسنه مسئله دیگر برسم که جواب خوبی  
 منقطع شوم حسنه گفت به پرسش ابراهیم گفت بگو که بعد از محمد مصطفی  
 صلی الله علیه و آله خلیفه و قائم مقام که بود گفت آنکه سابق الاسلام بود

ایشان بود و چهار صد کس از علما و فقها و درو العماره بصبر و حاتم  
 میشدند و در سن میگفت چون فرمان بوالی بصره رسید و بر مصلحت  
 مطلع شد و در سماعت لغیر منو نامه با ویدی و شنت پیا حاضر کردند  
 و ابراهیم خالده عوفی را بر و نشانید و با استصواب رسولی که نامه  
 و رده بود مدار الحلاف بغداد فرستاد چون ابراهیم به بغداد رسید  
 بهارون عرض کرد و لغیر منو و تا محلس بیمار استند و جمیع  
 علمای بغداد حاضر کردند و ارکان دولت و اعیان مملکت  
 و سلاطین که از اطراف و اکناف در آنجا بودند با ستم و شمای  
 خلیفه بدار الحلاف حاضر گشتند که امروز روز مناجاه و خواجه  
 مارون لغیر منو که از برای ابراهیم کرسی تریین نهادند و آنرا  
 بنشیند بعد از آن مارون با ابراهیم شمر ابطی پرستش و شمای  
 فرمود که حسینیه حاضر کردند چون بیامد شمای مارون گفتند و  
 بهر ابراهیم خالده عوفی بنشینت مارون بگوید حسینیه است و شمای  
 حسینیه در سماعت منو حاضر ابراهیم شد و گفت ابراهیم خالده عوفی

باو که گشتین انطعل باسحقاق بود و باخصه علیه السلام ظالم بود و نشانید که  
 خداوند عالم مدح ظالمان را گوید و الله تعالی مدح خضر علیه السلام و در قرآن  
 فخر نموده و ستمگر را نکوهیده است ابراهیم هم در زیر افکند چنانکه گفت چهره او  
 منبکد فی دسر و زیر افکند و عناد پیش خود که و با نخواستنی که خانی جمع  
 است یا است که راست بگو این نقل که کردیم بحقیقت رسیده و از اینجا  
 شنبه مانده و از جمیع ظالما که حاضرند شهادت می طلبیم ای ابراهیم  
 و یساکه که می بود و منبکد و مدح حق می شوی گفت یک و سب که است که در آن  
 کشته از ابی ای مد و از ابو عمر و از ابراهیم خلیل که گفتند ان شاء الله بودیم و خدا  
 رسول حاصلی الله علیه و اله که سلمان فارسی در آمد و با او در شمار می  
 و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و خدیجه بن یمان و الهشیر البهانی و  
 ابو الطفیل عامر بن و الله باوی بودند جمله در خدمت سید کائنات صلی الله  
 علیه و اله می خواندند و از آن دوزخ از ایشان ظاهر بود و شنیدیم که گفته اند  
 رسول الله صلی الله علیه و اله با بعضی کلمات می شنویم و حق برادر و این  
 هم نو که از آن اند و بگویند می شنویم رسول صلی الله علیه و اله گفت چه می بینید  
 و حق برادر من علی ابن ابیطالب علیه السلام می شنویم که در آنکه می شنویم

گفت سابق الاسلام که بود گفت آنکه دلا و این عجم و برادرش بود مارون  
 ازین سخن بغایت متعجب شد چون ابراهیم مارون را متعجب یافت و لیکن گفت  
 بکجه دلیل گفتی که علی علیه السلام سابق الاسلام است من میگویم که  
 که ابوکر سابق الاسلام است از برای آنکه چون پیغمبر صلی الله علیه و اله  
 دعوت نمود ابوکر همان ساله بود و علی علیه السلام که دوک ایمان و طاعت  
 و کفر و محبت او را اعتباری بود و حسنه گفت اگر من ثابت کنم که ایمان  
 طاعت و کفر و محبت او را اعتباری هست اقرار کنی یا بامتن و بیست  
 علی علیه السلام ابراهیم گفت اگر بخت و دلیل کو بی تابع حسیه گفت میگویم  
 نفس قرآنی را که صریح و اذیه شده و حق حضرت موسی علیه السلام و آن کو می  
 که و بر حضرت خضر علیه السلام کشت و قرآن بر آن ناطق است ای  
 فَأُظْلِمَ فَاحْتَجَىٰ إِذَا الْفُجَاءَ مَا مَنَعَكَ قَالَ أَقْنَلْتُ نَفْسًا  
 وَكَأَنِّي بِنَفْسٍ لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا فَكَلُوا وَبَعْدَ اِزَانٍ که حضرت  
 موسی علیه السلام بر خضر اعراض کرد و به سبب قتل کو و ک خضر علیه السلام  
 در جواب حضرت موسی علیه السلام گفت آه و اما الْعُلَامُ فَكَانَ  
 أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَحَشَبْنَاهُ أَنْ يَوْفَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ای ابراهیم

لما موسى عليه السلام كسنته سبونا انك ما ورثت موسى عليه السلام را  
 سزاو ساعت تولد ما ورثت گفت ما در مراورنا بونی بنه و در و را اند  
 ما ورثت سبنا از سخن گفتن او گفت ای پسر من سب که در و را عرق شوی  
 و بیا که کردی موسی علیه السلام گفت ما در منس که خدا این عالی مرا نکا  
 دار و در و را سلا مت ستر ساند ما ورثت و بر او را بونی نهاده و را ب  
 انداخت و اسبا و را می افطت میگردان که خدا این عالی و بر او را ورثت  
 سبنا است رسا بنده است گفت ما از طوام و ستر اسبا هیچ خور و نه  
 خوروا از حال او گفت انا و لم صنع علی عیالی انی تمشی اخنک  
 فتقول هل اظلم علی من یب کفله ثم یجئناک الی امک  
 الی نقش علینا و لا یخرجنا اخر و بکر ندانند اسرار ان که خدا و بصل و عطا  
 و حق حضرت موسی علیه السلام فرموده که فتناهم من تحتها الا  
 تخزینا قد جعل و اب تحتک سریا و در جامی و بکر میفرماید  
 و گفت نسبا منسبا یعنی ما و خویش سخن گفت و را حال که بر من  
 اید و در انحال که ما ورثت بد و اساره که و فاشاوت الیه قاله  
 کیف نکلم من کان فی الهد صبیبا قال انی عبد

به فضیلت اردو صاحب شماعلی ابن ابیطالب برویکران در سبقت  
 اسلام که وی در آن حال طفل بود رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من  
 شما را بیرون آورم ازین اندوختن آنکه روشن شود و لهامی شما با نیکو  
 که مرا بر استی بخلفان فرستاده که من شما را حکایتی گویم که خدا بندگان  
 خبر داده است از آن و در کتابهای پیشین خوانده و دیده باشند که  
 پدر من حضرت بر ابراهیم علیه السلام را که برانند از آن ملک عاصی طاعی چون  
 و را حال که مادرش و برانند در میان انلاب نهاد و ویران کنایه  
 اب برو و در حالتی که غروب آفتاب بود چون و برانجا آمد داشت حضرت  
 ابراهیم علیه السلام برخواست و دست بر روی خود مالید و کلمه توحید بر  
 زبان جاری نمود و آنکه جامه بر گرفت و خوشین را پاک کرد چون مادرش  
 آنحال دید نهایت بر شد حیا نزد خدا بندگان و در قرآن مجید میفرماید  
 وَكَذَٰلِكَ نُنْزِلُ الْوَهْمَ مَلَكُوتِ السَّمٰوٰتِ وَاَلَا اَوْحٰی  
 وَلِيكُوْنُ مِنَ الْمُؤَقِنِيْنَ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَاٰ مِٔرَآثَ  
 قَالَ هَٰذَا كُوْنِيْ الْاٰخِرَةُ اٰی باران بدانند که حضرت موسی بن عمران  
 که فرعون در طلب او بود و پیشتر از آنکه امیش کافت و اطعالت را می کشید

نور اسلام بهر ما نده بنیت میداد نور ابو لاوت علی ابن ابیطالب  
 علیه السلام و میگوید که آن زن وقت ظاهر شدن بنور تو است  
 و اشک کارا که درون وحی نه و نور را میگوید که و ایندم به برادر تو و بهمناسی تو  
 و خدیجه تو و گمزنو بلند که در و نسل او یوسفانی ماند و چون علی علیه السلام  
 را مادرش بر دست من نهاد و من دبر ایدامن خود نهادم علی علیه السلام  
 انگشت راست بگوش خود و نثر رسالت من افرا کرد و گفت یا رسول الله  
 بخوانم کفتم بخوان بدانند زانی که جانشین سید و فدیت او است که علی علیه السلام  
 شروع کرد و بخواندن صحیف که خدا بنوعالی بحضرت اوم علیه السلام فرمود  
 و شدت بد و قیام نموده بود چنانکه اگر شبست علیه السلام حاضر بودی  
 فرار کردی که علی علیه السلام بهر از آن میداشت و آنکه بهر از زبور  
 حضرت داد و گوا بنجل حضرت عیسی علیه السلام که اگر هر دوی بودند اقرا  
 و انصاف میکرد و ند که علی علیه السلام و انا تر است انکا بهر خواند فرار  
 که خدا بنوعالی بر من فرستاد و بخوان حافظ بود ان را که من اکنون فطم  
 آنکه علی علیه السلام با من سخن گفت و من با وی سخن گفتم سخن نامائی که  
 انبیاء و اوصیاء و سخن گویند انگاه علی کمال طفولیت شد و من

اللَّهُ أَنَا فِي الْكِتَابِ وَحَسْبِيَ مَسَاوِدُكَ اللَّهُمَّ  
 كُنْتُ بِالْصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ هَانِدَةً مَسْخُورَةً  
 خُذْ أَوَّلَ بَرْدٍ بَانَ مَحْجَرِ نَيْلِ جَارِي سَاخِثٍ  
 بَعِي سَمْعِي كَفْتُ دُرَّحَالَ طُفُولِيْتُ وَخُذْ لَوْنِي وَتَلَاوِيهِ اِوْرَانِ حَالِ  
 طُفُولِيْتُ كُنْتُ بَابِ بَرْتِ اِرْزَانِي دَاوَسْتُ وَدِرَانَالِ وِپَرَا حَبِثْ لِمِ  
 بَا قَامْتُ صِلَاوَاتِ دِرَانِ زَكَاةِ وَوِي سَمِ رَهْ دِهْدِهْدِه سَمِ كَفْتُ  
 وَشَمَانِيْدِه اِنْدِه كِه خُدَا اِبْتَعَالِي سِيَا فَرِيدِمِ اَوْ عَلِي رَا اَز نَوْرِ وَاحِدِ وَصَلَبِ  
 شَمِ بَتِ اَوْ مِ عَلِيهِ السَّلَامِ بُوْدِمِ وَخُدَا اِلِيسِيْجِ مَسْلُكِيْمِ اَنَكِه مَارِ اَنْفَعِلْ كِرْدِ  
 اَز اَمِ مِلَا بَاطِلِ طَاهِرِ هَارِ حَامِ زَا كِهِيْجِ خَمَانِيْجِ شَبِيْجِ مَارِ اِيْجِ سَمِ نِيْدِه دَرِ شَمَانِ  
 اِبْشَكِيَا اَوْ رِهْ عَصْرِيْ وَزَمَانِيْ نَا اَنَكِه اِعْبِيدِ الْمَطْلُوبِ رَمِيْدِمِ وَنَوْرَامِيْ مَا  
 وَرِ رُوِيْ بَدِرَانِ مَا نَا اَمِ بُوْدِ اَنَكِه اَبْدِ وَنِمِ شَدِيْجِ نِمِ اِعْبِيدِ اَللَّهِ مَقْبَلِ  
 شَدِ وَبِكِ نِمِ بَا بُوْعَالِبِ بَدِرِ عَمِ مَنِ هَرِ كَاهِ وَرِمَانِ مَرِ دَانِ بَهْ  
 شَدِيْ نَوْرَامِيْ مَا اِبْشَانِ طَاهِرِ بُوْدِ نَا اَنَكِه اِبْشَكِيَا اِيْجِ مَارِ اِنِ  
 اَمِ دِمِ وَبَدِرِ سَمِ كِرْدِ وَدَسْتُ مَنِ جَبْرِئِلِ عَلِيهِ السَّلَامِ مَرِ دُوْ اَمِدِ وَرِ دُوْمِيْ  
 اَنَكِه عَلِيْ عَلِيهِ السَّلَامِ اَز مَادِرِ مَسْئُولِه شَدِ كَفْتُ بَا حَبِيْبِ اَللَّهِ اِبْتَعَالِي



وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ تَبَيَّنَ وَأَجْعَلَ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ  
اگر در این پسین داری بگو که در حضور جمیع معصیین و محمد بن ابی طالب  
که امر ابراهیم گفت حاشا که من اینکار کنم فراتر از حقیقت ای دشمن بن  
وامی معاندانان طبعین و طاهرین بعد از آنکه قابل شدی بفران  
حدیث بر آنکه علی افسس رسول است برادر وی حضرت رسول افضل  
انبیا و رسول است پس چرا اعتبار نمیکنی که علی علیه السلام سابق الا سینه  
و معقر می شود که علی افضل و صباست چون حضرت ابراهیم  
که حد بزرگوار او بود و حضرت موسی و عیسی علیه السلام در حال ولادت تکلم  
نمودند و امان در دهنه بخاریدند و پیچیدند به علی بن موسی و عیسی در حال ولادت  
طفل بود پس چرا و اندازی اسلام او و طوالت علی که برادر رسول  
و ابرخشن دین رسول آله و اسلام او بوقوعی شد و خدا باینعالی و بر  
نفس رسول خوانده و چندین از آیات قرآنی و تبارک شده و  
خدا باینعالی خواند و بر ابراهیم ولی و رسول آله صلی الله علیه و آله مکرم است برادر رسول  
خند بر ابراهیم کرد با اعمال جن و انس و ناقص حدیث شما بشود و این حدیث نیز در  
طریق شما وارد است و در کتب شما مذکور است من اد ادنی ظریحی

و بر اعیانیت اسد و آدم ای باران شما بسبب گفته دشمنان چرا  
 اند و بکین می شود و اقوال اهل شرک را اعتنای نمی نیست بدانند که  
 من فاضلترین انبیا و رسلم و وصی من علی علیه السلام فاضلترین  
 جمیع اوصیاست انگاه سلمان و باقی اصحاب خوشدل و خندان  
 برخیزند و صلوات بر حضرت رسول فرستادند و می گفتند سخی الظالمین  
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود که شما نیز سنی کاران بهشت از برای  
 شما و دوزخ از برای دشمنان مولای شما علی علیه السلام است  
 چون سخن بد اینچا رسید یارون و اکثر علما بکینه شدند و ابراهیم مجال سخن  
 نداشت بلکه حسنه گفت ابرو دمان بخی خدا که راست بگویند که آنچه من  
 روایت کردم صحیح است و بنظر شما رسیده و شنیده اید بانه اکثر علما  
 گفتند احسنه اینست از ان قبیل است که انکار ان توانم و حسبه  
 گفت ای ابراهیم معترف هستی بفضیلت پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه  
 و آله از سایر انبیا گفت بلی حسنه گفت ای ابراهیم قایل هستی با آنچه خدا  
 علی علیه السلام را نفس رسول خود خوانده و در قرآن مجید فرموده  
 که قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَنَدْعُ آبَاءَكُمْ وَنَدْعُكُمْ وَنَدْعُكُمْ

جسدین ظاهرین ابراهیم بن خالد برضی قولیچ مسئلای ششم در زیر قلم  
 افت این مسئله در کد ششم نایجه مشکوئی و حقی عباس و علی که ایشان  
 بنا بر اعت کردند بسبب میراث پنجم و هر یک عوی کردند که میراث  
 حق نیست و بدادری نزد ابی مکر رفتند و چون در خصم بجا آمد و روید  
 بلی بر حق و دیگر بلی باطل بود و عرض ابراهیم از بر سپیدان مسئله  
 آن بود که اگر حبسه که بر عباس باطل بود و بیستم شش شش شدن باشد بجهت  
 ما روید عباسی بود و اگر کوید علی باطل بود و بطلان مذکور خود و خود حبسه  
 گفت ای ابراهیم بن سمر نورا از قرآن مجید حاصل است  
 حبسه گفت که حضرت تباری اعلیٰ امیر مصلحی خطاب کرد که هَلْ  
 اَتَاكَ بَنُو الْفَضِيمِ اِذْ تَصُوْرُ الْحَرَابِ اِذْ مَخَّوْغًا عَلٰى دَاوُدَ  
 فَقَرَعَ صَخْرًا قَالُوْا لَا تَحْقُقْ خَصْمَانِ بَقِيَ بَعْضُنَا عَلٰى بَعْضٍ  
 فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاَهْلًا نَا اِلٰی سَوَاءِ اِلٰه  
 الصِّرَاطِ اِنَّ هٰذَا اَخِيْ تَسْعُ وَتَتَعَوْنَ نَجِيَّةً وَاِحْدَقُ  
 فَقَالَ اَكْمَلْنٰهَا وَغَرَفْتُ بِهَا لِحِطَاتٍ و در قرآن آمده که آن دو خصم  
 جبرئیل و دیگر بلی سبکائیل علیهم السلام بودند ابلی بر حق و دیگر بلی

تَوْحٌ فِي تَقْوَاهُ وَالْإِيَّاهِيمَ فِي حِلْمِهِ قَالِي مَوْسَى فِي حَبْلِيَّتِهِ  
 وَالْحَى عَيْسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى فَا لِحُسْنِ  
 عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ رَاجُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرَأْسِهِ وَبِحَبْلِهِ  
 الْوَالِقِمْ شِمَاوَدَ وَطَرِيقَ الْبَيْتِ فَفَاضِلُ سِرِّهِ أَفْضَلُ زَيْدِ بَكِيَّةٍ نَسَبًا  
 مَرْسَلٌ وَبَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْضَلُ تَالِيهِ بَانِ اسْتِخْرَاجِ  
 مَرْيَمَ وَأَوْدَدَ دَرْكَمَ إِبْرَاهِيمَ طِفْلٍ مَجْتَبِيٍّ وَمَرْغُوبٍ مُتَوَجِّهٍ بِرَأْسِهِ  
 إِبْرَاهِيمَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَجَالِ طُغُولِ مَامُنِيَّةٍ وَصَحْبِ حَضْرَتِ  
 بُدْرٍ وَجَافِطِ حَمِيَّةٍ نَوْرَاتِ الْبُحْبُحِ وَفِرْقَانِ بُدْرِ جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ  
 عَلَيَّ لَمْ يَنْبِرْكَ بَابُكَ وَالْبِي مَكْرُوبٍ بَعْدَ أَجْمَلِ سَالِ مَكْرُوبِ عِبَادَاتِ  
 وَغَرَمِ كَرَمِهِ بَرَانِ اسْلَامِ زَانِظَاهِرِ كَرَمِهِ كَرَمِ حَسَنِ قَادِمِ مَوْفِقِ نَشْرِ  
 وَجَمِيعِ وَقَاتِ خَالِفِ خَدَاوِ رَسُولِ مَمْنُونِ وَطَرِيقِ عَمَادِ رَامِي  
 وَكَوْشِ دُرُوسِ مَحْمُودِ أَوَامِ نَجْمِ دُرُودِ كَيْدِ وَاجِمْ نَسَبِ سِرِّهِ  
 بَاوِ جَوْدِ بِنِ قَبَائِحِ أَوَامِ مَوْسَمِ زَانِدِ وَاعْتِدَارِ نَسَبِ إِبْرَاهِيمَ أَوَامِ  
 اَلْمَنْدِ إِبْرَاهِيمَ خَانِدَانِ مَعْصُومِ رَاكَةِ خَدَايِ عَالِي كَوَامِ دَاوِدِ بَرِ خَصْمِ  
 دَرْهَمَارِثِ بِيْشَانِ زَبَنِي لَعْنِ عِدَادِ كَمِ شَمَارِ اسْتِخْرَاجِ نَبَدَانِ

به که حمزه فاضل نیر بود و یا محمد صلی الله علیه و آله توجه در میان علی و عباس  
 فناده اگر عباس فاضل تر بود و محمد علی راست که چنین نمی دارد و اگر علی  
 علیه السلام افضل تر بود و محمد عباس را که چون او برادر زاویه دارد و چون  
 مارون فصاحت و بلاغت حسینه را بدید به سجده ماند و با ابراهیم کرد گفت  
 حیف از ان علوم که با تو است پس حسینه گفت که بشنود و سینه شد  
 نور اجواب گفتم اگر خصم باشد منم سوال کنم اگر جواب کوئی منقطع و مانده کند  
 مارون گفت به پرس حسینه ای ابراهیم چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از  
 دنیا رحلت فرمود وصی نعمان کرد و بانه ابراهیم گفت فکر و حسینه گفت خطا کرد  
 یا صواب ابراهیم گفت خطا کرد و حسینه گفت پیغمبر را بخطا نیست مگر با اصحاب  
 ابراهیم فروماند از پیغمبر که اگر میگفت خافا خطا کرد و ندانم عاصی حسینه ای شد  
 و بطلان مذنب او و پیغمبر گشته شدن نیر بود و اگر میگفت پیغمبر خطا کرد و انصاف  
 شرح و دین بود باید شرف و رفت بر جمیع خلایق ظاهر شد که ابراهیم را حاضر شد  
 و در مقام اضطراب است خلایق جمعی که یکبار سجده کردند و سر زشتها کردند و ندان  
 که چنان عالم فاضلی از کسری حاضر شده مارون چون ابراهیم را مضطرب دید  
 و دریافت که موجب فحش از سر می شود و رویی بر می کرد و گفت ای کسری

باطل بود مذاهب و باطل بود مذاهب را هم گفت مرد و برحق بود مذاهب  
 حضرت داود و در بود برای بنده نزد او آمدند حضرت گفت الله أكبر  
 علی علیه السلام و عباس و برحق بود مذاهب را هم گفت مرد و برحق بود مذاهب  
 او آمدند چرا که عباس گفت مبراث مرا است که عیسی بن مریم و علی علیه السلام  
 گفت مبراث مرا است که ابن عم و برادر و داماد و وصی بن مریم و وصی بن  
 او در خانه نشست حسن و حسین علیهم السلام میدان جوانان هستند  
 و فرزندان من مذوق غل سول حکم الله انفسنا و انفسکم من جنون  
 ابی بکر حکایت ایشان شنید گفت والله که از بنعمه شنیدم که فرمود  
 علی وصی و وارث و فاضل دین من است چون عباس این سخن را  
 از ابی بکر شنید بطافت شد و گفت ای ابی بکر اگر این سخن را  
 از بنعمه صلی الله علیه و آله شنیدی و میدانی که چنان است چرا  
 مخالفت میکنی منی و در اضلاع نمودی و مخالفت قول رسول خدا کردی  
 چون ابی بکر شنید و دانست که ایشان برای الزام من آمده اند  
 از مجلس برخاست چون بر ابراهیم بن راس شنید گفت از بن راس  
 در گذشته اکنون بگو که عباس فاضل تر بود یا علی علیه السلام گفت

و کافر و مسلمان دوست و همه نفعها و قدر است از خبر و شرم اما  
 اما من نفعها و قدر است لای رضای او حسنه این مهلا انرا بنیاد  
 بی طافت گشته گفت از خدا شرم نداری ای ابراهیم که این کفر و زندقه  
 را بر خود و جمیع مسلمانان روا میداری و از برای بی طافتی  
 و دلیل بنیادی بدانکه الزام تو و آنهاست که قبل از تو برین اعتقاد بوده اند  
 با سمرقند و جوه میسر است و آنکه گفتی که من و عصبان و کفر و فسق نفعها  
 و قدر است فاما بر رضای او نیست بدانکه در یک سخن دو حال است  
 که روی برای آنکه چون کسی حکم کند و راضی نباشد از خبر و بیم بود و است  
 مفید پس یا برینعالی ازین صفات مژده است بدان ای ابراهیم  
 که این سخن را ازین جهت وضع کرده اند آنهاست که قبل از تو برین اعتقاد  
 بوده اند که شاید کفر و زندقه را از خود دور کنند بدانکه اعتقاد شما نیست  
 که من و عصبان و کفر حمله نفعها و قدر و رضای خداوند است و خود و بیم  
 ازین شرم منده اید ابراهیم گفت مگر اقرار بگام خدا نداری چنین گفت  
 اقرار دارم و تفسیر کلام و مشکلات و مولات را فرمود که منتهی ام از کلمات  
 که ثمران در حق ایشان و جد بزرگوار ایشان نازل شده ابراهیم گفت

بر یکی کرد و گفت ای سخی شنیده ام که مدتی در میان علمای بنی هاشم  
 و فقهایی حله و بغداد در مسئله قضا و قدر و افعال عباد و خیر و شر و مناسک  
 بوده از ابراهیم سؤال کن که چه میگوید و مارون در آن مسئله متزدد  
 بود و هر چند علما و ابل می گفتند او را اطمینان حاصل نمیشد عرض  
 او آن بود که ببنی حنیفه میگوید بنا بر اشاره مارون از ابراهیم سؤال  
 کرد که چه میگوئی در باب خیر و شر و دفع و ضرر که از بندگان صادر می شود  
 و معاصی و ظلم و کفر ایشان را به الله تعالی اسناد می کنی یا بقضا و  
 قدر یا بنده رافعی و اخباری هست چنانچه معتقد بنی هاشم و اتباع  
 ایشانست مطیع مستحق ثواب و عاصی مستوجب عقاب است یا نه  
 ابراهیم گفت اعتقاد ما درین مسئله چنان است که انفع و ضرر و خیر و شر  
 بقضا و قدر خداوند است پیدا کننده اوم و ابابیل و محدث ابلیس  
 قابیل اوست و پیدا کننده بهشت و دوزخ و حیات و ممات و مرض  
 و صحت و ایمان و کفر و طاعت و عصیان اوست و مبدع محبت  
 و عداوت ابراهیم و نمرود و حضرت موسی علیه السلام و فرعون و  
 قارون و ثامان و محمد صلی الله علیه و آله و ابوجہل و کافر و مسلمان



که آن جبل کو الوند که در دماوند است بوده و کوه قاف اسمی نبوده و  
 بهیچین در فضیلتش میفرماید که **وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ زُلْفَةً**  
**وَعَمَلْنَاهُ عِظَمًا لِّعِظَمِ الْعَمَلِ** فایند که بادیجان و زرد که اسمی نبوده پس کل  
 معنی آن باشد که هر چه نقصان باشد البته او نکند و از افعال حسن  
 چون خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و جن و انس  
 و ملائکه و اصول و فروع و سایر نعمتها همه را خالق و موجد او بود  
 تبارک و تعالی او پاک و منزه است از خلق و از فعل کفر و از فساد  
 و ظلم و معاصی مانند آن و معنی **بَطْلٌ مِنْ شَيْءٍ** در بیداری من است  
 بدایت را معنی بسیار است و مرجع همه بدو معنی است یکی معنی است  
 و ایمان و دیگری بمعنی لطف و این هر دو عام است جمله کافران  
 و بدان ای ابراهیم که هر چه خداست تعالی در حق مؤمنان کرده است  
 از الطاف و از رحمت و از ارشاد و قدرت و قوت نمکین  
 و عقل و نصب و لیل همه در حق کافران نیز کرده است و اگر نگردد  
 است کافران را بخداست تعالی حجت بود که تو مهر پر دل و چشم  
 و گوش منهادی و ما را از قوت شنیدن و دیدن بی بهره

چه گوئی قول خدا را که فرموده قل کل من عند الله والله جبار  
 کل تشیی و یجین و ریزه ایه بطل من نشاء و میخا و در جامی و بکر فرموده  
 ولو نسا لایقینا افوعنی ایه اول انکه همه از نزد خداست و معنی ایه  
 دوم انکه گمراه کند هر که را خواهد و معنی ایه سوم انکه همه از نزد خداست  
 اگر خواهم بر نفسی ایدایت کنم و همچنین میفرماید ختم الله علی قلوبهم  
 و علی سمعهم تا آخر یعنی هر نزد خداست و ایه بردهای انسان و بر  
 شنوائی انسان و بر بینائی انسان پوششی و عطائی که نتوانند ایمان  
 آورد ای حسیه چگونگی در بیان همه ابیات قرآنی وجه اعتقاد و کئی درین  
 احکام فرغانی حسب کفایت ای ابراهیم بدانکه اکثر ابیات قرآنی محمول  
 و ماول است بر وجهی که مطابق و موافق قضای عقل است  
 متناقض نکرده و ابیات قرآن متعارفات نکرده و اول اینجا که فرموده  
 قل کل من عند الله لایقینا انکه چون بظاهر ایه حکم کنی لازم شود که جمیع  
 اشبار را خالق او باشد و این معنی ایه است بدان که در قرآن  
 کل بمعنی بعض آمده چنانچه در فضیله حضرت ابراهیم علیه السلام  
 لایقینا جعل علی کل جبل لواءین خود بر جمیع عقدا ناست  
 است

قوم خود را راه نشان ننمود پس اگر خدا اینعالی بندهگان را گمراه  
 گرداند استغنا بخود و فکر نمی آید ابراهیم اینمعنی که تو میگوئی که خدا استغنا  
 بهرگاه فراتر از گمراهی بگرداند افترا و دروغ است و این کفر محض بود  
 و خدا اینعالی میفرماید که اِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَافِرُ الذِّكْرَ لَا يُؤْمِنُونَ  
 پس بدانکه لازم بود تا و بل نمودن ایامی که در اینجا اضافه اضلال  
 سخن اینعالی است و معنی اضیل من بشاء و بیداری من بشاء یعنی  
 خدا آن کند خدا انرا که خواهم چون لطف را و روی اثری بشاء  
 و چون خدا اینعالی بنده را بواسطه اضلال بر کفر و عصیان خذل  
 کند و بر ابغنی بخودش و اگر در جهانیه کوئی اضلال کرده است  
 و ضلالت خود را از سر نه باشد بدان ای ابراهیم مدعا از اینه بفر  
 ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة  
 است که اضلال هر دو لها و گوشها و چشمها بخود کرد و در سبیل تسبیح  
 یعنی ایشان که مقام کردند بر کفر نمیز که کسی اند که کوئی خدا اینعالی با  
 ایشان اینمعنی کردند و ناسنوا کنند که ایمان آورند و اگر خدا اینعالی را با  
 مانع بودی بفرمودی که بَلْ طَعَّ اللَّهُ بِكَفَرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا

البراهین

که روی بس خدا بنوعالی از کفار ملزم کرد و خدا بنوعالی در قرآن مجید  
 فرموده **لَا يَكُوفُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْلُغِي مَا يَسْتَمِرُّهُ** از برای آن  
 که دریم نامردان را بر ابراهیمی نباشد چنانچه فرموده **قُلْ لِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ**  
 بدان ای ابراهیم هر جا که درایت کرده مقید بمسئله امر او هست آن  
 زیاده و الطافی نیست که واجب نباشد بهشت یکسانی که از انبیا  
 طاعت و معصیت بوجود آمده است که خواهد بفضل خود از سرگناه  
 ایشان درگذرد و راه بهشتیان نماید ای ابراهیم اصلا را در حق  
 بسیار است و استعمال بسیار کرده اند و معنی اصلی او را بداند که گفته  
 و اصلا را سخن را بنوعالی چون نسبت به پستی یعنی هلاک و عذاب بود و  
**يُضِلُّ مَنِ اسْتَشَاءَ وَيُصِلُّ إِلَيْهِ عَذَابُ** عذاب که خدا بنوعالی طاعت را  
 و کافران را که گمراه اند و اگر معنی گمراهی بودی ای ابراهیم گمراه کردن  
 تحصیل حاصل است و این محال است بدان ای ابراهیم آن معنی را  
 که نوعی نسبت میکنی خداوند بغير خود و حواله کرده است چنانچه خود  
 میفرماید **وَلَقَدْ أَصْلَحْنَا مِنْكُمْ خَيْرًا** یعنی شایسته گمراه کند از شما بسیار را  
 و بفرعون برانسانا کرده و **وَلَقَدْ فَعَلْنَا فِعْلًا** یعنی گمراه کرده فرعون

کثیرا

وَمَا هُمْ

حکایت دالیه شماره را اعتقاد فرمایند این تاویل که مذکور شد  
میکنند کلام الهی را ابراهیم گفت که من از مفسرین و تابعین بر آنستادم  
ماهی مصداق است و تقدیر کلام الهی نسبت که الله خلقکم و جعلکم  
بعضی خلق کرد شمار او را و عمل شمار احسنه گفتی ابراهیم دلیل بطمان  
کلام شمار را بنامم گفت که چون گفت انعمتکون ما فیضه بدانکه  
مورد به ملامت صریح است یعنی میرسد بخیر زیرا که خود بدست خود  
بمنزله اشید و حضرت حی سبحانه و تعالی افریده است شمار او را  
شما نیز اشد از این یعنی خوب و اگر مراد آن بودی که فعلی و عمل شمار  
و ند عالم افرید است این به عذر کافران بودی و خداوند عمار رعد  
گفتی و کافران بدان عمل میکنم و ند و منافضه بودی چنانکه اول کلام  
ملاست ایشان بود و آخر کلام عذر ایشان و جمع بین النقصین  
محمودی به مقتضای است که ایشان بت برست من ترا شایع و ند  
و درین خلاقی نیست و خداوند رحمن فرموده که شمار او را پنج مفسر  
از زبان و اصنام که خود میرا شید خدا افریده است بدانکه ما و  
نخون میخواندند و که موصوله باشند و ما و ما تعاون موصوله است

ای ابراهیم بنابر اعتقاد تو لازم می آید که دعوت تبلیغ بود و بر  
 خدا لازم نبود که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را علما  
 نمودی که فلان و فلان را دعوت کن که ایشان ایمان نتوانند  
 آورد و از آن سبب که من ایمان از ایشان بمنجا ابراهیم و مهرداد و فلان  
 ایشان نهاده ام تا دعوت رسول عبت نباشد بدان ای ابراهیم  
 که ان هدایت که حضرت پروردگار مومنانرا کرده کافرانرا سبب  
 حاصل است و فرمان مجید برین ماطی است که اِنَّا هَدَيْنَا  
 السَّبِيلَ اِمَّا شَاَءْنَا لَوْلَا اَنَّا كَفُورًا این هر دو را هدایت نمودیم شما اگر که مومن  
 است و کفور که کافر است و چون خدا باینعالی چنین فرموده  
 چون توان گفتن که خدا باینعالی کافران را هدایت نکرده مازون  
 اگر چه بطریق مخالف بود و ما درین مسئله اورا یقین حاصل باشند  
 بود و بحث حسبه در احوشل مدابر ابراهیم گفت ای حسبه چگونه درین  
 ایات که حضرت ابراهیم علیه السلام گفت با مشرکان و در فرمان صریح  
 واقع است اَتَعْبُدُونَ مَا يَحْكُمُ اللَّهُ <sup>بِحُكْمِهِ</sup> اَتَعْبُدُونَ مَا يَحْكُمُ اللَّهُ یعنی می پرستید آنچه را که  
 که خود پنداشدید و حال آنکه خدا باینعالی خلق کرده است شما را

و ما تعبدهون

چون نبی بکافر گوید ایمان بسیار بخدا که مرا فرستاده است که مرا  
 دعوت کنم کافر در جواب گوید ایمان بسیار بخدا که مرا فرستاده است  
 تا مرا ولایت کنی باید که در من ایمان را خلق کند یا مرا قوت و مواخره  
 عطا کند و نمیکند بدینا من ایمان بسیار درم والا چگونه مرا تکلیف  
 میکنی ایمان چون مرا قدرت نیست و در حق خلقت کفر کرده و من  
 ممکن نیستم بی منقطع که بود و او را جواب نتواند گفت و حاضر ابدی  
 ابراهیم کفر در کافرخداوند خلق کرده باشد و باز او را تکلیف ایمان  
 نماید تکلیف لا یمکن باشد و این عقل و شریعت و این بود و این ایمان  
 ماند که دمی را که بطهران کن در هوا و در فران مجید سر مرده لا یتکلف الله  
 نَفْسًا اِلَّا وِثْقَلًا جَای و بکبر میفرماید یوید الله یخفف عنک و خفف  
 الْاَیْثَانَ ضَعِیفًا و بکبر میفرماید یوید الله یمکم الیسر لا یوید  
 بکم الْعُسْرَ و اینا این بسیار است ای ابراهیم خدا کفر در کافرخدا  
 و بکبر بدکلف نکفر و خود خالق حق و باطل باشد که تا بدکلف  
 بِالْاِطْلَالِ و اینان را از خود دور کند و گوید لَمْ نَصْنَعْكَ مِنْ عَلَنٍ سَبِيلٍ  
 ای ابراهیم کفر در کافرخدا اینعالی کرده باشد لازم آید که کافر

بمعنی الذی و اگر حمل کنیم بر او شما است منافی باشد و دیگر  
 حضرت یارینعالی نسبت و اضافه عمل اینها نکرد و اگر فعل خدا بودی  
 اضافه کنیم فکر و فعل شده باشد فعل خدا جهته انکه عقدا و شرعا  
 اضافه فعل و بسبب و بفعلش کنند ای ابراهیم اعتقاد شما است  
 که خدا بنحو اید که کافر معصیت کند و بمنحو اید که طاعت نماید و این  
 اعتقاد شما موجب استیفاء است چرا که اله تعالی را قاضی  
 و قاضی و کفر و معاصی و هر فساد و بی در عالم واقع میشود و میگویند  
 که بقضا و قدر است و از سخن شما لازم می آید که خدا تعالی از همه ظالما  
 ظالمتر باشد چرا که عذاب کند کافران را جهنم کفری که خود در آن  
 کرده و چون خداوند تعالی کفر و کافر خلق کرده باشد و در و خلق قدر  
 بر ایمان نگزیده باشد این بدان ماند که جستی سباه را عقوبت کند که  
 نوسباه است یا بسنی که معصیت بودی یا شخص بلند فامرتا عقوبت کند که  
 چرا فزولند است یا بسنی که گوناوه بودی این ظلم صریح بود و امثال این ظلم  
 ای ابراهیم اگر خلق فسق و فاسق و خلق کفر و کافر و ظلم در عالم خدا بر شما  
 خلق کرده باشد اسقاط حجت انبیاء و الزام رسل باینند از برای شما

عقود شما

عقود شما



اعوذ بالله من قضاء البوء يعني نجات میگردم بجزا از قضاء عید الله  
 عباس بن شقیف و گفت که قولک اعظم من سرفته یعنی گناه تو اعظم  
 بر است از درویش و آن شخص را از مجلس برخیزانید و بفرمود که در  
 ابراز رسانند و نوبه دادند چون مارون این سخن را از حشبه شنید  
 بجایست خوش آمد که عبد الله عباس جد وی بود حشبه گفت ای ابراهیم  
 اگر خالنی کفر و معاصی الله تعالی باشد باید که فرقی نباشد و تو ایما  
 انگس که در جمیع عمر خود با انواع نیکیو شرها کرده باشد و میان  
 انگس که با اظلم کرده خود و اوصاف بدیه و باین تقدیر را نیکیو  
 شکر گویند و در حدی و نیکیو شر و بلکه جایز باشند مذمتی  
 کننده او اسطره انکه اگر نیکی کننده فاعل مختار نباشد باشد شک  
 مدح و ذم ایشان نباشد و فاعل زید عمر را مدح گویند چون مدح  
 و ذم که وصف فعل است بماراجع باید که نفس فعل را نیز بماراجع  
 باشد و باین تقدیر ارسال رسل و انزال کتب و هیئت و فرخ  
 جمله بیفایده و عیث باشد ای ابراهیم بدانکه این مذمت طیس  
 است که رت غوثی بداند که شما اهل بی ضررید که برای اهل طاعت

که مذمت

مطمح الله تعالی باشد از برای آنکه خدا این تعالی خلق کفر و در کرده  
 و از کفر میخاهد پس آنچه مراد الله تعالی نموده کرده است و طبع  
 بود و بی عاصی نماند برین تقدیر که کافر را با ایمان دعوت میکنند و خدا  
 در و کفر خلق کرده و ایمان میخاهد پس بی عاصی و کافر طبع بود و بی  
 ابراهیم بنابر قول شما لازم آید عدم رضا بقضا و قدر از برای آنکه به  
 اجماع رضای کفر حرام است ای ابراهیم ازین اعتقاد شما لازم می آید  
 تعطیل حدود و قصاص و زواج شرعی از معاصی از برای آنکه زنا  
 و لو امله و شر بجز خون ناحق و قمار و طعن و ریشخوردن و غیر اینها واقع  
 شود و باراده قضا و قدر خدا این تعالی باشد و دلیل لازم می آید که  
 حاکم شرع را که زجر و منع نکند بچند آنکه آنچه مراد خداست از تعظیم  
 و امر نماید یا آنچه غیر مراد الهی باشد و دیگر لازم می آید که الله تعالی راضی  
 لغصبان باشد از برای آنکه معصیت مراد او است و خود و تقدیر کرد  
 امر و نهی و زجر و منع نیز از معاصی مراد او است پس لازم آید جمیع  
 این اشیاء بجهت ای ابراهیم الواشعشعار و بیت میکنند که زود  
 بی مجلس عبد الله حاضر گردند و امر کرد و بقطع بد او یکی از حاضران مجلس

میان حرکات اخباری و اضطراری و هر که عاقل بود حکم میکند  
 بر آنکه ما فادریم بر حرکات اخباری و فادریستیم بر پیریدن آسمان  
 رفتن چنانچه شیخ بهلول علیه الرحمه ابو حنیفه در مسئله قضاء  
 قدر بحث کرده الزام وی نمود و گفت بدلیل ثابت میکنم که خیر  
 نوعاقل بر است و از اینانی که بنده را مستلزم الاخبار میکند  
 از برای آنکه اگر خیر انکار چوئی که چاک بری و برنی که بگزرد  
 البته میگزرد و اگر بکار چوئی بزرگ بری که در گذشتن فادریست  
 اگر انحراف بکشی که از انجا میگذرد پس خیر فرق کند میان آنچه  
 قدرت دارد و بر آنچه فادریست و نوای ابو حنیفه فرق نمیکند  
 که بر چه چیز فادری و بر چه چیز فادریست چوین چنین گفتند  
 و یکی و ارکان دولت نه بکیار بخندیدند بر ابراهیم بحالت  
 بیرون راضی بود و بیکر با چنین گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل  
 فعل خود نباشند و فعل فعل الله بود آنکه کوفی خدا را تعالی عفو  
 و رحیم است از برای آنکه عفو و رحیم است گاهی که بنده کنایه کرده و  
 بسبب گناه مسخر عذاب شده باشند و عذاب نکند و بیامرزد

دلیل مینماید و این معتقدان را بنی امیه و اتباع او از علما و اصحاب  
 حدیث که تابع ایشان بودند از اطلب فریضه گرفته اند و دین مدنی  
 فرخنده و شمایر متابعت مینماید آن گروه را چون حسنه سخن  
 به اینجا رسانید از اسم خالده عوفی و علماء و تعداد و اتباع ایشان  
 بخرموش ملند و قریب و برادر و مذکوره ای که چند در مذمت مسلم  
 طعن گوی و نزدیک بود که قصد حسنه نماید و درون بر استغفرت و در  
 به ابراهیم کرد و گفت شرم نداری از خدا اینعالی که اگر کسی  
 بدلیل و بر این عاجز شد بدو سر داد و بر شل فکنده ابد و با وجود  
 این روی خشونت میکند چنانکه گفت اکثر منظره و مباحثه نامحسب  
 اهل خلیفه زمان می شود و الا نامکماه دلیل و حجت بر اینست که بگویم  
 مارون گفت بگو و بنمای هر آنچه داری حسنه گفت ای ابراهیم که  
 بنده فاعل مختار خود نباشد لازم ابد افعال اختیاری که صادر  
 می شود از او بحسب قصد او و اعتقاد و چون رفتن و نشستن  
 و خوردن و آشامیدن و حرکت و سکون و با مثل افعال اضطرار  
 مانند حرکت برض و غیره ای ابراهیم بدیهست که فرق است

إِنَّمَا يَنْزِلُ اللَّهُ قَالِ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْمُنَاجَاةِ  
كُتِبَ عَلَيْهِنَّ

یعنی قدریم جو کس بن است اند اگر بنام شونند بر سجد ایشان بر  
و اگر نمند نماز بر ایشان بخوانند اگر ملاقات کنند سلام بر ایشان  
کتاب جمعی از اصحاب کبار عرض کردند که رسول الله صلی الله علیه  
و آله قدریم چه طایفه اند و ایشان کیانند حضرت رسالت نباهی  
صلی الله علیه و آله سرور و مذکر او شان کرد و بی هستند که  
اورند و زخم ایشان باشد که ان عمل از جانب حق سبحانه و تعالی  
باشد و خالی ارض و سما و در زازل نوشته که ایشان چنین کنند  
و تقدیر فرموده و همچنین فرموده است حضرت تار بنده عالمی حل  
ما اصابك من حسنة فمن الله واذا من سئئة  
فمن نفسك یعنی هر چه برسد شما از رحمت الله پس از خداوند  
و ایند و آنچه برسد شما از سیه از ان نفس خود و ایند و انرا انجا  
است در بعد و امثال این در کلام الله مجید بسیار است و از ان  
میکنند ما سنا و الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلق العباد

وعفو کند پس کناه فعل منته به باشد چگونه صحیح بود که گویند  
 خدا امر زنده وعفو کننده و رحیم است ای ابراهیم حقیقت اینها  
 آن باشد که منکلف در سرای تکلیف نظیر و دلیل حاصل  
 آن بفعل خویش نماند تحصیل او در دنیا مستحق نهد و در آخرت  
 مستحق ثواب شود پس اگر خدا این تعالی خواهد که بکند متواند  
 کرد و لیکن خداوند حکیم خواهد که سنده به کسب خویش و فعل حساب  
 خود و مؤمن و مطیع باشد و نازک کفر و معاصی و اگر سنده با  
 حق و بال لیت و قدرت و عکس اینان اختیار کند خدا ابراهیم  
 ای ابراهیم اگر از دلایل محضی زیاده برین خواهی چندان بگویم  
 سامعین را امارت شود و در طریق شما نیز واقع است که  
 محمد بن عمر روایت از رسول صلی الله علیه و آله که فرمودند  
 الْقَدَرِيَّةُ مَجْحُوسٌ هَلِكُ الْآيَةِ أَنْ مَرَحَنُوا فَلَا تَعُوذُ  
 وَأَنْ مَا تَوْ فَلَا تَصَلُوا وَأَنْ تَقِيمُوا هُمْ فَلَا تَسْلُوا  
 عَلَيْهِمْ قَبْلَ مَنْ هُوَ يَدْعُو لِلَّهِ قَالَ الَّذِينَ  
 يَبْعَاوْنَ بِالْعِصْيِ ثُمَّ يَرْجِعُونَ

و فعل خدا را سنده

[illegible]





چهره با لبتی نمایان از اسب فرشتگان گفت و گفت ای حسینه تو که  
 ابطال مذمب خود کردی چرا که با خدا و بچله اهلها علیه السلام  
 معصومند چگونه معصیت از ایشان صمد کردی و بدی ای خاله  
 منبت شد و گفت ای برادر من مقدمه دل را اشکات نمودی و من  
 و لایل و حج کردی و حال شروع در عصمت و عدم عصمت  
 علیه السلام میکنی اکثر خلائق تنبیه کردیدند از کلام ابراهیم حسینه  
 ای ابراهیم این بحث موافق آداب نیست و درین مسئله جواب  
 ننموده نیز خود این شهید بعد از اتمام سخن فضا و قدر بدان ای ابراهیم  
 که مشرکایا فرستید چهری بود و چون اسلام ظاهر شد طریق جبری  
 به طرف شد بعد از وفات سید کائنات محمد مصطفی صلی الله  
 علیه و آله و شهادت ائمه المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام  
 معاویه و یزید و باقی بنی امیه در زمان خود احیای آن مذمب  
 و در اسلام و چهران تابع ایشان شدند و شما نیز متابعت ایشان  
 روزی ثمر این خطاب در میان خطبه گفت لاهادی یجا  
 ضللت و لا مضلل لیت هدات کبری حاجت

و در جای دیگر میفرماید وَمَا اللَّهُ بِبَدِ ظَلَمِ الْعَمَلِ وَبِجَهَنَّمَ  
 نَصْرُكَ فَمُرُودُهُ مَا أَضَاكَ مِنْ حَسَنَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَا  
 أَضَاكَ مِنْ سَيِّئَةٍ مِّنْ نَّفْسِكَ بَعْنِي بِرَحْمَةٍ مِّنْ رَبِّكَ لِيَسْمَعَ  
 دُاعِيَ الْوَجْهِ مِمَّنْ سَمِعَ الرَّسُولَ الْفَسْخُودَ وَبَدَاكَ وَالْجَلِيلُ  
 وَاجِلُ الْوَجْهِ وَنَسَبُ الْوَجْهِ وَامْنَالِ بْنِ دُرُقَرَانِ لِسَارِيسْتِ الْوَجْهِ  
 سَنَا وَمَعَاصِي كُفْرَانِهِ مَذْكَانِ دَادِهِ جَانِبِ شَيْطَانِ لِحَيْكَ  
 يَغِيْرُكَ لَا غَوْنِيْكُمْ أَجْمَعِينَ اَكْرِفَا عَلَ حَضْرَتِ كُفْرَانِيْ  
 بَرُوِي وَجَلُوْنِهِ كُفْرَانِهِ مَذْكَانِ دَادِهِ جَانِبِ شَيْطَانِ لِحَيْكَ  
 فَمُرُودُهُ اِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي اِلَى يَوْمِ الدِّينِ  
 اِي بَرَاهِمِ كُفْرَانِهِ مَذْكَانِ دَادِهِ جَانِبِ شَيْطَانِ لِحَيْكَ  
 اِنَّ لَمْ تَغِيْرْ لَنَا وَرَحْمَتَنَا لَمْ تَكُنْ سَائِبِ  
 وَاَكْرِفَا حَضْرَتِ سَوِيْهِ بَرَاهِمِ كُفْرَانِهِ مَذْكَانِ دَادِهِ جَانِبِ شَيْطَانِ لِحَيْكَ  
 وَاَكْرِفَا حَضْرَتِ سَوِيْهِ بَرَاهِمِ كُفْرَانِهِ مَذْكَانِ دَادِهِ جَانِبِ شَيْطَانِ لِحَيْكَ  
 اِنَّ لَمْ تَكُنْ سَائِبِ  
 اِنَّ لَمْ تَكُنْ سَائِبِ

و اعراض کردی در باب عصمت انبیا علیهم السلام و او صیاد آنکه  
 اعتقاد من چنان است که جمله معصومند از جمیع معاصی  
 و ائمت است که جمیع انبیا و او صیای ایشان معصوم باشند  
 از خطا و گناه و کفر و منی از ابتداء طفولیت تا زمان نبوت  
 و وصیابت زیرا که انبیا و ائمه شر خداوندی ابراهیم حکام  
 الهی و احوال حضرت رسالت بنی صلی الله علیه و آله در  
 جمیع دلائل عقلی را معطل و ضایع میکند اری و نادیده می نگار  
 که بعضی تابعین چنین اعتقاد کرده اند ای ابراهیم اعراض کردی  
 در باب عصمت انبیا علیهم السلام بدانکه اعتقاد من در انبیا و  
 او صیا آنست که جمله معصوم و مطهر اند چگونه جائز بود که در  
 مقام انقیاد و شیطان که از زل موجودات و البعد مخلوقات  
 است بشود پس شیطان را نباشد در ایشان نسبتی و اگر  
 از ایشان افعال شیطانی صادر شود طبایع از انقیاد  
 و متابعت ایشان مستغفر و متفرق گردد پس فایده بحث که  
 متابعت و محبت مختل گردد و باید که بنی و وصی ولی باشند از

فرایده را در دو کف و گفت **وَاللّٰهُ عَدَلٌ اَدْلَا عِبْدَكَ اَضَعْتَ**  
**حَقِّكَ** و شما مخالف قرآن و حدیث میباشید و مرا باعت  
 او بمنما میباشید چنانکه ای ابراهیم کج خدا سو کند که حضرت توفیق  
 و اهل بیت عظام و اصحاب کرام صلوات الله و سلامه علیه  
 اجمعین بر این اعتقاد نبوده اند چون حسینه سخن با تجار رسانیدند  
 از جمیع خلائق بر خور است و جمله تحسین حسینه کردند ابراهیم  
 گفت ای حسینه چه میگویم و داشتم از آیات قرآنی و غیر آن چون کبر  
 از تابعین بر این بوده اند چنین اعتقاد کرده اند که بنده مسلمان  
 است و بخیر نکرده اند که بنده شرک حضرت علام العیوب است  
 و از این شرک لازم آید چنانکه ای ابراهیم چگونه لازم آید و حال  
 آنکه قادر متعال قادر است بر قهر بنده و اعدام او مثل اگر سلطان  
 دلی کرد و اندک شخصی را در بعضی بلاد و ان دلی ظلم کند و غارت نماید  
 مال مسلمان را و او سلطان ممکن باشد که آنچه بخواهد از مردم گرفته  
 باشد باز ستاند و او را بقتل رساند چگونه لازم آید شرک و باطل  
 و چون توان گفت که او شرک سلطان است ای ابراهیم

و هرگاه انباشد او را بر ملک معاصی بنویسد پس مرقم میان بنی و  
 صی بنی و امت نباشند و از جمله معاصی کذب بود پس حمل  
 دارد که هر چه بنی و امام گویند دروغ نبود پس بنی مذمت را از نگاه  
 بر قول بنی و امام و ثابت است عصمت بر به اقل با بطریق اعجاز  
 و باید که بنی و امام را ابا و امهات پاک باشند و منصفان است  
 و زالت نباشند و صفات و مبرم مثل جفد و چهل و حد  
 و خلط و نحل و جن و جنون و عرص و معلول بعلیهایی دیگر  
 نباشند و ناقص و مبتلا نباشند و کذاب و عاشق بنشیند نباشند  
 و بدانکه از جمیع نقایض منزه باید باشند و این فعال قبیح بود  
 و حضرت حدیث در قرآن مبقر باید که یا ایها الذین  
 امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین  
 باز حسیه نای برایم بدانکه واجب است که امام فضیل و ارفع  
 و انقی و اسخ و اسخ و اندم ابل زمان باشند عقلا و شعا و  
 سمعاً چرا که تقدیم مفضل بر فاضل قبیح است عقلاً و سمعاً  
 و امام باید که از جمیع خلق مستغنی بود و در علم و منصوب علیه و

انساب ارباب در مذبحه است و سایر کالات و از منفعت صحت  
 و معنوی منزله و معمری باشند و در آبا و ااسمهات ایشان  
 که سبب فتح فرزندان باشند نباشد باید که بنی و امام را آبا و اسما  
 باشند از و ناهت و زالت و طریق علم به نبوت و ولایت  
 نسبت با شخاص است مختلف باشند و بعضی از کمال منجاب  
 و صفای فطرت محتاج بمعجزه نشوند لیکن جمهور ناس احتیاج  
 بمعجزه دارند و معجزه اسیر را گویند که بیرون باشند از قدرت  
 جمیع مخلوقات و سفارن و دعوی نبوت بوده باشند ای کرام  
 که کمال نشاء الشاد و عام بمبداء معاد است بمقتضای  
 دلایل عقلی و نقلی است و علم بمعاد حاصل نشود و مکرم  
 ائمت و السلف علیهم السلام که احسان تاویل دارد افاد  
 این ننگدیس غائب الی اقتضای نمود که شخصی باشند معصوم  
 که بر اقوال و افعال و اعتقاد بود تا مقصود الهی از قول  
 شاری و مقصود شاری باعلام وصی و نایب ظاهر کرد  
 ای برتریم از غیر معصوم حایز بود که شخصیان واقع شود

شنید حنیف گفت ای بر ابراهیم بدانکه خداوند تعالی حضرت دم علیه  
 السلام را بنی نحر می شنود بلکه بنی نحر بی بود زیرا که بنی نحر می ان باشند  
 که باز نکابلن مسیحی هلاکت عذاب حضرت که دو دهنی نحر بی  
 ان باشند که باز نکابلن فایده و مصلحتی که در ان باشند از  
 خود فایده و دور کرده باشند اما بدان مسیحی عذاب حضرت و هلاکت  
 و بنای باشند پس اگر حضرت دم علیه السلام ترک ناولن در دست  
 کردی مسیحی زیاده و نواب و الطاف سندی و چون نکر دست  
 عذاب باشند بر ابراهیم گفت اگر چنین بودی و یا از ظالمان نبود  
 و حضرت با علما این مبعوض باید فتاوی و فاضلین حنیف  
 ای ابراهیم بدانکه ظلم وضع شیعی بود در غیر موضع خود یعنی نهان  
 جزئی و جای خود پس تا که درون جزئی و جزئی تا که درون وضع شیعی در  
 غیر محل خود باشند پس سستی را که ترکش کنند وضع شیعی در غیر موضع  
 باشد یا نه نگب مکر و بی شوند و از ان اجتناب تا که درون همه حکم و از  
 پس ظلم باشند چنانچه در حق ایشان فرموده است و لم یظلم  
 منه شیعی یعنی از ان میوه که بر سال می آورد و هیچ که نکر

من عند الله وعند الرسول تعیین شده باشند و بدانکه هر امامی را  
 که رعیت و امت او را نصب کند و عزل نماید و را امامت بشناسد و باید  
 که منصف است از جانب هر دو کار عالمیان و حضرت محمد مصطفی  
 صلی الله علیه و اله بوده باشند تا خلق از متابعت او مکدر نباشند  
 و باید که معصوم بود چرا که غیر معصوم نمیتواند بود که ظالم بود و  
 حضرت فاضل الحاحات میفرماید که **لَا يُنَالُ أَحَدُ الظَّالِمِينَ**  
 چون سینه سخن بد آنجا رسد باید که زره بر اندام مار درون افتاد حکم که در عوی  
 خلافت میکرد و یعنی در این صفات یکی در وجود او موجود و نبود یکی  
 دریافت در و را با بر همه خالده کرد و گفت ای ابراهیم که با حیوانات زیور  
 سفارفت کرده چرا از بالایی که بر می زین بر بر نمی آیی و مذمت حسنه را از  
 منکره چون ابراهیم از اطراف و جوانب کنایهها شنید گفت ای  
 حسنه که می زاری این ایه که خدای و دو و او امر کرده حضرت آدم علیه  
 و حواری او فرمود **يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ**  
**وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ**  
**فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ** حسنه ملائکت را از خوردن و مذمت کرد که از آن



از ایشان هیچ کماهی در وجود نیامده باشد از برای نذلل و مسکنت  
 خود را محرم و خاین خوانند پس اعتراف ایشان بظلم و افرا  
 ایشان بکنایه و استغفار ایشان دلیل نبود بر کفر و کبر  
 گفت ای حسینه چون چنان هست حضرت آدم را عاصی و غاوی نشاید  
 خواند حضرت صمد بن عمر مایه عسی ادم ربه تقوی  
 حسینه ای بر اسم اکثر ایت قرآنی مطابق قول حضرت بنی  
 پناهی صلی الله علیه و اله و اهل بیت و اصحاب سعادت و نجابت  
 ماول است و نظام بر آن حکم نتوانند کرد بداند که عصیان مخالف  
 است چنانچه در جواب آمده و در مذوبات نیز باشد و در  
 او اب نیز باشد اما بنی لغت مذوبات مستحی ملائکه و غیب  
 نباشند و غوایب بمعنی کماهی نباشد بلکه بمعنی بهره نیست  
 به سبب صد و در فعل از ثواب آنچه باو عطا کرده بودیم فی بهره  
 بود و ضایع کرد و غریب در اشعار عرب بسیار آمده است  
 از اسم گفت ای حسینه حضرت آدم و هموا علیه السلام معصیت  
 که کردند حیرا ایشان را برهنه کرده از بهشت گیران کردند

این معنی من الظالمین این است که از آن کسان باشند که  
 در حفظ نکردن نفس خود و ثواب کم کردند و اینند امر به عفت  
 حضرت دوم و اینها هم گفتند ربنا ظلمنا انفسنا و از کم  
 تغیر لنا و رحمنا لکنکون من الخاسرین  
 چون تو میگوئی که ایشان ترک منند و بی کردند و گناه نمود و گفت  
 ای امیر اهل بیتان عترت و در دین ظلم بر نفس خود بخشش و امر بر  
 طلبیدند از خدا و مذحیم و دلیل نکرد گناه زیرا که ظلم معنی نقصان  
 است و فوت منفعت که از ایشان شده و رحمت و محقران  
 طلب که در عبادتی است که بدان سختی ثواب قادر و توان کرد  
 و این دلیل نبود و سرانکه ایشان گناه کردند حضرت رسول صلی  
 الله علیه و آله فرموده انا استغفر الله فی کل یوم سبعین  
 مرتبه یعنی من در هر روز میخوانم و استغفار میکنم  
 حضرت رسول خدا را هیچ گناه نبود و دیگر طاعت و لیا و  
 اینها ان است که طاعت بسیار خود را اندک دانستند و گناه  
 ترک سختی را گناه عظیم شمردند و جرم بزرگ شماسند و اگر چه

شد اما آنکه کفایت حضرت نوح علیه السلام بشبان شد از دعا کردن و انکار  
 حال بیرون نیست و الا آنکه قوم حضرت نوح مسلمان بودند و  
 آنحضرت دعا کرد تا ایشان غرق شدند این خبر و کفر عظیم است که  
 شیخ المسلمین دعا کند تا عالم را طوفان گیرد و باعث بیدار شدن  
 هزار نفر مسلمان گردد و اگر کافر بودند نشاید که نوح مذمت  
 خرد و بیدار دشمنان خدا و رسول خدا و حضرت رب الارباب  
 در حق او میفرماید إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ  
 حَسِبْتَ لِإِبرَاهِيمَ جَعَلْتَ مَذْهَبَ إِبْرَاهِيمَ فِي طُورِ مَعْرِفَاتِ ثَابِتٍ مِمَّنْ  
 مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ مَا يَنْشُرُهُمْ أَمَّا بِدَالِكَ إِنِّي أَخَذْتُ مِنَ الْجِبَالِ  
 إِلَيْكَ أَنْفَاقًا مِنْ مَعْنَى مَخْلُوقَاتِ وَأَنَا مَسْتَبْطَنٌ بِكَ  
 يَا أَلَنَةَ الْبَشَانِ أَزْهَجَ أَمْرَ اسْتِخْفَافِ إِنْ نَبُودَهُ وَكَثْرَ أَوْقَاتِ إِنْ  
 الْبَشَانِ ظَلَمُوا وَفَسَقُوا بِطَنُورِ أَمَدِهِ وَبِرَّ سَائِلِ وَبَنِي جَاهِلِ وَرِزْ  
 أَحْكَامِ فَرَقَانِي عَاجِزٌ لَوْ نَدَوُ لَعَصِيَّ الْأَوْقَاتِ حَسْبُ بَامَتِ  
 خَلْقِي مَبْكَرٌ نَدَوُ بَارِزِ طَعْنِ تَارِكٌ رُودِهِ أَطْمَارِ خَنَاطِ مَبْكَرٌ نَدَوُ  
 وَبَعْضِي الْأَوْقَاتِ مَسْتُ وَبَعْضِي مَشَلَّ بَامَتِ كَرْدِهِ تَارِجِ أَطْمَارِ

و بر زمین فرسناوند جنبه گفت ای ابراهیم حضرت در اسم  
 برای خلافت زمین فرزند بود چنانچه مبعور باد جی تعالی که  
 اِنِّیْ جَاعِلُکَ فِی الْاٰخِرِیْنِ خَلِیْفَہٗ وَاَکْبَرُ حضرت دوم علیہ السلام از ان  
 درخت تناول نمودی از بهشت میرون نکردی و سر زمین نصیب  
 پس میرون کردن وی از بهشت بر جنه کردن عقوبت گناه نباشد  
 زیرا که عذاب رنجی باشد که بعثت رسا مذ بر سبیل استخفاف  
 و امانت و میرون کردن حضرت دوم علیہ السلام را از بهشت  
 بنا بر مصلحتی بود ابراهیم گفت ای جنبه چگونه در باب حضرت نوح  
 علیہ السلام که وی دعا کرد تا خدا سبحانی قوم او را بپاک کرد  
 و غرق و طوفان نوح سپیدمان شد و مدت با صد سال بران  
 جبکہ نیست بعد از کرم و زاری بسیار نام او را نوح گذاردند  
 و الا قبل ازین نام او عبد الہی بود جنبه شنیدم کردید و گفت  
 این حکایت برخلاف قرآن است و حکیم علی الاطلاق مبعور باد  
 فَلَمْ یَجِدْ لَنَا نَافِلَہٗ زَتَّ جِدًا لَنَا و قوم بعد از با صد سال غرق  
 شدند و قبل از ان نام او نوح بود کذب قول نمود و اول باشد

وین و ملت برستو و نما نهاده و بر طریق انصاف در پیش و طلب  
 حق سعی نموده و بدین قدر قناعت کردند که انا وجدنا اا  
 انا فئنا علی امته و انا علی انا و هم مهتدون ناحی تعالی در  
 جواب ایمان نیز فرموده و انهم و اباؤکم فی ضلال مبین  
 و بعضی علم معلم قناعت کردند و از روی انصاف شخص حق کردند  
 که مذنب معلم چیست چه بسکه بدنام و از نه کنند میان اقوال و نظر  
 شافی و عقل کافی طریق حق اختیار کنند و معجزا هر یکی دعوی الحق  
 میکنند قوله تعالی کُلُّ خِشْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فِی حُجُونٍ بدان که  
 ای ابراهیم حق خبر یکی نباشد ازین مذاهب و دلیل بر این شرات  
 است از صاحب شریعت خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که  
 سَتَفَرَّقَ اُمَّقٌ عَلٰی سَبْعِیْنِ فِرْقَةٍ وَاِحَادَةٌ مِنْهَا مَاجِدَةٌ  
 وَاَلْبَاقِي فِي الضَّلَالَةِ یعنی سی و نه فرقه از زمان من بفرماید که زود باشد که امتها  
 من متفرق شوند بهفتاد و نه فرقه یکی از ان ناجی باشد و باقی در  
 الشرح هم جمعی از اصحاب نجایاب عرض کردند یا رسول الله صلی  
 الله علیه و آله طایفه باجیه کدام اند حضرت فرمود که آنچه من برانم

رکعت میکردند و مثل این افعالها که اکثر جمیع قیاسیه را  
 تعداد نایم موجب ملائت خطا این کرد و چون انحصاری از امامین  
 علیه السلام با جمعی از اصحاب گمار که بصفت بیان منصف بودند  
 ایشانرا بصحت نمیکردند و ملائت نمیکشیدند و اکثر خطای سیر السیر  
 بمنسوبند از سرای دفع ملائت از خود و ابتیاح خود اینند زنده و  
 بخدا بنوعالی در سنون و نسبت کردند و جمیع اعدای که معصوم  
 مطهر اند هر یکی را بمعصیتی و ذلتنی متهم کردند و این بد و بظایر فرمان  
 عمل کرده و بر صحت دلیل فاسد خود حدیث و تضعیف کردند و عقل  
 را بمنزله ان نقل نهادند و جمیع آیات قرآنی را بر طبق احادیث  
 موضوعه و دلیل کردند و چون مردم مهارت دفع شبهه نداشتند  
 و طلب علم نمیکردند و تقلید می قناعت میکردند و قوت تمیز نداشتند  
 میان طمع و هلو و میان عقل و رضای خدای عز و جل به غیب  
 جاه بیدار حکومت و اعتبار پنجم و زه ثواب بیدی و عقاب سر  
 مدبر است و در دنیا آوردند و بعد از بیغمی از الزمان صلی الله علیه و آله  
 نصب و چهل سال مذاہب وضع کردند و سقلا ان بنای بی بن

و اولاد و اصحاب آنحضرت و باز که رفتن تکلیف اولاد حضرت حبیب الله علیه  
 و محاربات این عجم و برادر و وصی رسول خدا صلی الله علیه و اله و  
 اخراج ابابور غفاری و ایذا می بخشد الله مسعود و سوختن مصحف و  
 و قتل عمار باسر و چندین از اصحاب معاوت بن نجیح و در خانه عجم  
 معظمه انداختن و کعبه را محترک کردن و قتل مسلمانان در مدینه طبرستان  
 خنجر با صلی الله علیه و اله کردن و چندین از اولاد و احفاد آنحضرت را قتل  
 رسانیدن و چندین هزار بیت فساد و ظلم وضع نمودند و گفتند  
 قاعل فعل خود نیست جمله فعل حضرت با جلیل است و چنین مقدار که  
 از ایشان بود وقوع آمده که زبان بیان از تعداد او اختصاصاً قاصر است ازین  
 استنبیح چه اصحاب کبار و تجاران و شیعیان این بیت رسول مختار صلی الله علیه  
 و اله و مخصوصان و مخلصان و تابعان آنحضرت که اصفیایان آنحضرت  
 بودند لکن خفی و جلی سبک و مذ طعن و سوزن نشمار کرده بخوف از خدا می  
 رحمن و پیغمبر آخر الزمان بر افعال فتنه ایشان و عذاب و نکال غمرونی  
 می نمودند و ایشان از سر امی و قیامت از اصحاب ضلالت می  
 منزله از افعال شیخ و باقی خلفای پی امیه و دفع مطاعین و

و اهل بیت من برانند در آن اسما فرمودند مثل اهل بیت کثل  
 سفینه النور من ركب فيها حي او من تخلف عنها  
 غرق فاختار ان اى انما هم جميع امت بر صحت این حدیث  
 متفق اند و بلا شک که فرقه واحده ناجیه این طایفه اند که پیرو حضرت  
 رسول و اهل بیت علیهم السلام اویند و هیچ فرقه ازین جدا نمیشوند کرد  
 که پیرو اهل بیت علیهم السلام ندانند ای انما هم که مرا از قلع و قمع  
 شما باکی نیست و خالی نیستیم از بحیات تا بیدار بخور و زده دنیا بر زمین  
 و همیشه طلب شهادت میکنیم خلاصه امروز صبح در روشن بیان میکنم  
 که برخلافه زبان ظالم کرد که از نیکه شما میگویند و قبل از شما میگفتند  
 که حمله شقاوت استغیا و کفر و فسق و جبر و شر و تقدیر و ارادت و مظلوم  
 است و منته را اختیاری نیست میخواهند که اصلاح قبایل اصحاب  
 ضلالت شعار که جور و ظلم بر اهل بیت اطهار حضرت احمد مختار کردند  
 و چون عصبانیت و خلاف و عصبیت کن و اندای حضرت سیده  
 النساء العالمین و اذن اصحاب کبار و زهر داون حکم که شریف  
 انبیا حضرت امام مجتبی و قتل مظلوم کرد با جناب امام حسین علیهم السلام



اِنَّ إِلَهَكُمْ اَظْلَمُ عَظِيمٌ مشرک نوبه نشده لایق منصب  
 و مرتبه مامت نباشد اگر کسی برین اعتقاد بود و برادر ارضی خویش  
 و غیل وی واجب نماید و پیروی نماید کسبت معاویه را و خود را  
 به نسبت پیغمبر صلی الله علیه و اله اشتباه داد و بی سبب جمیع اعیان را در  
 مقام درجه فساد و فجور قرار دهد و تکفیر لسان نمیکند چون حسنه از  
 انس محبت اهل بیت متشعل شده بود و بر سر مسند وضاحت یافت  
 نشسته لایق قطع در مذمت مخالفان و عصمت طهارت اهل بیت  
 اقامت دلیل مبنی و دمار و انارشید و اتباع و پیروان را بر اندام  
 افتاده از قیاح و احوال شایسته خود میفرستد و یکی سر او را برافکنند  
 منجه بودند و عمار افوت ناطقه و بارای سؤال و جواب بود و از هر  
 کفایت بحسب غنا اختیار از دست داده که کتب شیع و فروع در  
 میدان بهر الی و صحابه و تابعین را طعن و فحش و تکفیر میکنی اگر چه  
 محبت مودت اهل بیت حضرت رسول صلی الله علیه و اله بر همه کس  
 لازم و مستحب است و درین باب احد بر ایا تو تراعی نیست ما محبت  
 و مودت اصحاب کبار و خلفای عالم مقدار که خالصین سید مختار

استماع اهل عالم بر افعال و میمه کفر و بدعت با بمقتضات و بدعتها واضح  
 نمودند و گفتند که سنده فاعل فعل خود نیست و جمله فعل خداوند عالم  
 است و حق سبحانه و تعالی چنین خواسته است همچنین بقدر که در وقت  
 در روز ازل بن معصنهای اسناد به حضرات انبیا علیهم السلام میرسد  
 و معصومان را علت کذب و فسق و فجورهای ناشایسته منهم میباشند شما  
 به روی نموده و میپایند و اگر کسی گوید که عصمت و نبوت امامت منوط  
 بدلائل عقلی و نقلی بمقتضای این شریعه و آذیتلی اینها هم در  
 بکلمات قائمهم قال فی جماعتک للناس فاما قال  
 فی غیره قال لا ینال عهد الظاهر و نه جلیل به بر اسم خلیل خطاب  
 فرمود که من ترا امام گردانیدم حضرت بر اسم علیه السلام دعا کرد  
 و گفت از درت من هر که لایق با منیت باشد امام گردانم الله تعالی  
 فرمود که قال لا ینال عهد الظاهر یعنی عهد من که امامت بجا همان  
 نمیرسد پس برورد کار عفو از امام نفی ظلم نمود و ظالم بر دوش  
 است ظالم نفس خود و ظالم غیر هر که این در ظلم از و نفی باشند  
 او معصوم بود پس عصمت در امامت شرط بود بمقتضای این آیه

از بر اسم ایشان را که در دست او که در آن عزم مدفن است که طریقی  
 اخبار شنید و او دست که ایشان را با مر الهی با وصیت حضرت رسالت  
 پناهی صلی الله علیه و اله در آن عزم شریف که ایشان بنمای من و بگوید  
 گنجای واقع شده و اگر کوئی در نه رسول الله که اهل بیت علیه السلام  
 ایشان را از او داده و دروغ گفته باشد چه اگر جمیع خلایق که در این مجلس  
 حاضر اند ثابت است که در آن روز عایشه و عمر خطاب میخواستند که با  
 ابی بکر را در عزم رسول خدا دفن کنند اهل بیت و سایر بنی هاشم  
 جمیع شدند و شمشیر کشیدند و افاضه کردند و بدیدند که در دنیا که  
 عباس بن علی بن عبد المطلب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و کفایت علی  
 اکبر را و باز نداری بنی هاشم را ازین معامله خونبار بچشمه و دهن  
 حقیقه بیدار شود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خود بیرون آمد و  
 بانگ بر نی زد و فرمود و الله که من شمشیر از نیام بیرون نیارم و  
 مناره نگذارم تا این طایفه و من نامورم از جان خدا و رسول صبر کنم  
 و تحمل جفا و ایندای ایشان بکشم تا آنکه حتی بر سر من خود فرار کرد و بگریه  
 جنین آمد من ایشان را دفع نکم از شما تا آنکه شما مالک نشوید

بود و باینکه کسی واجب است و در خلافت ایشان اجماع است و  
 خصوصاً ابی بکر و عمر که هیچ‌یک وصی نبوده حضرت رسول الله صلی الله علیه  
 و آله اند و از صحابه هیچ‌کس این مرتبه حاصل نشده که در حریم پیغمبر  
 مدفون باشد چنانکه گفتی ای ابراهیم خدا از تو نیز آری و ای بدیخت اعتقاد  
 لغت بر تو با و ای ناپاک که در حق ایشان این ملمات بر با و می آید و بر  
 طبع ماحون که نو و دلیل بر فضیلت ایشان میکند و ای که از آن که ضرر و زیان  
 و ظلم و فساد و جهل و غنا و خود ایشانرا حاصل میکنی و ثابت بمباد  
 و ای جا بلند ترین خلایق ایشانرا در حریم حضرت سالیانی پیوست  
 بود و کج و اسطه و فن که بر نه ایشان را و در آن حریم شریف حال آنگه  
 حضرت پروردگار منع کرده ایشانرا و دیگران خلایق را که و انما  
 در حریم پیغمبر بگذاشت حضرت صلی الله علیه و آله و این رضی عنہم  
 صریح است که فرموده یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا محراب  
 الی تو الا ان یؤذن لکم یعنی ای ابراهیم نمایی که  
 ایمان آورده اند و داخل میشوند در خانه‌های حضرت که مصطفی  
 است که اولی حاصل میکنند و در وقت و مذهب شمارا از برای دخولی

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْكَمْنَا لَكَ أَزْوَاجًا إِلَّا هِيَ بَكْرٌ  
أَجُورَ هُنَّ وَابْنُ جَعْفَرٍ مَخْصُومٌ بِتِلْكَ مَا هُوَ بِمُؤَدَّ بَالِكٍ  
فَبَلَّ مِنْهُ خَوْلُ مَهْرٍ وَجَابَ لَهَا بِهَدْيٍ وَبَارِئُ رَحْلٍ كُنْ دَرِينِ  
صَوْرَتِ بَرِجَتِي بِرِجْمَتِ بَنُوهِ وَكَلِمَتِي بِرِجْمَتِ بَنُوهِ وَكَلِمَتِي بِرِجْمَتِ بَنُوهِ  
بُودِي شَفَاعَتِي مُنْفَعِلٌ مِنْهُ أَبُو يُوْسُفٍ سَمِيعٌ وَكَفْتُ بِجَنَّةِ الْجَنَّةِ  
رَسْمُهُ الْإِسْتِ كَمَا عَالِمُهُ وَخَفَضُهُ زَهْرَانِ خَوْ كَمَا فَرَمُهُ لَوْ دُنَا  
بَابُ ثَمِينَةٍ حَصِيَّةٍ وَزَيْنِ رَاحِيَةِ كَفْتُ يَ فَنَالِ مَعْظَمَاتِ بَرِجَتِي حَصِيَّةً  
سَيِّدَةُ النِّسَاءِ الْعَالَمِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا لَوْ زِيدَهُ رَسُولُ خَدَاوَالِ عَالَمِينَ  
وَجَلَسَتْ حَضْرَتُ مَوْلَايَ مُتَقِيَانِ بُوْدِ مِيرَاثِ بَنُوهِ وَحَضْرَتُ فَاطِمَةُ  
وَعَوْتُ بَنُوهِ كَمَا فَدَكَ مَلَكٌ مِنْ إِبْنِ كَمَا كَفْتُ كَمَا فَدَكَ دُرُورُ حَضْرَتِ  
لَوْ لَوْ بِرِجْمَتِ طَعْمِهِ وَالْأَرْسُولُ خَدَاوَالِ مِيرَاثِ بَنُوهِ وَبَرِجَتِ بَنُوهِ  
لَمْ عَلَيْهِ وَالْمُفْرَمُوهَ هَسْتُ كَمَا تَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا  
تَوَدَّتْ مَا خَلَقْنَا فَهَوَّ صَدَقَ بَعْنِي كَمَا رُوِيَ بِرِجْمَتِ بَنُوهِ  
أَزْ مَا مَانَدُهُ قَدْ هَسْتُ وَبَرِجَتِ كَمَا كَلِمَتِي حَضْرَتِ رَسُولِ  
إِبْنِ رُوَاثِ نَكَا وَكَلِمَتِي نَكَا وَكَلِمَتِي وَخَفَضُهُ يَ أَبُو يُوْسُفٍ وَكَلِمَتِي

آنس بکس از بد که آنچه خواهند گفتند و حال آنکه بخوانند گذشتند بلکه  
 اقبال انرا و در این مقام شریف بنی ما بنم چون از حضرت امیر المؤمنین  
 علیه السلام این حکایت شنیدند دست رحب برداشتند  
 و بهر یک بجای رفتند ای ابراهیم بن ظلمی که کفر محض است مخالف  
 الهی و غضب حرم رسالت نباهی صلی الله علیه و اله و آنچه از خطا  
 اتی بگردد و جرمی بشهری ای ابراهیم ندانی که اتی بگردد و جرمه و  
 و بگردد ان را در راه بود و روی در مسجد رسول خدا که هر یک زور  
 خود را داد و شنید کردند انی شد که جمله در راه مسجد و در گذارند  
 حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و در این باب کسی را سخن نیست  
 و این بر جمیع خلایق ثابت است که بیان فضیلت کنی این فضیلت  
 بیان کن که علی را ثابت است ابراهیم عوفی متفعل شده سرور  
 بر او فکند شافعی بنیاد نام معقول گفتن کرد و گفت ای حسنه انکه ما  
 در اخبار نیست که عالیه و حفصه موضوع راه بهر خود که فتنه بود  
 و پدر ان خود را در انجا دفن کردند حسنه بنم کردید و گفت ای  
 ابله نادان قرآن شنیده و بخوانده که حضرت پروردگار عالمیان

له واقع شد و وجه ظلمهای که از این بکر و عمر و عثمان صادر گشته بود  
 آنکه عایشه در حال حیات حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله کما  
 و منافق بود و بعد از وفات آنحضرت بهر آن خود را عایشه و عقیله  
 بخدی در عرم حضرت رسول الله مد فون کردند و بعد از آن عایشه خود  
 را از دست خاتم بیرون داد و با اتفاق طلحه و زبیر و بعضی از منافقان  
 و بکر که با جمع کردند و منوجه بصر شدند و در اینجا با امام محی خطبه داد  
 مطاعه بخاربه و خاصه نمودند از رکذ عداوی که در حال حیات با  
 و سرور المیان و دشمنی و با اهل بیت اظهار او و حکم حضرت احمد را  
 را معطل نمود و بدیده و نماندند انکاشند چنانچه حق تعالی میفرماید که  
 وَقَرْنِ فَبُيُوتِكُمْ وَلَا تَجْنُتْ بَنِيَّ الْجَاهِلِيَّةِ  
 الْأُولَىٰ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ وَآتِ الزَّكَاةَ وَ  
 اطع الله ورسوله ناض و بچین میفرماید که  
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ مَنْ مَاتَ مِنْكَ بِفَاحِشَةٍ مَبْنِيَةٍ  
 لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ كَانَ ذَلِكَ  
 على الله يسر وجميع من اسلام در صحت حدیث منقول

با سینه سیمار است عفا و شرفا کفرانی بکتابت سند الحالی که  
 که چون از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام میراث بود و از برای  
 عائشه و حفصه میراث بود ابو مصطفی زین کبیر گفت بجهت نه در گذارم  
 و مسلم دارم حرف تو را که عائشه و حفصه حرم رسول الله صلی الله علیه  
 و آله میراث خود گرفتند بدان خود را در اینجا دفون کردند و درین مسئله  
 عمل میکنید عذیب بن جریج حضرت مصطفوی رحلت نمود و از او فغانه زن  
 و حوا که نکاح الکحنت بودند و یک دختر که فاطمه زهرا با بند و یک غمی که  
 خیال است بر گاه که اشخانه را قسمت کنیم عذیب بن جریج فغانه  
 اهل بیت است نصف ربع و نصف بکبر میرسد حضرت فاطمه علیها السلام  
 مانند سهم ششیمین از آن اربعه است پس بد که عم بصره صلی الله علیه و آله است  
 و یک ششیمین و یک ربعی مانند چون شش از اشخانه را قسمت کنیم در میان نه  
 زن شاید که بدوزن که عائشه و حفصه باشد یک و جریج پس رسیده  
 نزد ابو مصطفی سرور نیز فکند مارون بنیم کرد بد و در بارگاه او  
 خود کرده و گفت ای باران من ندیدم مثل این کبر خفنی و مدفنی  
 حسنه گفت ای معاندان بی شرم با آنکه شما ما عالمید بر مضایبائی



بر غم شما کفایت مثل سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و عبد الله مسعود  
 و عبد الله عباس و خالد بن ولید و عاص و ابی بن کعب و جابر بن عبد الله  
 و محمد بن ابی بکر و باقی دیگر که سخن ایشان در دین است و چنین  
 نصف است که بر دوا اهل بیت علیه السلام ند معقد اند و در امانه فی  
 و عمر و عثمان منافق بود و در حین حیات حضرت رسول خدا صلی  
 علیه و آله و بعد از وفات حضرت از دنیا فی ایمان رفتند پس ای  
 ایتر ایست حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام که باقی  
 موافق و مخالف خلیفه خدا و وصی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله  
 و امام خلافت بوده باشد زنی که بکلاف حکم خدا و رسول خود در راه  
 از خانه بیرون یزد و لشکر کشیده با امام حق محاربه نمود و با نفاق جمیع  
 اهل اسلام کافره و ملعونه است و در جهنم جای او خواهد بود  
 ایتر ایست گفت ای حسنه شرم مدار اگر کسی در خواب بلند کند قدم  
 حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و او رسیده ان کس امة مغفرت است  
 و دیگر ان سید بخمار فرموده که من قتی جلدی فلم یفسد النکاح  
 یعنی هر کس سس جلد من کرده باشد کسش و فرجش حرام است

که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی ابن ابیطالب ایما  
 حربه کفره و سبک آن کافره ملعونه و آن منافق مطعونه و  
 آن عده و خدا و رسول علی ابن ابیطالب محاربه نمودی سبب چندین  
 هزار خلقی بقتل رسیدند ای امیرهم و ای شافعی و ای ابوسفلی بی کرم  
 و غیر خطاب عثمان منافق و مشرک بودند در حال حیات رسول خدا  
 و بعد از وفات آنحضرت کافر شدند و کافران و نیکو رفتند و غصب یافت  
 کردند با اتفاق چند فاسق از منافقان صحابه بودند و بر غم شما اما بود  
 و حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام وصی رسول و خلیفه بود  
 آنحضرت بود و امام جمیع خلایق بود و از جن و انس حکم الهی و نفس  
 حضرت رسالت بناهی و اجماع امت است و امامت و خلافت بی  
 غایب مافی الباب شما که مخالف آنحضرت و خلیفه چهارم میدانید و علم  
 و اشجع و انقی و ادرع و اقرب و ازکی و اسمعی و اعنف و ادرید  
 و خداوند تعالی در عصمت و طهارت بی گواهی داده و رایب و ظهیر اما در  
 باب کفر و نفاق و بکران اجماع جمیع اهل البیت است و نفاق  
 صحی ای کرام که رسول خدا در مضایقه ایشان مبطلات تیرد

مِنْ عِبَادِنَا الصَّالِحِينَ فَجَاءَتْهُمَا فَالِمُ يُعِينُهُمَا  
 مِنَ اللَّهِ فَبَشِّرَا وَقِيلَ لَهُمَا مَعَ الدَّاحِلِينَ  
 بمضمون این بیکر مدان است که روضه حضرت نوح و روضه حضرت  
 لوط علیهم السلام که در تحت روضت این دو سنده صالح بودند و  
 از ایشان آیهائی بظهور رسید و خدا تعالی بطریق تمثیل مفسر نماید  
 که آن دو تنعم بر زکوار و در قیامت بفرمان ایشان میسرند و شفقت  
 ایشان کنند و گویند ایشان را یعنی در زکوار که در و زخ شویید اما که  
 در و زخ اند یعنی کافران و بیکر امی میسر است من خرافات و محلات  
 امر نبوت و امامت و خلافت را ضایع نتوان که است این مضایح  
 و قبیاح از روضه حضرت نوح و روضه حضرت لوط کجا واقع شد که  
 بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را ارسته و بپوش سوار شدند  
 و لشکر را جمع کرده با وصی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و میرا در این  
 خم او می سبب محاربه و فحاشیه نمایند و چندین هزار مؤمن و منافق  
 کشته شدند و بعد از آن بدران خود را در صرم طهر رسول الله  
 بطلم و تعدی مدفون نمایند و بعد از آن بر سر سوار شده باشند

عايشه و حفصه كه سالهاى دراز بپايد و مدجوله خات سالتاب  
 صلى الله عليه و اله و نه چگونه بچشم روزه خسته گفتم اي امير ابراهيم  
 صورتي منفعت دارد كه مخالفت آنحضرت كنند و سوار او را  
 نداشتند اما كسي كه مخالفت حكم خدا و رسول كند ريدل ايمان  
 ندارد و مانند منافق و كافر است و سزاوار جهنم است حسيه گفت  
 اي امير ابراهيم حضرت نوح علي نبينا و عليه السلام شيخ المرسلين بود و همسر  
 اولو العزم بود و حضرت لوط عليه السلام بچشم مرسل بود و اين هم  
 و سزاوار بود و زمان ايشان منافقه بودند و اين هر دو زن از  
 اين دو بچشم فرزندان داشتند عايشه و حفصه از رسول خدا فرزند  
 ندارند و زن حضرت نوح را و اعلى ميناميدند و زوجه حضرت  
 لوط را و اله نام بود و و اله نيز ميگفتند و از ايشان فسق و فجور واقع  
 نشده بود و كناهان و زوجه اين بود كه ستر شود اين خود را فاسق  
 نميد و قوم را مطلع مي نمودند از اسرار ايشان حضرت برادر كا  
 عالميان در قرآن مجيد ميفرمايد كه ضرب الله مثل الذين  
 كفروا امرؤ نوح وامرأه لوطا كما منا تحت عبدين

امی بر بزم چون بر عتبت احوال عالمش باغبان طالع باغی و دوستی  
 که مدفون بود آنی مکر و عمر در عمر حضرت سید گایان <sup>عنه</sup> <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
 صلی الله علیه و آله محض ظلم و عناد و کفر است فساد و درین دریا  
 خود است مکر بسیار آنچه داری بر بزم گفت ای حسبه حضرت خداوند  
 جل و علا ای مکر را مصاحب حضرت خوانده در این غار و ادرا  
 فواید و فضایل حاصل است حسبه گفت بخدا که ای مکر را از این  
 غار هیچ فضیلتی و منتهی حاصل نیست بلکه از ظاهر آن آیه فصیح  
 و عهد تم ایمان وی بر رسول ثابت است بیان نما ای بر بزم که  
 آن فضیلت کدام است بر بزم گفت خداوند رحمن میفرماید  
 وَرَكَلَامٌ مُّجِيدٌ كَلَامٌ لَا تَنْفَرُ فَقَدْ نَظَرَ اللَّهُ إِذَا خَرَجَهُ الَّذِينَ  
 كَفَرُوا أَنَا فِي أَتْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ  
 لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّا اللَّهُ مَعْنَا إِنزَلْنَا إِلَهُ  
 سَكْنَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِنُجُودِهِ لَمَّا  
 نَزَّلْنَاهَا أُولَئِكَ هُمُ السَّيِّئُونَ وَالْأَوَّلُونَ هَذَا صِدْقُ اللَّهِ عَلَيْهِ  
 وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دِينِ الْإِسْلَامِ وَهُوَ الْعَرَبِيُّ الْأَعْرَبِيُّ

و رجاله مدینه را در منزل مدینه با اتفاق بعضی از منافقان بنی امیه  
 صندوق حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام را بنابران نشانید  
 چنانچه حضرت امام علی ناطق جعفر بن محمد الصادق میفرماید که  
 بَجَلَّتْ وَبَقَلَّتْ وَأِنْ شِئْتُ لَقِيلَتْ لَكِنَّ الْفِتْنُ مِنْ  
 الْبَيْعِ فَفِي أَصْفَلِ طَمَعٍ یعنی بر سر سوار شدی  
 و با امام علی و ولی خاص صبیح مجاریه و محاصره کردی و بر سر سوار  
 شدی و فرزند رسول خدا را بنابران کردی و اگر زنده می بودی  
 بر قیل هم سوار می شدی و نور او در میان نه زن مشت می میبرد  
 و در حوض جمیع ایشان طمع کردی و بناحق تصرف نمودی ای بیهم  
 هر که در کفر عالیه مضایقه کند ملائکات فرار بخند و نبوت رسول  
 ندارد و بقیامت و حشر اعتقادش نیست و در حال حیات  
 حضرت محمد تقی را از ایشان راضی نبود و خداوند عالم را میفرماید  
 وَرَأَيْتُ أَبَا كَرِيمٍ مَرَّ بِمَنْزِلٍ هَدَتْ عَيْنُهُ رِبْدَهُ أَنْ تَطْلُقَ كَيْفَ  
 أَنْ يَبْدُلَهُ أَزْوَاجًا مُنْكَرًا تَأْخِرُ  
 یعنی تو این را با اطلاع دهمی من نور ابدل ایشان بهتر از ایشان دهم

حضرت جبرئیل علیه السلام خدمت حضرت محمد مصطفیٰ صلی الله  
 علیه و آله آمد و عرض کرد یابنی الله کفار مشرب بقصد قتل تو خواهند  
 ایستادند که امر کنی مشرب هیچ یک از صحابه تو از خانه بیرون نیایند  
 و امر آتی جنین است که علی ابن ابیطالب علیه السلام که برادر تو است  
 بر جای خود نماند بانی که کسی که جان خود را فدای تو میکند او است  
 و تو بر و بعد از آن غار چون شب نزدیک شد پیغمبر آخر الزمان ص  
 اصحاب خود را طلبید و امر کرد که حکم خدمت که مشرب هیچ یک از  
 صحابه و اجماعی من از خانه بیرون نیایند که درین مصلحتی است  
 جمله من و صحابه شما شدند و بعد از آن برادر و وصی و وزیر خود را  
 طلبید و سر بود با علی از سر صدر حداد و عظمت خداوندی حکم  
 شرف صدور یافته که تو بجای من بخوانی تا من از شر کفار محفوظ  
 بوده از شهر که فرار نمایم بعد از آن غار بروم و این کلام مبارک  
 آنحضرت صلوات بر حضرت مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلام  
 که آن بنیاده از روی محبت و اخلاص گفت بر از حاکمین فدای  
 تو باد با وجود صغر سن خائف بر اسنان نشد حضرت سید بنات

و جلب می بودی و فضیلت دوم آنکه خدا اینعالی و بزرگوار  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواند فضیلت سوم آنکه حق سبحا  
 و تعالی و رسول و را محزون ننواستند و بدار برای دفع خوف  
 و صبر و بیم گفتند لا تحزن یعنی غمگین مباش فضیلت چهارم آنکه  
 اِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُفْطَحِمْ كَفْتُ یعنی خداوند عالم با ما است  
 پس معینش این بود که خدای رحمن با محمد بن عبد الله و انی بکر بودی  
 ای حسینه بن کمال و فضایل است که از بکایتیه ابی بکر را حاصل  
 جگه می در این فضایل حسینه منبشتم و گفت ای بزرگوار  
 بشنو آنکه مردم عوام این را فضایل میدانند و اگر نه انسانی را که  
 دیده بصیرت و عقل کامل بود میدانند که این ایه صریح مذمت  
 است و بدین فضایل کسی را افضل منت نگویند و بر خاندان  
 معصومین تقدم ندارند بلکه فضیلت اول که بیان کردی که  
 جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله ابی بکر را با خود در دحجته  
 آنکه او را از همه کس شتر دوست میداشت و الله که غلط گفتم  
 بود انسانی که این اعتقاد دارند غلط است بدانکه ای بزرگوار



و بارانش حضرت مصطفی بر خیزداده بود و از آنجا عبور الحکم  
 از ایشان واقع خواهد شد نسبت با بلایت علیهم السلام چون حضرت  
 رسول صلی الله علیه و اله از او مطمئن شود ضرور او را همراه  
 برد و ابی یقولون یا فواهیهم فالکین فی <sup>قلوبهم</sup> و آنکه دیگر در باب  
 اتفاق ایشان نازل شده ای بر اسم حضرت محمد بن اسمعیل بود  
 از حلب و انش و انش حضرت را بروردگار رحمن بود و جبرئیل علیه  
 السلام جلس و انش وی بود و جنود کم و زیاد <sup>و</sup> ایشان است  
 بدان ای بر اسم آنکه گفتی که خدا او بر اصحاب حضرت نبوی  
 خواند بجز وصیت او را هیچ شرفی و فضیلتی حاصل نمیشود و در  
 ان صحبت هیچ دفع ضرری از حضرت خیر السنته صلی الله علیه و اله  
 شوالست بنماید و با اعدای دین مجاربه و مقاتله نمرد و از هیچ  
 رنکد را عانت از حضرت شوالست بکند چنانچه از دیگران واقع  
 شده در قصص و تواریخ مذکور است و دیگر در قرآن مجید صریح  
 واقع شده که کافر را با مشومن صحبت میباشد و کافر را مشومن  
 مشومن بخوانند چنانچه میفرماید قال له صاحبه و هو

صلی الله علیه و آله اورا در تعلی کرفت و در وی اورا بوسید و گفت  
 ای علی تو را محمد اسپردم و زور را بر جای خود خوا بماند و بر رفت  
 چون باز راه بر رفت و بدست شخصی از سر بر می آید حضرت توقف فرمود  
 چون نزدیک رسید دید که اسپیکه است حضرت فرمود ای بی مکرم حکم  
 خدا را شمار رساندم و گفتم که امشب از خانهای خود بیرون  
 نیاید چرا مخالفت حکم خدا کردی گفت یا رسول الله دلم از ترس  
 خایف و مرا اسان بود و منوایسم در خانه خود فرار کردم بیغم  
 صلی الله علیه و آله متحیر ماند در ساعت حضرت جبرئیل علیه السلام  
 نازل شد و گفت یا رسول الله بخدا قسم اگر ای مکرم را همراه نبری  
 و در اینجا بگذاری کفار او را گرفته و عقیقتی خواهند داد و بکشتن  
 بقتل خواهند رسانید حضرت رسول با لضر و راه را همراه  
 خود سرود و در غار داخل شد ای امیر اسیم ای مکرم در این وضع  
 مخالفت خدا و رسول نموده از خانه بیرون آمد بدین نوع که  
 اجماع است است که حضرت رسول او را با لضر و همراه بر برد  
 که مبادا راه نمانی کفار کنند ای امیر اسیم حق تعالی از تفاق بیاید

حزن انی بکبر در انحال که با حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله  
 بود از غایت خوف و بدوی بود و ای طاعت بود و با معصیت  
 ابراهیم نجالت هیچ جواب نمیکفت جنبه گفت ای ابراهیم  
 حزن و خوف انی بکبر طاعت بود پس حضرت مصطفوی صلی الله  
 علیه و اله او را از طاعت منع کرده باشد و از حزن منع فرموده  
 لغو و باله که بغیر خدا کسی از طاعت منع نکند و اگر حزن او را از  
 معصیت بود و خوف و بیم او را از سستی اعتقاد و عدم ایمان  
 بکند او رسول بود پس او را با معصیت از این همه ای چیز فصل  
 حاصل شود و لا تخزن او را چه می دهد و بدانکه بغیر صلی الله  
 علیه و اله طالب طاعت است نه معصیت ای ابراهیم  
 او بکبر و است بر طلب صبر و عدم رضای او و لغضا و قدر  
 خدا و عدم رضای او بصحت رسول و ثابت است که او را  
 اعتقاد بر قول حضرت رسول صلی الله علیه و اله نبود چرا که  
 محل رفتن بجانب غار او را اعلام کرده که من حکم الهی منوجه  
 این غار سنده ام و محفوظ خواهم بود از شر کفار و الهی و ضرری

نَحَاوِرُهُ أَكْثَرَتْ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ ذَرَابٍ لَمْ  
 مِنْ نَظْفَةٍ لَمْ تَسْوِيكَ رَجُلًا وَبِهَيْبَتِ رَسُولِهِ  
 سبانه گویا است که تفکر فی ما یضاحیکم و هیئت  
 حِنَّةَ الْهَوَىٰ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ أَلِيمٍ  
 و در جای دیگر فرموده است اَلَمْ يَكْفُرْ مَا يَضَاحِيكُمْ مِنْ حِنَّةِ  
 و ازین قبیل در قرآن مجید بسیار است که است از شما ای کفر  
 از برای مشرکان قاضی حجت و دلیل میکنی و ابو بکر نیز یکی از مشرکان  
 بود باطنی و دیگر آنکه زن نوح علیه السلام کافر بود و صاحب کفرت بود  
 و همچنین زوجه حضرت لوط علیه السلام کافره بود و او را با حضرت  
 لوط علیه السلام محبت بود و خضر را نیز صاحب حمانده اند چنانچه  
 در میان اعراب ضرب المثل است که بنی الصاحب الحمار یعنی به  
 مصاحبی و ملک اصحاب کهف نیز صاحب ایشان بود و در  
 غار بسلی بی بکر را ازین چه حاصل شده باشد ای بزرگوار  
 لا تحزن و در اشعری یعنی پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله  
 از طاعت مهربانی و شفقت فرمود و غلین میباشد ای بزرگوار

من است و بر تقدیریکه شامل حال بی مکبر نیز نموده باشد و در  
 چه فضیلت حاصل است چرا که در قرآن مجید تصریح فرموده  
 مَا يَكُونُ مِنْ شَيْءٍ ثَلَاثَةً إِلَّا هُوَ بِالْعَاصِمِ  
 وَالْأَخْسَنُ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آدَنُ  
 مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُدٌ  
 بدان ای ابراهیم که حضرت احدیت جل شاناه مبغیر اید که بنابر  
 از راز گوینده سه کس مکبر آنکه خداوند عالم چهارم ایشان است  
 و نسبت به پنج کس مکبر آنکه پروردگار غفار ششم ایشان است  
 و نهم و دهم نیز که حضرت صمدیت ایشان است و این  
 ابره مبارکه شامل حال جمیع کفار و یهود و نمرسا و مشرکین و  
 منافق و غیرهم است پس بی مکبر ازین چه حاصل و محال  
 و بر حسب گفتن ای ابراهیم سجدنی امیر شرف است هزار  
 مرتبه از غار و جمع می شدند با حضرت ختمی نبی صلی الله علیه  
 و آله در سجد شومین و منافق و کفار و یهود جمع می شدند  
 در سجد نهمین شیطان و بهیمه ای ابراهیم مثل انحضرت جل جلاله

بمن نخواهد رسید و دیگر بقول شما میگوید که ابی بکر انیس و مجلس  
 حضرت محمد مختار بود و آنحضرت در آن رفابت محبت با خود و عبا پر  
 پس چون ندانست که پیغمبر بواسطه اخلاص حکیم الهی لغار  
 رفت که انهم صریح و فرغ می نمود و نزدیک بود که پیغمبر صلی الله  
 علیه و اله را رسوا کند و کفار را مطلع گرداند بلکه عرض از رحل  
 و فریاد کردن آن بود که حجب خداوند ستار را رسوا نماید بهایش  
 آنکه امر الهی نبود و حافظ و ناصر حقیقی پیغمبر خود را محفوظ و منصور  
 داشت ای ابراهیم که ابی بکر را پیغمبر صلی الله علیه و اله بیان کردی  
 خداوند آشنی که ما بر بای او زند و او را نگاه داشتی از رحم جبار  
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله را نگاه داشت از شر کفار  
 با آنکه اندک جمع گیر و بر گردگار گردیدند و علامت قدم مبارک  
 آنحضرت را بر در فارم برسانیدند با وجود این خداوند تعالی ا  
 نگاه داشت از شر عادی و منافقین ای ابراهیم فصلت  
 و بیکر گفتی که رسول ابی بکر گفت ان الله معنا یعنی خدا با است  
 یعنی حافظ و ناصر است عرض آنحضرت آن بود که حافظ و ناصر

فانزل الله سكينته عليهم اياتا توبحاي ضمير واحد مكرمه و ضمير  
 متشه مكرمه و متصل بالشيء واليه كه اين وال است مكرمه و ايمان  
 في مكرمه حيث مكرمه حق سبحانه و تعالی در و وضع اخبار مكرمه و  
 در قرآن مجید كه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله انزال  
 سكينه نمود اول در انكه گذشت در مقدمه فار و مكرمه و رعای  
 حنین چون شكرا سلام شكسته شدند بی مكرمه و عثمان و بسیاری  
 از صحابه مكرمه بخند و حضرت حمزه باب را در میان كفار كذا شدند  
 حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و همفدا و  
 پس مكرمه از اخبار انحضرت و مشومنان محاربه فرار نمود و در  
 ملا و منت حیدر كرار و امیر اوصیا علیه السلام بابی تنگ  
 و رمیدان قتال و جدال محكم كرده بودند و از سر جان كذا شدند  
 و غزوات بتقدیم رسانیدند حضرت حكیم علی الاطلاق و چون  
 ایشان فرموده لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة  
 و یوم حنین از اعجبتكم كذا كنتم فلم تغن عنكم  
 شیئا و ضاقت علیكم الارض بما رحبت ثم

بانی مثل اسب و غنم و ابل و حماری و از خوف و زردان و خطر  
 بیانه بیانه با لودی برد و گوید که خداوند عالم با ما است ما را نکا  
 خواهد داشت در این منزل در این وادی ایان حیوان را چه  
 فضیلت حاصل خواهد شد چون حسیه کلام را بدین جارسا بند  
 مارون الرشید با اهل مجلس منقسم گردیدند با خود آنکه مار و نر  
 نصیب لیا بود و با اهل بیت رسالت بنامی صلی الله علیه و اله  
 در مقام عداوت و نفاق بود و خداوند عالمیان او را خستید  
 رءوف و مهربان کرده بود و انقدر که شرح ندارد و دیگر مرتبه باز  
 حسیه ای را به اسم خالده متوجه شد که هنوز مطاعن فی مکر  
 در رابه غار بشما است و از همه رسوا تر و بی بهره از ایمان بود  
 فی مکر را این است که حضرت باری تعالی در کلام مجید میفرماید  
 قَاتِلُوا اللَّهَ مَكِينَةً عَلَیْهِ اِنْ خَوْذِ رَاجِعٌ هَسْتُ كَهْفَتِ سَبَل  
 محمدا صلی الله علیه و اله ضمیمه واحد مکر محمدر و این دال است  
 آنکه نوزاد سکنه برای مکر نشد و او از فیضیان است اگر  
 برای مکر نزل سکنه شده بودی با بسیت که با بن قسم باشد



بود و بسجای حضرت رسول صلی الله علیه و اله خوابیده بود و ناگهان  
 او را بجای آنحضرت نقل رسانند و حضرت برودگار عالمیان  
 مبایعات کرده باشند بجمع ملائکه آسمان و زمین که ای ملائکه  
 من انبوت و ادم در میان شما همه ملائکه هیچ یک از شما هست  
 که جان خود را فدای دیگری کند هیچ یک از ملائکه جواب نکرده  
 امر الهی شد که بروید بر زمین و ملاطفت نماید علی ابن ابیطالب را  
 که جان خود را فدای حبیب من کرده با مررتب العزبت فوج فوج  
 ملائکه فرود می آمدند و زیارت حضرت فضل و صبا علی ابن ابیطالب  
 علیه السلام میکردند و سرزمین صلوات بفرستادند و دعا میکردند  
 و از مصدر جلال الهی امر شد به حضرت جبرئیل و حضرت میکائیل  
 که یکی لایمی سرود و دیگری یائین بای می سازند و محافظت نمایند  
 از شر کفار از ای سبزه اسم از عبد الله عباس مرویست که گفت  
 همچنین که حضرت اسماعیل در سج خلیل الرحمن شد با وجود مرثیه  
 نبوت اسماعیل علیه السلام میبخت که از و خبری واقع نشد  
 که مستحق قتل گردید و حضرت علی ابیطالب علیه السلام در سج



جمع کثیر بر اراذل حرم و اسباب لبثان ارشتم و گوشت  
 نهام برودن او رده عدیه طبعه برود و چنان رسول الله صلی الله علیه  
 و اله رسامند و کرده کسوده بقصد قتل و غارت بر سر راه  
 آنحضرت می آمدند و هیچ کس را با رای آن نبود که به نزدیک آنحضرت  
 نوازند اید اگر کسی مهاجر گویند بدین فضایل و فضایل مهاجران  
 گفت و در رسامیدن سوره مبارکه برات بکفار یک حکم علی  
 الاطلاق قائم مقام آنحضرت بود پس حج العباد از و ناث شرف  
 موجودات صلی الله علیه و اله خلیفه و وصی و قائم مقام نباشد  
 و دیگر ای بر اسم بدانکه ابی بکر با حضرت رسول الله صلی الله  
 علیه و اله در غار بود و از غار با آنحضرت متوجه مدینه شد صبح  
 نیت که او مهاجر باشد جهت آنکه الله تعالی سیفر ما بد که  
 وَمَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ مُّحَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ  
 وَيُؤْتِرْ كُنُ الْمَوْتِ فَقَدْ رَفَعَ أَجْرَهُ عَلَى اللَّهِ  
 تَا أَحْسَر بدانکه هجرت حضرت پیغمبر از الزمان صلی الله  
 علیه و اله به خداوند عالمیان بود و هجرت مؤمنان به هجرت

حضرت مصطفیٰ صلی الله علیه و اله مقبول شد و جان خود را فدای  
 آنحضرت کرد و دشمنان دین همیشه در خیال قتل محمد و علی  
 بودند و عداوت ایشان با حیدر صفدر زیاد بود و فرصت  
 نمی یافتند تا آن شب که کفار قریش جماع نمودند و قصد قتل  
 سید کاینات محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله کردند و حضرت  
 علی ابن ابیطالب علیه السلام جان فشانی نموده و بجان خود جان  
 حضرت حبیب الله رب العالمین صلوات علیه را حایت کرد و  
 این ایه شریفه در آن شب وحی شد الله الغالب علی بن  
 ابیطالب علیه السلام نازل شده مِنَ النَّاسِ مَنْ  
 يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ إِلَى آخِرَتِهِ  
 إِلَى آخِرَتِهِ و این در جمیع کتب و تفاسیر شما مذکور و مستطرب است  
 چرا اظهار این نمیکند و این فضایل را بیان نمی سازند و چون  
 در شب فاجر حضرت حمید را کرامت علیه السلام بر حای بیغمه خدا  
 صلی الله علیه و اله بود و بعد از رفتن ختم رسل آنحضرت در کعبه  
 معظمه خلیفه و قائم مقام بر سر ایل و عیال آنحضرت بود و

هر آینه و برادر نکاح خود و مبار و روم کجی این بر کی در جواب گفت  
 ای میرا و به طریقی که باشد و رقی او انعام و اگر ام از ارض البص  
 بعد از آن بارون اگر سید پاکت بر این اسم زد که حقیقت مسئله  
 قضا و قدر و مدلول آن به غار بر من ظاهر گردید چگونگی در باب کلام اله  
 که قدیم با حادث است بخوابم که این مسئله بر من روشن گردید و بر من  
 از شرمندگی قدرت حرفت و ندانست کجی گفت چرا نمیکوی که  
 کلام خداوند گریه قدیم است با حادث بر این اسم در جواب حسنه گفت که  
 اعتقاد ما چنین است که کلام خداوند حکیم قدیم است چرا که کلام شیر  
 حروف و اصوات است و کلام صفت خداست قابل استنباط  
 و ذات و صفات او و قدیم اند و این حروف مکتوب که در بعضی  
 است مثال بر کلام خدای ذوالجلال است و اعتقاد ما چنان است که  
 حضرت واجب الوجود قبل از خلقت مخلوقات امر بود و ناهمی چون  
 سخن مد آزار رسانند ما روى خود را از و مگردانید و بسط  
 آنکه مذمت مترکه و انشت در اخوش نباید و گفت ای حسنه  
 این باب چگونگی حسنه گفت حاشا که کلام پروردگار عالمیان

رسول صلی الله علیه و اله باید که هجرت او بعد از هجرت پیغمبر  
 بود و هر کس که هجرت کند با رسول خدا باید که بعد از او باشد  
 آنحضرت بود و چون ابی بکر با جناب رسالت صلی الله  
 علیه و اله از مکه معظمه بیرون رفته جایز نیست که شریک بود  
 با حبیب الله العالمین در هجرت و حق سبحانه و تعالی از برای  
 آنکه ابی بکر نوکر و مددگار او بود و متعبد بود به حضرت مصطفی  
 صلی الله علیه و اله و واسطه بود میان او و میان رب العزت  
 و حضرت شرف مخلوقات متعبد بود به خالق ارض و سما  
 بیواسطه چون ابی بکر متعبد بر رسول خدا بود جایز نیست که شریک  
 حضرت ختمی نبی بوده باشد در هجرت و هجرت به احمد مختار  
 مستحق نمی شود الا بعد از هجرت به محمد بن محمد صلی الله علیه  
 و اله و اگر کسی قبل از هجرت نموده باشد یا وصفا و قنای باشد  
 که گویند او مهاجر است چون حسنه سخن بد است یا رسانند مار و  
 آله شعیب و زهر خود بکسی این سبکی را طلبید و فرستد که ای سخی  
 حسنه به قصوری نگردد و در دلیل گفتن اگر او به طریق ما بودی

شما نسخۀ فرموده است پروردگار حق میفرماید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا  
 إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ تَأْكُلُ آيَاتِهِ  
 و ازین سه قدم ایستادیم اول بگویم لایق و دوم بگویم لایق و سوم بگویم لایق  
 تقدس بود از اول خدا می گویم لایق را خواستند و از دوم حضرت  
 عیسی بن مریم علیه السلام را و سوم حضرت جبرئیل علیه السلام را و  
 تقدس اگر قدیم نباشد نقصان خدائی نبود و شما که استماعه اید  
 این جمله را قدیم میدانید و سه مرتبۀ کفر شما ثابت شد یک مرتبۀ کفر  
 ای ایسم چه جاشا که کلام حضرت رب العالمین قدیم بود زیرا که ان  
 ارحم الراحمین مقرر ما به ما بآیتها نعم من ذلک من مزیجات  
 و مراد از ذکر قرآن است پس اِنَّا نَحْنُ قَوْلُ لَنَا الْاَلْاَلِ  
 وَاِنَّا لَهُ لَحَمٌ اَفِضْطَوْنَ عِدَّةٌ در برابرند هم است و اگر  
 قرآن قدیم باشد پس انبیا و اولیا و صلحا و فساد و فجار و جمیع کائنات  
 که ذکر ایشان در قرآن فرموده جمله قدیم باشند چنانچه است  
 و ایل می نمود و ایسم هم در زیر تقدس و در کفایت ایسم  
 آنکه گفتی که خداستعالی قبل از خلق مخلوقات بود یا نهایی کی میگفت

قدیم است

قدیم باشد چرا که کلام حضرت رب لا راب در نزد حضرت است  
 البیت علیهم السلام و جمیع عقلا این حروف منطوق است که بسی  
 از اجسام و ذرات بی نیاز خالق السموات و الارض را با این کلام  
 متکلم گویند و کلام چون مرکب دو حروف بود و هر آینه بعضی  
 مرتب و بعضی مقدم و بعضی متوخر و هر چه در اول مقدم و تا آخر باشد او  
 محال است و دیگر آنکه قرآن مجید معجزه سرور کائنات محمد مصطفی  
 صلی الله علیه و اله است چگونه تواند بود که معجزه آنحضرت قدیم باشد  
 و اگر گویند که قدیم باین الدفین است بنهم غلط از برای آنکه باین  
 الدفین کتاب است و مدنی است که کتاب محدث است که گویند که  
 حروف و صورت است انهم محال است زیرا که بعضی بر بعضی مقدم و متوخر  
 است و بعضی سابق و بعضی لاحق است و هر چه چنین باشد قدیم نباشد  
 اگر گویند قدیم از راه معانیست آن نیز محال است زیرا که معدوم  
 را بچیزی و عده کردن و وعید نمودن از چیزی بچیزی ضرر نمودن  
 است ای سر ابراهیم نیز سایان سه قدم را ثابت گردانیدی سبحان  
 و تعالی سر نشانیان کرده و شما بنمایان شرک یک ببینید



بنی عباس اظهار عفا و طریق خود بکنند استند نمود و جمله حسین را  
 و عا میگرداند و ابراهیم بر بالای کرسی زرین نخل و منفعل استند  
 و بنشیند و حسین گفت ای ابراهیم تو امر و زاعلم و افضل این  
 عصر و زمانی و من کنیز کی میباشم سیکس و فی اعتبار که مرا از میان  
 القار با سیری گرفته اند و در این خانه من که درین مجلس حاضر است  
 بکنند درم ناصح و مخدیه و شعاع فرخنده آثار اهل اسلام مرا تعلیم  
 نموده بشرف بیان مشرف شده و معرفت حضرت واجب الوجود  
 را حاصل کردم و دیده بصیرت را گشودم و بهیمه اضر الزمان صلی  
 الله علیه و اله و امام علیه السلام خود را شناختم ای ابراهیم مرا  
 شبیه چند در خاطر است که بر سبیل تحقیق و ایقان نه بر سبیل کینه  
 و امنی ان از نویسندگان میگویم که این مشکلات را از نفس من  
 زایل کن تا واجب شود که مدح تو را گویم با نجه مقدر باشد  
 و بعد الیوم در ملاذمت تو عمر مگذرانم ای ابراهیم چون فرمود  
 انما در متولد می شود و نه جهود است و نه ترسانه و نه مسلمان  
 است و نه مشرک و نه شیعه و نه سنی بدران و ما دران و نه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا يَا أَيُّهَا النَّاسُ  
يَتَّقُوا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ  
الَّذِي لَا تَدْخُلُونَ بُيُوتَ النَّبِيِّ قَبْلَ أَنْ يُوْزَنَ

لَكُمْ

ای بر اہم اگر شخصی نہایت شریف و بکوبد کہ ای سالم سید و قائم و برد  
و ای قابل بر خیزدانی بقبول نبش شخصی از و برسد کہ کدام  
را میگوئی یا سخن کہ میگوئی گوید او کہ من در خاطر دارم کہ بعد  
سی سال دیگر غلامی چند بخرم و ایشانرا سالم و قائم و قابل  
خواہم گذاشت ایشانرا میطلبم و بدیشان سخن میگویم کہ کس غافل  
باشد چنین کسی کہ بامعذورم خطاب کند و مکالمہ نماید سبب  
و بجز آن منسوب خواهد کرد ای بر اہم چگونه جابر بود کہ افعا  
سفرها و عیالین را اسجد است کند بواسطہ مدعای چند کہ شما  
را باشد جوان حسینہ سخن بد استخارہ سازند تا رون لغیر خود طبعی  
از بریا و روند و حرسہ تبار گردند و جمیع ارکان دولت  
کسب نمودند و اکثر اداغ محبت بلالیت بر جبین بود و بوقت  
نوبت بل سر ایشان بدل ثابت بود غایتش از خوف

نمودند و لعنت خدا می ارض و شما باشند بانه اغت کردن  
 بر ایشان واجب است بانه ابراهیم سرور زبرافکنند و جمیع خلایق  
 بر مارون نگاه میکردند و مارون نیز متغیر الاحوال شده سرور  
 زبرافکنند حقیقتی ابراهیم میگوید یک زاد و میان تحقیق خواب  
 احدیت رسیده بانه و اگر رسانیده از راه هدایت و عطای خدا  
 و ندمتعال با از راه گسب و خواص گردیدن با از هر دو جانب است  
 ابراهیم از ترس جواب نمیگفت حقیقتی ابراهیم میگوید که اگر  
 مرا مشکلی باشد در دین بکاروم و از که تحقیق کنم امروز درین مجلس  
 که اکثر علمای عراق و شام و مصر و مکّه و شرب حضور دارند هیچ  
 یک جواب مرا نمیکویند ابو یوسف که از علامه ابو حنیفه بود و قاضی  
 بغداد هم بود نزد یک ابراهیم نشسته بود و سر بر آورد و گفت بی  
 حسیه سوال تو بر بسبیل تحقیق نیست بلکه از روی تعرض و تشنجه است  
 که بر بسبیل تحقیق است از هر چه خواهی سوال کن حقیقت بدانکه  
 بسیاری از احادیث شنیده ام و تفاسیر مطالعه کرده ام که  
 منقول است از حضرت میرالمشوبین علی ابن ابراهیم علیه السلام

و استادان او را مسلمان با کافر با جهود یا ترس یا استیصال  
 منافق یا غیر ازین مذامب مختلفه کنند و آنها بعد از این همه سعی کثیر  
 خلاف کردند و عناد و ورزیدند بحد و بی قیاس و خون چندین هزار  
 منومنان و مسلمانان را برای نفس شوم خود در سنجید و با اهل بیت  
 پیغمبر خود صلی الله علیه و آله کسم ما و حاکما کردند و ابرام را رسانیدند  
 که خلافت عالم ظاهر است و مخالفت جناب حدیث و حضرت سید  
 صلی الله علیه و آله نموده کافر شدند و همه کلمه شهادت بر زبان جاری  
 می ساختند و نماز و روزه و حج می جای آوردند الحال شما ائمه را امام  
 و پیشوا و خلیفه الله و خلیفه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
 میگویند من این اختلافات را ندانم و شناسم بلکه خداوند حکیم  
 اول مردانایان کرد که هر انبیا موزیدند نادانایان را امر و در  
 انکه پیشوای اهل زمانه و اعلم جمیع مردمانی اهل سنت  
 و جماعت با من بگویند انانکه از برای جاه و اعتبار دنیا از راه  
 تعصب و عناد و بغض و عداوت راه حق پوشانیدند و  
 مخالفت حضرت ابی ابراهیم جناب سالک صلی الله علیه و آله

بر جمیع

سجد اور رسول اگر مسلمانان دانند کہ او منافق است و بعد از این  
 میگوید پیغمبر خدا از قبول نکند و سخن او را باور نه نمایند  
 و لیکن مردمان میگویند که او در صحبت حضرت محمد مصطفی  
 پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه بوده و آنحضرت را دیده و  
 از آنحضرت شنیده پس تحدیث را از وی قبول کنند و اعتقاد  
 نمایند و حال او را ندانند و بر تفاق او مطلع نشوند چنانچه  
 حضرت پروردگار عالمیان در قرآن میفرماید: **وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ**  
**تَخَيَّلَ أَجْسَاهُمْ وَإِنَّ يَقُولُ تَتَمَع لِقَوْمِهِمْ**  
 یعنی ای محمد چون به معنی منافقان را عجب بد نظر از غلطی حساب  
 ایشان و اگر شخصی گوید کوشش کنده سخنهای ایشان را پس چون  
 حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله مشاهده نماید که ایشان  
 چون شناسند پس ای بر ابراهیم چون ایشانرا شناخته و قبول  
 کردند سخنهای ایشانرا و ایشانرا مسلمانان حاکم کردند  
 و دنیا را به ایشان گذاشتند بدینست که مردم تابع بیادشان  
 مان و دنیا اندال کسی که خداوند حفظ او را می فرماید نگاه

و حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام و مسلمان فارسی و ابا ذر  
 غفاری و مقداد اسود رضی الله عنهما و در بنو العجی مردمان  
 خلاف آن میگویند و آنها را باطل میدانند و شافعیان ایشانند  
 و هر که بدان عمل نماید تکفیر وی میکنند و اکثر فقهای شما از معاویه  
 و عمر و عاص و انس بن مالک و عایشه و حفصه روایت میکنند  
 بدانکه در دست مردم حق نیست و باطل است راست و دروغ است  
 ناسخ و منسوخ است محکم و متشابیهت مگویند که ازین روایت کدام  
 روایت غلط است و ازین و در روایت کننده بآن کدام یک  
 حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله افتراد نموده و از حد و احادیث  
 موضوعه در زبان خلق انداختند و فران مجید را موافق حدیث  
 موضوعه تاویل نمودند و حال آنکه صاحب شریعت مفسر مایه حدیثی که  
 از من شما میسر از چهار است که ایشانرا اینچنین نیست گفتند یا  
 رسول الله صلی الله علیه و آله آنها چه کسانیست حضرت فرمود اول مرتد  
 است منافق که کلمه اظهار میکند و تن را بر اسلام میگذارد از خدا و  
 عالم خوف ندارد و هیچ باکی ندارد و از دروغ گفتن شست سخی

حدیث ناسخ است روایت نکردی و اگر مسلمانان ندانستند  
 از وی قبول نکردی ای ابراهیم رابع که حدیث روایت  
 کنند مروی باشد که در بروج نگوید بر رسول خدا صلی الله علیه  
 و اله و روح از ترس خدا و عظیم حضرت رسول صلی الله علیه  
 و اله سهو و غلط کرده باشد در آنچه شنیده باشد بلکه هر  
 چیزی زیاده و نقصان بهمان روایت کند که از حضرت شنیده  
 و عالم بر ناسخ و منسوخ باشد پس ناسخ عمل کرده باشد و منسوخ  
 را ندانند بدستیک در قرآن مجید ناسخ و منسوخ و خواص و عوام  
 و حکم و تشابه است و حضرت ذوالجلال میفرماید مَا آتَاكُمُ  
 الرَّسُولُ فَخُذْهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا  
 پس آنکه تشابه برود که مذکور است که مراد خداوند رحمن و حضرت  
 پیغمبر ابراهیم صلی الله علیه و اله آبا جلیست و در حضور جلیست  
 پس مگوی ای ابراهیم که بنابر اثر آن کدام ظایفه باید نهاد و سخن  
 کدام ظایفه عمل باید کرد و اینها فی که خداوند در رب و در و در رب  
 ایشان گوای و او و میفرماید که إِنَّ مَا يُؤْتِيكُمُ اللَّهُ

پس این بود که از حجاب می پرسید که گذشت ششمی از آنها  
که حدیث نکرده اند و این نیز می پرسیدند که سخن از حضرت رسول  
خدا صلی الله علیه و اله شنیده باشد و یا و که گفته پس از آن غلط  
کرده باشد چرا که سهو و لغبان و غلط از غیر معصوم ممکن  
است پس آن شخص عذر آورد و غیر حضرت رسالت باطلات  
له علیه گفت و اما از حدیث غلط که در دست میگوید  
و بدان عمل میکنند و بدان روایت میکنند و میگویند که چنین شنیده  
ام از حجاب نبوی صلی الله علیه و اله بدان عمل میکنند پس اگر مسلمانان  
بدانستند که آن غلط است بر اینها امر از روایت نکردن و ندی  
بدان ای بر اینهم که از وی قبول نکردند و از او وی پرسیدند  
که شنیده اند که آن غلط است و ثالث از آنها که حدیثی در دست  
کرده اند و مردی باشد از ایشان که سخن از حضرت احمد مختار صلی  
الله علیه و اله شنیده باشد و از خبری بنی کرده و بعد از آن  
امر کرده بآن و او حاضر نبود پس شنیده و یا و که گفته که این  
را شنیده و نمیدانند پاسخ را پس آن شخص ندید که این



من حضرت امام محی ناطق جعفر بن محمد ان الصادق علیه السلام فرمود  
 که هر مردی که از زبان مبارک آنحضرت شنیدم که او از جد بزرگوار  
 خود حضرت سید السجاده امام زین العابدین علیه السلام روایت  
 کرد و آنحضرت از پدر بزرگوار خود حضرت امام حسین علیه السلام  
 و او از پدر عالی مقام خود حضرت مولای متقیان امیرالمؤمنین  
 علی ابن ابیطالب علیه السلام فرموده بسمان فارسی رضی الله عنه  
 که امی سلمان من هر شب یکبار نزد حضرت محمد مصطفی رسول خدا  
 صلی الله علیه و اله می آمدم و با آنحضرت را می گفتم و هر روز یکبار  
 با او خلوت داشتم و در جواب و سؤال می بودیم و از من  
 هر چه پرسیدی جواب گفتمی و همه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و اله مطلع  
 می باشند که غیر از من احدی را محرم اسرار خود نداشتی و  
 هیچ کس نتوانستی خبر از من که در خلوت نزد او رفتم و پیشتر  
 آن خلوت در خانه من بودی و هرگاه که نزد پیغمبر صلی الله علیه  
 و اله مشرف می شدم و بعضی از منازل آنحضرت خلوت کرده و  
 از برای من در وجابت خود و غیر ایشانرا خبر میدادند تا

لِيَذُوبَ عَنْكُمْ الْجِبَرُ أَفَلَا الْبَيِّنَاتُ لَكُمْ تَضَلُّوْنَ  
 باوجود طهارت و تخصص از اول غیر تا آخر عمر مردم و محرم حضرت  
 رسول خدا و صاحب خبر البشیر بودند ایام و است ایشان عمل کردند  
 اولی است بغیر از ایشان ای بر اہم بدانکہ همه اصحاب حضرت رسول  
 صلی اللہ علیہ و آلہ را برای سؤال کردند از آنحضرت بنموده  
 و تحقیق و تحقق و تحسین و تجزی و هر کلمہ یا آیه نمایند نمینو اسند  
 نمود و بواسطہ آنکہ اکثر صحابہ را هیچ قوت سؤال نبود و چرا کہ  
 خداوند عالمان ایشان را منع کرده بود و سؤال از حضرت  
 رسالت پناہی صلی اللہ علیہ و آلہ چنانچہ حق سبحانه و تعالی  
 فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا شَيْئًا أَنْ يَنْزِلَ  
 یعنی آنہا نیکہ ایمان آوردند و بسؤال نکنند از چیزی تا کہ اگر سؤال کنند  
 چیزی ظاہر شود و شمارا اگر بدل کنند بد بایند چون آیه شریفہ  
 نازل شد اصحاب ترک سؤال کردند و ہمیشہ در این روز و بود  
 و ند کہ اعرافی از صحابہ باید و از حضرت مصطفوی صلی اللہ علیہ  
 و آلہ سؤال کنند و ایشان نشنوند ای بر اہم مولانا محمدی

سید  
 و  
 سید

و املا کردی و من بخط خود نوشتمی و هر چه و گفت یاد گرفتم  
 و هیچ کس را این دولت نصیب نشد و چون حسینه خان بانجا  
 رسبانبند ما رو نالرشید و جمیع حظار مجلس از موافق و  
 منافع بسیار گریستند و همه نصید بی حسینه و کلام وی کردند  
 ابراهیم سرور زبیرا فکنده بود حسینه ای ابراهیم چون کیفیت  
 احوال و اقوال را و بان اصحاب تفسیر حدیث را شنیدی  
 این زمان معتقدان این دو فرقه را برای نویسان کنم که کدام  
 طایفه حق و موافق و کدام طایفه مخالف و باطل مانند دیگر  
 اعحقا و اهل البیت علیهم السلام و انسانی که سر طریق ایشانند  
 ان است که خداوند احکام الحاکمین را حکم و پاک و مغزیه میبندد  
 و همه عزتها را بدو حواله نمیکند و او را عالم و قادر بر همه کس  
 میدانند و اعتقاد دارند که خداوند جل و علا خالق و مع  
 ما و زمینها و ما فیها و بینهاست وافریدن سنده کان از  
 خاک بروردن ایشان از لطفه و حیات و روح و اعضا  
 و جوارح و تشبیهات از ماکول و مشروب و ملبوس و

و در آنجا نبیامدی و در خانه غیر من هیچ کس نبود و هرگاه که آن  
 حضرت نجابه من بیامدی فاطمه الزهرا و سر زندان من جوانان  
 اهل محبت را بر بخوانیدی و چندان سؤال کردی که هیچ  
 کس طاقت و قدرت جواب آن نبود مگر آن حضرت را و او  
 از روی شفقت هر بابی جواب من میگفت و جبرئیل علیه السلام  
 در برابر من با وی سخن گفتی و جبرئیل مسح سخن را از من بهفت مرتبه  
 گفتی با حضرت نبوی صلی الله علیه و اله و من جمله را شنیدم و  
 و هیچ کس دیگر را نیت نبود و غیم از من و هرگاه که سؤالات  
 من تمام شدی خود ابدتد امیکم کردی و اسرار و راز ما با من  
 فرمودی و هیچ آیتی از قرآن مجید نزد دنیا مدی نبوی که مرا  
 مطلع و معلوم نکردی و بر من سخنانی و مرآت و دلان خبر  
 نکردی و ظاهرو باطن آن بیه را بر من عیان ساختی و اعلام  
 فرمودی و من بخط خود و نوشتنی از صلوات و حرام با از امر و  
 این و از عبادت و معصیت آنچه نود و خوا مد بود و جمیع  
 آن خبر که او را معلوم بود بمن تعلیم کردی و بر من خواندی

و یک ذره ظلم نکند و اگر کسی بنده کی کند زیاده از آن مزد دهد  
 و گویند که هیچ چشم او را در نیاید و دیدن و بر احوال است  
 بچشم و گویند که انبیا از جمیع صغایر و کبایر معصومند و سهو  
 و شبان بر ایشان روا ندارند و گویند جمیع انبیا از حضرت  
 رب العالمین و صبا فرمود و هر که هیچ تعبیری فی حکم الهی  
 و صبی لغین نه نمود و هیچ تعبیری فی لغین و صبی از دینا نه فرست  
 است و گویند انبیا و اوصیا علیهم السلام مطهر بوده اند و گویند  
 که حضرت خلاصه موجود است پیغمبر صلی الله علیه و اله افضل و بهتر  
 حضرت انبیا علیهم السلام بوده است و وصی و حکم حضرت  
 صمدیت سبدا و صبا است و حق سبحانه و تعالی از لغین  
 نمود و آیات قرآنی شاهد حال است و پیغمبر صلی الله علیه  
 و اله باجماع امت از متقدمین است و در غدیر خم است را  
 بوضاحت و خلافت و امامت حضرت مشکل گشا الهی است  
 علی ابن ابیطالب علیه السلام و صبت فرمود حکم الهی و گویند  
 که خلفای حضرت سبدا سر از بعد از آن حضرت دوازده نفر گزیدند

و منکوح که سبب قوام جنیه و متعاش و راحت نبایست  
 و اسباب عبادت و عبودیت و دیگر نعمتهای دنیا است  
 چون افریدن عقل و فوت و معرفت و بعثت رسل و عصمت  
 انبیا و اوصیا و ارسال کتب و اعلام بعالم شریعت و بیان  
 احکام از حلال و حرام و طهارت و عبادت و توفیق الطاف  
 بهشت و دوزخ و ثواب و عیم و باقی حیات بدی درین اعیان  
 که فعل حضرت تبارکی تعالی جلّت عظمتش است و میگویند که  
 خدا تعالی فاعل قیام است و هر فعلی که از اوصاف و مشی  
 مشتمل است بر غرض و حکمتی ظالم و عبث کار نیست و تکلیف  
 مالا بطلاق نکند و سنده خود را تکلیف نکند باجبار بلکه تکلیف  
 کند با اختیار ثواب و دین را بر ایه نیک کرداری و عقاب  
 نماید بر ایه بد کرداری و مروی است و حادث است از برای  
 آنکه امر معبود و محال است و او قادر است بر آنچه سنده کان  
 سران قادر نیستند و گویند خداوند عالمیان هرگز بغیبت  
 و کفر سنده کان رضا نباشد و کفر و فسق و ظلم بقدر بودی نیست

کرد و گفت که به باب بی نیت وضو نکنند و هر دو دست روی  
 نشویند و گویند که جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرمود  
 الیمن للوجه والیسار للفرج و مسح گوش و گردن نکنند و  
 اگر ابدعت دانند بخلاف حکم خداوند و المین بای غسل  
 نکنند و نماز را بی نیت درست ندانند و بسم الله از سوره  
 نهند از نزد معنی فاتحه بفارسی نخوانند و بجای سوره  
 کلمات دیگر بخوانند و سجود و رکوع و قیام و قنوت و غنود  
 بطریق که حضرت خیر البشر و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم  
 و اهل البیت علیهم السلام و اصحاب کبار رضی الله عنهم فرموده  
 اند بجای آورند و بر جای سلام کنند بر ملائکه و انبیاء علیهم  
 السلام چون جنبه سخن بدینجا رسانید مار و نمر و شیر  
 و صلابی بیگانه بکشد بدند و با بولوف تمسخر نموند و دیگر  
 باره جنبه می آید بر اینهم که گمانی که گوشت حر گوش را  
 مستحاضه حلال ندانند و گوشت سمک که را حلال ندانند  
 و صلب سمک و هیچ بخش العین را اند باغت پاک ندانند و

و حمایه معصوم و مطهر اند حکم نفس شرعی و صاحب بجزه و ولایت  
 اند و صاحب علم لدنی و جامع جمیع علوم از موافق و منافق  
 و مخالف یکس انکار عصمت و طهارت و علم و سخاوت  
 و شجاعت و زبانت و کرامت و قرابت البیان با حضرت  
 خواجہ کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه و اله دارند و مشاہد  
 ایشان قبلہ حاجات عالمیان است و مطہر جان یکم خدا  
 و مدد رحمت و حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و اله ناجی در شکست  
 راستند و منکر و مخالف ایشان ملعون و مردود و خاسر و آبر  
 آفتاب است و گویند عالم از لطف و مرحمت پروردگار خالی  
 نباشد و باید که امام معصوم و منصوب بود و هر دلائل که  
 مخالف نفس بود باطل و بی اعتبار دانند و درین از دلائل  
 عقلی و نقلی کتاب ماساخنه اند و گویند هر اجماع که مخالف  
 نفس بود باطل و بی اعتبار است و اجماع فساق و مجار را  
 اعتبار نکنند و هر کس فی طهارت نباشند و بی منت و ضمیر و غسل  
 نکنند حسنه روی با تو بویف که از شما کرد آن تو حقیقه بود



وخلقته  
من طین

اعمل کرو و ایستای بر ملک بود گفت انا خیر منه خافیه  
من ناد و خودم کسی که بفیاس عمل کرد و اوجیه بود و نوای  
ابو یوسف و میگویند که نجابت و امان مادر متبیت حق است  
و خرم دارند که فرقه ناجیه یافتیم و یقین دارند که انمه علیهم السلام  
ایشان پاک و مصدق اند و شفعا اند اجبای خود را و مخالفان  
خود را مالک و خاسر و کافر و ظالم و ملعون دانند حکم خدا  
و نذر و الحلال و الحرام حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم  
تعصب و عناد نکنند و از برای تشفی نفس خود خون و مال هیچ  
کس را حلال ندانند و بنا بر سنت حضرت شرف انبیا علیهم  
الصلوات و السلام انگشتی در دست راست کنند و از برای  
عناد دیگران ترک سنت نکنند و صلوات و سلام برسید  
کائنات و غیر موجودات و آل انحضرت فرستند با این طریقی  
که صلی الله علیه و اله بگویند و بگویند صلوات الله و اهل بیت  
رسول الله علیه و السلام بر من است و بر دینی پیروی سنت معاویه  
و برید نکنند و گویند که حضرت ملک علامت شده بوده است

شراب جو شنبه را حلال ندانند و طریق و مزد و جمیع  
 متعوق قمار را حلال ندانند حکم نصابی و حدیث حضرت  
 بنیامی صلی الله علیه و آله لواطه را حرام دانند و قتل فاعل و  
 مفعول را واجب دانند و جمیع سازمارا حرام دانند  
 ازنی و طنبور و غیره و در نماز ما فند ابر فاسق نکنند و فاسق  
 را لاتی نامت ندانند و اقدابر و عادل کتد و ممتعه و حج  
 نسار السبحی فاسق که دختر خود را از زنا حاصل کرده  
 عقد و نکاح را باطل ندانند و نگویند که فرزندان چهار سال  
 شکم مادر بماند حسبه چون سخن بد این جارسایند و رشتا  
 نگاه کرده بکنند بدوش افغی را محال نفس زدن نمانده  
 و دیگران بر بچین و نگویند که خداوند عالم ساقط می شود  
 که کسی عقد کند با مادر خود یا خواهر خود اگر دانسته بود  
 نگوید خداوند جهان ساقط می شود و اگر کسی ذکر در  
 صریحی به سجده یا مادر خود دخول کند و نگوید حدیث  
 است و بفیاس عمل نکند و گویند اول کسی بفیاس

گویند که اکثر در زمان شیخ فاضل بن فاسقین ظالمین  
 طاعتش کافرین ملعونین مردودین استنهار یافت و  
 گویند که اجماع است است در پاکی و طهارت و عصمت است  
 با هیچ کس از اعدای مخالفین منقبت همه را انکر دی عقل و  
 اجماع خواص است در کفر مخالفان ایشان و انهمانی  
 که غضب حقوق ایشان کرده اند و گویند که بر دست حضرت  
 پیغمبر آخر الزمان و اهل بیت طاهرین علیهم الصلوات و السلام  
 میباشد ای ایوسف نورانه رفته این است که در میان علما  
 بنشیند و بی نهایت قضیاتی نورانی است که چهار سال در شک  
 ما در بودی بر نعم خود و بعد از بد رجحان حال از ما در بود  
 سندی و الحالی این مسئله قوی مبدی و افعه نو باین صحت  
 تو است چرا که مخالفان اهل بیت علیهم السلام را انکشی ای منافق  
 حضرت نوح علیه السلام با طول عمر و کثرت عبادت و حضرت  
 ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام با خلعت و حضرت موسی بن  
 عمران علیه السلام با درجه مکالت و ذوالقرنین و حضرت

هُوَ الَّذِي بَصَّلَ عَلَيْكُمْ وَالْمَلَأَ نِيكَ وَحَضَرَتْ حُلَالٌ مَشْكُورٌ  
 عَلِيٌّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ خُوانِسَرُ وَابْنُ سَمِ  
 مَبَارَكٍ رَأَى كَيْفَ حَضَرَتْ وَاهْبِ لِعَطَا بِأَوْحَاتٍ سَالِبِ  
 هَاتِكٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْمُحْصُولُ وَوَدَّ أَنْ يَكُونَ بِنْدُكُمْ وَرِزْمَانُ  
 حَضَرَتْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْمُحْصُولُ الْغُرَازُ الْكَهْرُ  
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مُحَمَّدٌ مَذْنِي مَكْرُومٌ وَفِرْزَنْدَانِ الْبَحْثِ كَمَا أَنَّ  
 مَعْصُومٌ مَذْنِي مَكْرُومٌ وَنَبِيٌّ كَمَا أَنَّ مَذْنِي مَكْرُومٌ  
 وَلَكُمْ اللَّهُ أَكْثَرُ مَرْدَمٍ وَرِزْمَانُ حَضَرَتْ حَبِيبَةُ الْعَالَمِينَ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرِزْمَانُ حَضَرَتْ حَبِيبَةُ الْعَالَمِينَ  
 وَرِزْمَانُ حَضَرَتْ حَبِيبَةُ الْعَالَمِينَ وَرِزْمَانُ حَضَرَتْ حَبِيبَةُ الْعَالَمِينَ  
 فَرَسْتَا وَنَذِي وَاعْدِي لَيْسَانِ رَأَى لَعْنَتِي وَحَلِي لَوَائِي  
 كَرْدَنَدِي وَدُرْ كَرْمُحَا لَفَانِ لَيْسَانِ وَاهْبِ لِي كَهْ غَضَبِي  
 لَيْسَانِ كَرْدَنَدِي وَدُرْ كَرْمُحَا لَفَانِ لَيْسَانِ وَاهْبِ لِي كَهْ غَضَبِي  
 كَهْ مَحَا لَفَانِ مَذْنِي مَكْرُومٌ وَنَبِيٌّ كَمَا أَنَّ مَذْنِي مَكْرُومٌ  
 خَرِزْمَانُ كُونِبَدِي وَآلِ رَأَى رِزْمَانُ حَضَرَتْ حَبِيبَةُ الْعَالَمِينَ

ودر زمان حضرت ابوالفضل  
 علی بن ابی طالب علیه السلام

وَمَا نَحْمَدُكَ إِلَّا بِمَا نَحْمَدُكَ عَلَيْهِ وَنُحَمِّدُكَ عَلَيْهِ وَنُحَمِّدُكَ عَلَيْهِ  
وَأَسْتَبِيرُكَ أَسْتَبِيرُكَ أَسْتَبِيرُكَ أَسْتَبِيرُكَ أَسْتَبِيرُكَ  
السلام لصاحب ولی است که حضرت ابو القاسم افضل  
الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و حق آن بزرگوار و سرور است  
شمار نموده است که مَنْ ارَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلِّيَّةٍ  
وَالِى نَوْجٍ فِي التَّقْوَى وَالِى اِزَاهِيمَ فِي خِلَّةٍ وَالِى  
مُوسَى فِي هَيْلَةٍ وَالِى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى  
علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه که پیغمبر صلی الله علیه و اله  
با علو شان و کمال رفعت جنین این غمی و سراجی و وصتی  
بوده باشد که متافع روز جزا اشرف موجودات پیغمبر  
ضر الزمان او را بجمع پیغمبران اولوالعزم برابر کرده باشد  
هر نعم شما و جمیع اهل اسلام می شافی نور ابره برین دشت  
که شاه راه محبت و مودت در آن گذشتنی و قدم در طریق حق  
هنامی که ظالمان حق اهل بیت علیهم السلام و کمرانان بواب  
الفضول و غولان باذیه ظلمات و مصیبت اندنهادی و

سليمان بالسلطنة وملكك و حضرت داود عليه السلام  
 باسوتك و قوت و حضرت عيسى بن مريم علي نبينا و عليه السلام  
 بارفعت و مملكت خود را بمرادمانه دولت و غلبه ارادت حضرت  
 خلاصه موجودات بنعمه محرم ماه مكه و عرم محمد مصطفی صلی الله  
 بنما و انه اللهم اجعلني من امة محمد و عترته و اهل بيته  
 او عليه السلام كه كال و بن و مرمان اليقين و حفاظ شعرت  
 و معتقدان ملت و امنان رحمت و مفسران قرآن مجيد و  
 حج خداوندگار سار و اوصاي حضرت رسول محمد صلي  
 الله عليه و اله و معصومان ايمان بوند الله ليذهب عنكم  
 الجحش و اهل البيت و يطهركم و تطهيرا  
 و منصوبان و مخصوصان حكم الله يا ايها الذين  
 امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اول الامر منكم  
 و سروران يا ايها الذين امنوا اتقوا الله  
 و كونوا مع الضام و جان بحسان ان الله اشترى من  
 المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة

٣  
 ديق

کل طالب علی ابن ابیطالب علیه السلام را پیغمبر مبعوث شده است  
 همه خطا را برادر زیر افکنده اند افعال و کردار خود و مفیدان  
 خود را بر مبعوث شده بودند ای ابراهیم بگو که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 صورتی است که او را هیچ کس نمی تواند دید با آنکه معنی است در صورت  
 انسانی که حرا را کشف و عیان ایمان او را آشکارا نموده است  
 کرد ای ابراهیم بگو که پیغمبر خدا را غرضی فرستاد و این  
 است و هرگاه که پیغمبر از دنیا برود و معنی نبوت که پیغمبری باشد  
 به چنین راه وجود او برود و غایب شود و با پیغمبری قطع شود  
 تا وقتی که پیغمبر دیگر پیدا نشود و باید در میان حاجتی حاصلی است که  
 اخبار دین پیغمبر در میان ای ابراهیم سخی و انانی کل فاسد هم  
 او را که جواب بگو که هیچ شنیدی که از بن صد و بیست و  
 چهار هزار پیغمبر از اعظم غلیم السلام بی آنکه وصی تعیین کرده  
 باشند از دنیا رفته اند ابراهیم گفت بی تعیین وصی بر نرفته  
 اند چگونه حکم حکم واقعی بوده باشد تعیین وصی با خود تعیین  
 وصی و خلیفه می نمودند ابراهیم گفت به حکم خلاق عالم بوده

دوست را دوت در دامن پیشوایان و امامان و هم آئینه  
 یحییٰ بن ابراهیم و ده و کمر عداوت بر میان جان بسنی سنا فعی  
 از غایت محالست سر در زیر فلک زده بود نه فوت جواب است  
 و نه بارای خطاب و بکر مرتبه خسته و چه امر استیم و لغت بی  
 امر استیم ز روزی که ای بکر مقصدی امر خلافت شد لغایت  
 بغیر از علی ابن ابیطالب علیه السلام و اصحاب کبار زان سر بر کوار  
 رضی الله عنهم بحجت و دلیل بکرات و مرات الزام اوداده و بر  
 بی ایمان بنمودند و او و متابعتین در ادربانه خدایتان شمرند  
 و بی اعتباری ساختند و او شان از محالست سر بر فلک زده  
 محال جواب و زیر خطاب اند هستند از آن روز تا امروز از  
 کثرت عداوت و منافقان بی دین و ظالمان بر کین هر کس  
 از اهل ایمان زهره و بارای نبوده که اظهار بندگی حق و طاعت  
 مستقیم ملت علیهم السلام نماید و الزام اعدای ال محمد  
 مصطفی صلوات الله علیها کنند که امروز بدولت حلیه  
 زیان و ابن عم او حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و مطالب



همه افسانه است بگوینا ما نیز این بار ما از دوش جان خود  
 بیندازیم و اسایش کنیم در رحمت خود ندیم نامردم هر که را  
 خواهند پیغمبر نمایند و هر کس را که دل ایشان خواهد امام کنند  
 ای سراییم بگو که امامت چه چیز است و کدام است جبرئیل  
 منادی زدند ما مردم جمع شوند و طعام خوردند پس خورده و  
 پس بانه ایشان دهند و در باب خلافت نیز خطاطی کردند و  
 مردم انگار روی و پند و بی کردند ای سراییم کی رود  
 بود امامت را که اینچنین کسی را بر معصومان خاندان حضرت  
 رسالت نیاید صلی الله علیه و آله وسلم مقدم و بعد از حضرت  
 سرور را بیا علیه النجی و الثانی بر عجله فاسق فاجر و بر اهل فساد  
 و قایم مقام حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله دانند و  
 اکثر ثواب من عند الله خوانند با وجود عدم استحقاق که این  
 عدم سبب فضیلت است ای سراییم بگو که این دو امام را  
 که تعریف کردیم از روی انصاف کدام یکی به امامت و صاحب  
 سزاوارتر اند بر ایستیم گفت ای حسنه یا منکر و جاهل و بی

حسیقت چون نواند که پیغمبر ماجر این عبدالله صلی الله علیه و آله که ا  
 فصل انبیا و رسل بوده باشد خدا برای وی و حفظ دین و صی  
 تعین نکرده باشد و امر کرده باشد امت را بویست و خود وی  
 و صیت از عالم قیابا عالم بقا رحلت کرده باشد و از برای  
 حفظ دین امت خود و صی و خلفه تعین نکرده باشد زهی که این  
 و جامی شما ای امیر است پیغمبر خداوند کرم باید کسی باشد  
 که متحمل شود امانتی را که همه آسمانها و زمین ناممکن آن شود  
 شد جانچه حضرت و حدیث میفرماید با آنکه پیغمبر باید که خطا گوید  
 و سهو و غلط کند و نهال و سقیه و عاشق نشسته و دروغ گو  
 باشد و روا بود که مدعی نفس خود و بر مردم تکلیف دهد تا  
 آنکه جذبی بروی جمع شوند و بر او گواهی دهند و بعد از آن  
 هر چه خواهند کنند با آنکه پیغمبر را چنی و دلیلی از خدا می ماند و  
 و عهد و میثاقی که خدا از پیغمبر خود گرفته است چه خیر است و بیک  
 چه این اثر اشرار موده و چگونه باشد عهد میان خدا و محمد  
 و حضرات پیغمبران و این معانی که در قرآن مذکور است یا آنها

مَنْ كُنْتَ مُؤَلَّاهُ فَهَذَا عَلَى مُؤَلَّاهِ اللَّاهِمُ وَالْمَوْلَاهُ  
وَعَادَ مَنْ عَادَاهُمْ وَالصَّرُّ مَنْ نَصَّهُمْ وَاخْتَلَّ  
مِنْ خَدْلَاهُ وَالْعَرَضُ عَلَى مَنْ ظَلَّه

بعد از آن ابن ابی شریفه نازل شد

الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاقَمْتُ عَلَيْكُمْ  
نِعْمَتِي وَرَضَيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا

مکبوی ایبراهیم نورالحجداوند ذوالجلال قسم داده ام تا مذهب من  
و مسکابره ناکرده آنچه واقع است مکبوی ایبراهیم منوجه شافعی و  
علمای دیگر شدند و سرور زبر افکنده بیج منیکفت جنبه منوجه  
علامت و گفت شما ناراستم میدهم بحق قادر مطلق و مجرب

بر حق محمد بن عبد الله صلوات الله و سلامه علیه و بتاج و تخت  
خلیفه که صدق و در است مکبوشید که آنچه واقع است و با هر چه  
شنیده اید بیان کنید ابو یوسف گفت ای حسینه که از رضی  
و مفسرین تصریح نموده اند که این باب دینی هدایه و در حق حضرت  
علی ابن ابیطالب علیه السلام نازل شده است ان

منسجم و انچه بود در فضایل علی این بر طالب علیه اسلام میگوید  
 بر ما ثابت است و زیاده از انچه عقیول بشر درک آن تواند  
 نمود و لیکن خلافت نبی مکرر اجماع است و حضرت رسول  
 اله صلی الله علیه و اله سروده لا یموت علی الاصل له  
 یعنی در هر امری که است اجماع نمایند صواب خواهد بود و حقیقت  
 ای امیر ابراهیم بدان خدائی که افریده کار عالم است که رست  
 مکر در تعالی بر شما واقع است که در رجحان الوداء ان رحمته للعالمین  
 به پیغمبر خداوند ارحم الراحمین در غدر بر خرم نزول اجلال فرمود  
 به حکم خلاف عالم و این به مبارکه بد و نازل شد که یا  
 يَا أَيُّهَا السَّوْلُ بَلِّغْ مَا أَوَّلَ عَلَيْكَ فَإِنَّكَ تَفْعَلُ فَمَا  
 مَلَفَتْ رِسَالَتُهُ بِرِوَايَاتِ رِسَالَتِهِ وَلَعَدَا الْأَمْرَ حَضَرَ  
 خاتم النبیین خایف بود از رسانیدن و الله یضامنا لئلا  
 نازل شد و بعد از آن دست بد اله حضرت امیر المومنین علی  
 ابن ابیطالب صلوات الله علیه را گرفت و مبرری که از  
 جهار نخستین آن ساخته بود و بر آمد و بزبان محمدریان فرمود

و علی خطبه

با حضرت پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم  
 نبوده ابو یوسف گفت ای حسنه بی گواهی میدهم که کلام  
 تو صدق و صحیح است و احدی انکار این معنی را نتواند کرد و  
 حسنه متوجه بارون شد و گفت ای خلیفه زمان قسم میدهم  
 تو را بسجی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله گواه باش از زبان  
 علمای خود بگویم دیگر حسنه متوجه علمای شد و گفت یک سؤال  
 دیگر میکنم از شما سنی بگمانی معبودی زوال که راست  
 بگویند و در وقتی که حضرت احمد مختار در حالت سرخ بود ایشان را  
 کرد و کجایند اصحاب که ای توئی بقیر طایس اکتب لکم  
 شیئا الله ایعی حاضر کنند کاغذ را تا که نبوسیم از برای شما چیزی  
 که کما المشهور برینید از من آیا که بود از صحابه که مانع شد حضرت  
 نبوی صلی الله علیه و آله را از وصیت کردن و نگذاشت که  
 کاغذ حاضر کنند ابو یوسف گفت که این قضایا مشهور است  
 که از عمر این خطاب بود و حسنه گفت که این سخن را که گفت  
 ان قل قیت علی الوجع و عندنا کتاب الله حسنا

سَبِّتَ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ بِنُورِ شَمَانِ اَوْ شَمُو  
 است حبیبیت بی ابوسف جگونی در باب ایام مبارکه که ا  
 اِنَّمَا وَلِيكُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِقَعْمُوْنَ  
 الصَّلَاةَ وَيُوْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِعُوْنَ  
 بگو این به شریفه در حق که نازل شد ابوسف گفت در حق این  
 مشوین حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام نازل شده  
 باجماع امت حبیبیت چه میگوئی در ایام مبارکه که حضرت  
 و اما عطا با فرموده است قُلْ نَعَالُوْا اَبْنَانًا وَاَنَا  
 وَبَنَاؤُنَا وَبَنَانُكُمْ وَاَنْفُسُنَا وَاَنْفُسُكُمْ ثُمَّ  
 نَبْتَلِ فَنَجْعَلْ لِّعَذَّةِ اللّٰهِ عَلَى الْكَافِرِيْنَ  
 لعنت خدای بر حق بر نو بادا که بنحوا بی خجای حق ثانی بی  
 ابوسف روز مبارکه از مردان بخیر از حضرت میرالمشوی  
 علی ابن ابیطالب حضرت ماحسن مجتبی حضرت ماحسین  
 علیه السلام و از زمان غزای شیبیه روز جبر استبداد النساء  
 العالمین فاطمه الزهراء صلوات الله علیهما احدی دیگر

نا امید و بی بهره خواهد بود ای ابراهیم ازین قضیت نمی آید  
 و میگویند که امامت و خلافت فی مکرر اجماع گردند ای  
 ابراهیم من بگو که هر اجماعی که مخالف اصل بود معتقد میشو  
 یانند ابراهیم گفت معتقد نشدم حسیه گفت چون مستند میشو  
 یاجماع ما روین نشستم شد و گفت ای ابراهیم هر اسم در زیر  
 افکنده و جواب نمیدهی حسیه گفت ای ابراهیم در کد بنهم  
 حکم الهی و فرمان حضرت مصطفوی صلی الله علیه و اله یک  
 جانب نهادم بگو که در خلافت فی مکرر اجماع جمیع امت شد  
 با اجماع خواص امت ابراهیم متفکر شد اگر میگفت جماع جمیع  
 امت شده و در روع او ثابت می شد چرا که چند قاسم هم  
 و دو که بعد از او اهل بیت طاہرین علیہم السلام مشهور بودند  
 و در حال حیات آن سید ابرار صلی الله علیه و اله و سلم  
 طریقی اتفاق می نمودند ابراهیم گفت ای حسیه خواص  
 اهل امت اتفاق گردند که انی بکر اولاد انسه است کلام  
 و مکرر این حسیه گفت ای ابراهیم و ای ابو یوسف و ای

حَسْبُنَا ابوبهوف گفت که سخن عمر خطاب است  
 حَسْبُنَا ای امیرالمومنین و ای ابوبهوف حکام مخصوص الی را  
 معطل گردانید و بیعت روز غدیر بر اهل انکار بدو مانع  
 و بیعت حضرت رسالت نبوی می شوند و به زبان کفن حضرت  
 نبوی صلی الله علیه و اله معتقد اند و نسبت میدهند و ایمان به  
 کلام ملک علّام ندارند که فرموده است وَمَا نِطْقِي  
 عَنْ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَى  
 و باز میگوید که هست جماع کرده در خلافت نبی مکرری برهم  
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرموده است اِنَا اَشْفَقُ  
 مِنَ الْوَالِدِ عَنْ وَلَدِهِ یعنی من مهربان تر میباشم  
 شما را بدربار فرزند خود چون شفقت آنحضرت نسبت باممه  
 به جنتی بود که ادا بآنجا است مگذشت که بامم میسازند  
 امامت و وصایت و خلافت که از اہم مقامات دین و  
 ائم امور نبوت و رسالت بود و معطل گذشت و کجوالحال  
 نمود هر که مداین اعتقاد بود و تقدیر از استغاثت آنحضرت



از علایم زمان که اینجا حاضرند که حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب  
 علیه السلام و عیاس و جمیع انبیا که از اکابر بنی هاشم و از  
 اصحاب ندبانی مکرر بیعت کردند و ندبانه مارون منتهجه علمانند  
 و گفتند که بگوئید آنچه واقع است همه به یکبار رسد در زیر فکند  
 منفعیل و شمرنده شدند شافعی گفت چرا سر در زیر فکند  
 اید بگوئید آنچه شمار سیده است از اخبار و آثار از احوال صحاب  
 و اهل بیت علیهم السلام و وفایع که رو نموده است ناکاه ابو  
 یوسف گفت ظاهر این است که در میان صحابه و اهل بیت علیهم  
 السلام مخالفت و منازعت واقع شده است گفت من آنچه  
 واقع شده بگویم اگر صدق قول من کنید و بر من است که از  
 حادث و اخبار و تفاسیر شما ثابت کنم مارون گفت چه جنبه  
 گفت بدانید که در حالتی که حضرت سید المرسلین الغالب بنظر الحجاب  
 و مطلوب کل طالب مولای متقیان و امیر مؤمنان علی ابن  
 ابیطالب علیه الصلوات و السلام فضل این عیاس و جمعی  
 از بنی هاشم و جماعتی از اصحاب کبار به کینه و تکفیر و بغض

شافعی و ای علمانی که حاضرید از شما ما سؤال میکنم در خصوص  
 خلیفه زمان راست بگوئید که بعد از ابی بکر که منازع قبیله است  
 افضل و اعظم و اقدم و اعلم از جمیع اصحاب کبار بودند از  
 خواص اصحاب حضرت شریف نبیا پیغمبر آخر الزمان صلی الله  
 علیه و آله و سلم و در فضایل ایشان حدیث نقل شده است  
 چه کسانی بودند که فضیلت ایشان بر جمیع اصحاب  
 بلکه بر جمیع عالمیان ثابت است گفتند حضرت علی بن ابی طالب  
 علیه السلام و عباس عم آنحضرت و دو سید جوانان  
 ابی امشب حسن و حسین علیه السلام و طلحه و زبیر و عبد الله  
 عباس و عبد الله مسعود و سلمان فارسی و مقداد  
 سودا و ابابکر غفاری و عمار یاسر و جابر انصاری و  
 عثمان عفان و ابوالولید انصاری و ابودحانه انصاری  
 و جراحه الیمانی و ابی بن کعب و سعد بن عباد و قنصل بن  
 سعید رضی الله عنهم خنجر و رابه مارون کمر و کفتاری  
 اعلام زمان سخن آن کسی که سر جای او نشسته که سؤال کن

بامر خلافت برخواست و ششمین مرتبه کرده بر سر بدر افتاد  
 و گفت ای راجه محبت است بر حضرت مملو ملکین علی ابن ابیطالب  
 علیه السلام از آنکه واقع شده در غدیر خم که حضرت رسول خدا  
 محمد مصطفی صلی الله علیه و اله دست و بر گرفته بحکم خلافت  
 عالم و برادر شما امام و حاکم ساخته و همه را ارضی شد بد  
 و با وی بیعت کردند و تهنیت گفتند و این زمان مخالفت  
 امر خداوندگار عالم و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و اله  
 میکنند و پیغمبر شما امروز از میان شما مارفته است  
 و الله می بداند بر کوار این معامله مکن و الا سر ترا از بدن  
 جدا سازم چون سعد عباد این سخنان را پس خروش شنید  
 تا دم و شمان شده استغفار نمود و انصار را بان دیگر  
 را تکلیف نمود و ندع برخواست و گفت لا یجتمع ضیقنا  
 فی الواحدا این هرگز نشود که دو کس مرکب خلافت شوند  
 و این امر منتهی نشود فی الحال ششمین مرتبه بر سرانی بگرفت  
 و گفت که سخن بسیار مگو و دست دراز کن که با تو بیعت

و ندان حضرت سید کاینات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
 مشغول بودند اکثر از منافقان صحابه و در سقیفه بنی ساعده  
 رفتند و پیغمبر خود را گذاشتند بدین و گفتن آنحضرت حاضر نشد  
 و از برای خلافت منازعه کردند چون خبر بانصار رسید که جمعی  
 از صحابه در سقیفه بنی ساعده جمع شده اند لعین خلفه بنی امیه  
 جمعی کثیر از انصار نیز منوجه سقیفه بنی ساعده شدند سخن در  
 میان ایشان بطول کشید گاهی ای مکر میکفت بعر که دست  
 و راز کن که بانبیعت کنیم و گاهی غمنازی میکفت که بوازمای  
 اقدام و انبیست در راز کن که بانبیعت کنیم و گاهی سالم  
 مولای ابو جحلفه را تکلیف کردند و گاهی ابو عبید را گفتند  
 و بعد از منازعه بسیار انصار بآن گفتند که مینا افسر منکم  
 و سعد عباد را که بزرگ انصار بآن بود گفتند دست راز  
 کن که بانبیعت کنیم سعد مضایقه کرد و هرگز قبول و بجز  
 خلافت نمیکرد و بعد از مبالغه بسیار که انصار بآن نمودند  
 سعد رضی شد فضل بن سعد چون دید که پدرش را رضی شد

امیه

باشد اگر از مشرق تا مغرب است از استیلا شد و همه یکبار  
 بحکم حضرت فادریستعال بقفل رسانند و اگر جمله کنند بر او غالب  
 نشوند جمله ترک این معنی نموده بیایند و در مسی حضرت پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و اله فرار گرفتند و حضرت فضل و صبا علی ابن ابی  
 طالب علیه السلام با اصحاب کبار برضوان الله علیه هم نشین  
 و شیبغان و غلامان و محبان و دوستان و محاصان  
 و جمیع دیگر از بنی هاشم با آنحضرت از یکجا نب فرار گرفتند و گفتگوی  
 ایشان بطول انجامید و حضرت علی رضی صلوات الله علیه  
 بر اقوم حجت گرفت و ملامت کرد که پیغمبر خود را بکذاشتند  
 و به کفین و تدفین و بجهنم زوی حاضر نشد بد و سر آنحضرت نماز نکرد  
 و منوجه سقیفه بنی ساعده گردید بد و در امری که حکم الهی و قرآن  
 حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و اله بمن متعلق بوده  
 منازعت کرد بد و بمشورت چند فاسق فی دین و دباست جلیف  
 از برای خود تعیین نمود بد و در این حال عمر خطاب و عثمان ابن  
 عفان باین امیه و عبد الرحمن بن عوف باین زهره و جمعی کثیر بیاید

میکنم فی الحال باقی بکریعت کرد و بعد از او ابو عبید بن جریع  
 کرد و بعد از آن اصحاب ضلالت یک یک مدعی بیعت گردیدند  
 تا آنکه قریب بیست تا کس با وی بیعت کردند و بعد از آن عمر ابن  
 خطاب ششم شمر شده بر سر یک یک اصحاب میرفت و ایشان را  
 جبراً و قسراً میآورد و در تکلیف بیعت می نمود و ناسم روز بدین  
 منوال بود و بعد از سه روز منتهی به سی حضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله شدند و خواستند که پیغمبر را از قبر بیرون  
 آورند و بر او نماز کنند حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب  
 علیه السلام جوئی که هر دو سر او این بود بر دست گرفته بر سر  
 ایستاد و قسم یاد کرد که شمار آنکه از من که پیغمبر آخر الزمان را  
 از قبر بیرون آرید تا آنکه کشته بشوم یا همه شمارا بقتل رسانم  
 معاویه ملعون با ابی بکر باز کردید و گفتند که ترک معاملت کنید  
 که ما از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدیم که هر بیعتی بود که  
 روزی باشد که مراد رود صبرم علی مرتضی علیه السلام بر سر  
 سر جانی نشسته باشد و جوئی بدین صفت در دست داشته

آن موجود است بر سر قصد آن کرد که شمشیر و داور  
 بر سر عمر که عمر فرمود بر او در که علیکم الکلب قالقون نشن  
 سلمه بن سلام سالم از عقب بر او آمد و شمشیر از دست بر  
 گرفت و بشکست ناگاه بنی هاشم دست بر قبضه های شمشیر  
 کردند و بر منافقین حمله آوردند جناب حمید را بر سر منع کرد  
 و هتبه نشان فرمود که حکم الهی نیست که شما شمشیر از  
 خلاف بیرون آرید و ما را بغیر از صبر علاج نیست بگر چون  
 بمیرم من علی ابن ابیطالب علیه السلام ملاحظه فرمود که  
 منافقان امت بعضی اختیار و بعضی خیر او را بعت کرده  
 اند و بی باقی بکرو عمر و غیره کرد و گفت ای باران مخالف  
 حضرت پیغمبر از الزمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را که  
 و حکم الهی را معطل گذاشتید و من ندان کار سر او را بر سر  
 که وصی و ابن عم و داماد و وزیر و جانشین و پدر و فرزندان  
 اویم و عالم نرم از جمیع خلایق و اشباح و افسح و اعلم و اعلی  
 و اینکار حق من است از پروردگار عالمیان بر سر بدو

و عمر بن خطاب و ابو عبیده هر دو خواستند و گفتند ای بنی امیه  
 و ای بنی زبیره بیا شد و بیعت کنید با منی بگران نشان بیا مد  
 و بیعت کردند و اینها استخفا صی بودند که عداوت با امیر نما  
 علی ابن ابیطالب علیه السلام در خبیث حیات پیغمبر احوال زمان  
 صلی الله علیه و اله شهرت نام داشتند عمر بن خطاب با جمعی  
 کثیر بیا مد و در برابر حضرت سید و صبا امیر المؤمنین علیه السلام  
 و گفت بیا شد و بیعت کنید با منی بگر که اکثر مردمان بیعت کردند  
 زیر سرخواست و دست بقبضه شمشیر مرد و گفت و یک  
 پان خطاب علی ابن ابیطالب که برادر و وصی و وزیر و  
 داماد و این عم حضرت رسول خداست و علی بن ابی طالب  
 که از رؤسای بنی ماشم و خواص اصحاب حضرت رسول خدا  
 صلی الله علیه و اله اند به سبانی فحاشه که بانکار که ارزل  
 خیاط و لاس که با من فروش مرد و دست دلالت بیعت  
 میکنند و این امر چه نسبت است بلکه خوش نشان حضرت  
 رسول خدا حاضرند و جمیع شرایط خلافت و امامت در



صلی الله علیه و آله و یکی از منکران و لایب خود را امر اینست که  
 منکنم غم و اندوه خود را به حضرت رب لا رب الا رب که نه من بودی  
 مانند زمانی بر لبان می ساختیم شمارا و نرم میکردیم که در نهایی  
 شمارا بی بکر و ابو عبیده هر دو از جای برخاستند و گفتند  
 یا بن عم رسول الله فرابت و فضایل نورا و فتح منبکیم الان است  
 که تو جوانی و سن مبارک تو سی سال شده است ابو عبیده گفت  
 ای ابو الحسن بویگر سر است و از باقی قوم ان بهتر بخت نواند کرد و اگر نورا  
 خداوند عالم ان عمر و دین کار بنو که از بیم باغی خواص روشن باشی و فتنه  
 خفته بر دین و نومانی که دلهای عمان و غیر انان مانو چگونه است  
 حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود که سخای  
 الانزال من پنداشتم که هیچ کس ان نکند که شما کردید و وجه انستند  
 ندیم که در روز قیامت حضور حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 اله حجت ابد بخدا قسم میدهم کسی را که روز عید غدیر خم از حضرت  
 سید کائنات و اشرف موجودات بمعمر اخر الزمان صلی الله  
 علیه و آله و سلم تشبیه باشند که در حق من فرمود که

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرم دارید و حتی مرا هم  
 باز که از بد غیر خطاب بر پا خواست گفت ای کرم ما هر چه گفته  
 باشی که متابعت تو کنیم و دست از تو باز نداریم تا بجهنم باشی  
 بگویم نمی خواه لطوحت و رغبت با کفر و کراهت با اسلام را می طلبی  
 بشیر برود و کار بجوشش مده فرمود که خواهم بوشش بخشایم  
 و و الحال که از تو و اتباع تو که اصحاب ضلالتند پاک  
 ندارم و نور احسن مروه بشمارم لَوْلَا سَبَقْتُ وَ  
 صَدَّقْتُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا تَرَكَ أَحَدًا عَلَى  
 ظَهْرِ الْأَرْضِ كَافِرًا بِاللَّهِ لَمَّا أَفْقَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَجَاهِدًا  
 بِلَايَةِ وَلِيَّتٍ بَعَثِي كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ  
 کاینات رسول خدا فی سبب آنکه از حضرت سبحانی سنده  
 که من شمس از پیام بیرون نیامورم مگر در سه موضع که آن  
 فاسطین و مار فین و ناگشتن اند و الا اگر بخین بودی هرگز  
 منقسی از شمار او در روی زمین که کافر بدیخای عی و جل  
 زنده نمیکند انشم واحد بر از اعدای حضرت حاکم الدین

وصیت

قتل و بزه و غیره از آنکه  
 قتل و بزه و غیره از آنکه

عطار بی چهارم معتمد اوست و سیم چهارم پانزدهم بریده است و چهارم  
 الهی عنهم و از انصاری نیز شش کس بودند اول ابو الهیثم دوم  
 سهیل بن حنیف سیم عثمان بن حنیف چهارم عمر بن کعب  
 پنجم ابو ایوب انصاری رضی الله عنهم و حضرت امیر المؤمنین  
 علی ابن ابیطالب فرمود که بخدا اگر چنین کنید همه شما کشته  
 شود و جمله قصد قتل شما کنند و منی ما شمس با شما اتفاق  
 کنند و چون چنین شود هر اینه دفع ایشان باید نمود و حضرت  
 رسالت بنابهی صلی الله علیه و اله مراجع داده که امت من  
 بعد از وفات من با تو عهد کنند و عهد تو را بشکنند ای  
 علی تو بمن بگو که ما در فی عهد موسی حیا که منی است ایشان را  
 را بگذر استند و کوساله بر منی اختیار کردند و همچنین نور انوار  
 و دیگر را اختیار کنند گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی در آن  
 حال و حکم فرمود که صبر کن و جهاد کن با ایشان و اگر  
 نه شمشیر بکشند و منتهی بخرج الحی من المیت  
 بر طرف شود و اسلام ناپدید کرد و در روزها خود را نگاه

مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَن  
 وَاللَّهُمَّ عَادِ مَن عَادَهُمْ مَا احْسَنُ  
 بر خیزد و گوای و پدر زید را رقم که یکی از خاندان حضرت سید الشهدا  
 علی ابن ابیطالب علیه السلام است روایت کند که دوازده مرد بدو  
 برخواستند و گوای دادند از آنهایی که بانی مکر بیعت کردند که  
 عمر خطاب نیز سید که مبادا مردم با علی بیعت کنند مجلس را برهم  
 زد و خلایق را برانگیزد که گردانند روز و کم و دوازده کس از اصحاب  
 که با یکدیگر گفتند که این نشاید کرد تا مولا ی منتقان حضرت  
 امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام مشورت نکند همه یکبار  
 نزد انجمن رفتند و عرض کردند یا امیر المؤمنین حق خود را بگو  
 و حضرت حمزه صدیقی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که  
 علی مع الحق و الحق مع العلی بدان که ما فصدان کرده ایم تا برویم  
 ای مکر را از من حیث بهما التاب بربر او بریم بخت است  
 هم نماند جواب میدهد و چه میفرماید و ایشان دوازده تن بودند  
 و آن سلمان فارسی دوم خالده ابن سعید العاصی و غیره

بعضی از ایشان گفتند که این  
 جنگ بود و در روز دوازدهم از شهر

اقبلونی

ای ای احمق خضر

وَلَيْسَ لَكُمْ عَلَيْهِ سَيِّئٌ مِمَّا عَمِلْتُمْ هُوَ ارَاكُمْ اِلَيْهِ مُتَوَلِّينَ  
اِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى هُوَ ارَاكُمْ اِلَيْهِ مُتَوَلِّينَ هُوَ ارَاكُمْ اِلَيْهِ مُتَوَلِّينَ  
حِكَايَتِ الْاَزَابِ بِكُمْ خَلْقَ نَفْسٍ اَنْزَلَ عَلَيْهَا الْكَوْثُ الْمُرْدُ  
اِي حَيْثُ لَمْ يَكُنْ جَوَابُ اِيْنَ مَا رَاَهُ دَاوِيْ بِاَبُو رَاوِدِ اَشْتَه  
بِحَاثَةِ بَرْدٍ وَتَاثِيَةِ رُوْزٍ بِكِرْ سِرْوَنٍ نِيَادٍ وَرَجَاهِ اَرْمِ خَالِدِ اِيْنَ  
وَلِيْدِ بَاخْمَارِ هِرَاكْسٍ وَرَسِيْدِ وِسَالِمِ مَوْلَايِ حَذِيْقَةِ نَاسِ  
هِرَاكْسٍ وَبَحْثِ مِيَادِنِ اَزْمَانِ فَاَنْ عُبَّ اَنْكَبُ وَهَامِي اِيْنَ  
اَزْعَادِ اَوْتِ وَتَفَاقِ حَضَرَتِ اَمِيْرِ مَشُوْمَانِ عَلِيْ اِيْنَ اَبِيْطَالِبِ  
عَلِيْهِ السَّلَامُ بِرُوْدِ وَحَمْلَةِ اَزْخُوفِ تَعِ اَكْحَرَتِ اَطْمَارِ اِسْلَامِ  
مُنُوْدِهِ لُوْدِنَا اَنْكَبُ اَكْبَرِ عَظِيْمِ جَمْعِ كُرْدِ وَشَمْسِيَةِ اَكْبَرِ  
وَعَمْرِ اِيْنَ حَضَابِ دَرِيْشِ اَكْبَرِ شَقَاوَتِ اَرْغَبِ مَنُوْجِ  
مَسِيْ حَضَابِ بَعِيْمِ اَخِرِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَشَدُّ حُورِ  
مَرْتَضَوِيْ حَيْدِرِ كَرَارِ بَا جَمْعِي اَزْخَوَاصِ اَصْحَابِ مَسِيْ رَسُوْلِ  
خُدَا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَرَارِ اَرَامِ كُرْمَةِ لُوْدِنَا اَنْكَبُ عَمْرِ حَضَابِ  
رُوْدِ اَبَا صَحَابِ سَعَادَتِ اَنْتَسَابِ صَحِيْ حَضَرَتِ سَهَابِ اَبَا

داری و در خانه صبر و قرار گیری که امر الهی چنین است تا آن زمان  
 که بمن مظلوم برسی چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله  
 رطب فرمود غسل و تدفین و بجهت آنحضرت مشغول بودم و  
 بعد از فراغت از آن میانه این است مخالفت و بدید و میر  
 جمیع ایشان بخت گرفتیم کس حاجت نکرد و مکر اندک مردی  
 ناسه مرتبه بر مهاجر و انصار بخت گرفتیم تا ایشان را برین بختی  
 نباشد شما نیز بروید و آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه و اله  
 شنیده اید بانی مکر و اتباع او بگوئید ایشان برقتند و کرد  
 میر حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و اله درآمدند و اسیر و زانو  
 بود چون ابو بکر بر بالائی منبر رفت آن دو از ده کس صحابه کنار  
 که نشسته بودند انیس بیدختار و حیدر گمرازه بودند هر یکی فضیلت  
 خواند از فضایل حضرت میر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه  
 سلام و بانی مکر را ازین امر شایع ملامت کردند و از خدا  
 کار عالم بفرمائید ندانی مگر چون چهره های ایشانرا شنیدم و  
 ماند و هیچ جواب نگفتم بجز از آنکه میگفت که و

مَعَ نَفْسٍ مِّنْ أَصْحَابِهِ يَكْسِبُهُ جَمَاعَةٌ مِّنْ كَلَابِ أَهْلِ النَّارِ  
 یعنی وقتی باشد که برادر و این غم من در مسجد نشسته باشد با جمعی از  
 از یاران خود و ناکاه جمعی از سرگازان مردوی در اینده و قصد قتل وی در  
 یاران وی کنند من هیچ شک ندارم که مکان این جنم شماست  
 این خطاب همیشه کشیده ازجا برخواست و قصد قتل وی کرد حضرت  
 امیر المؤمنین سرخواست و کربان عمر را گرفتند در پیش خود کشید و باز  
 در عقبش دو اینده چنانچه شمشیر از دستش افتاد و عمامه از پیشش افتاد  
 و در میان مردم چل گشت و با بکر با جمعی از اصحاب خود برخواستند  
 عمر را بنشانند حضرت مولای متقیان فرمود باین ضحاک الحیب  
 لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ وَعَمَلٌ مِّنْ رَسُولٍ  
 اللَّهُ تَقَدَّرَ مُلَوَّاتٌ لِّبْنِ الضَّعِيفِ نَاصِرًا  
 وَاَقْلُ عَدَدًا وَاَنَّهُ عَلِيٌّ ابْنُ اَبِي طَالِبٍ مَرْجُوهُ دِيَا يَارَانِ  
 خود فرمود در جنت خدا است شما با د بعد از آن عمر خطاب لشکر  
 بسا کرد و چها و محلها می بدین میگشت و یک یک از آن مردوی  
 که خلافت ابی بکر را ابامیکردند میطلبیدند و جبر ابیعت میکردند

صلی الله علیه و آله و گفت و الله اگر کسی از شما امری را سخن  
 گوید سر او را ازین بردارم و شمشیر ما کند بنویسد و خالد  
 ابن سعد العاص برخواست و گفت ای صحابا! الجنبه را  
 به شمشیرهای خود می نرسانید و باین شکر مخالف که جمع کرده  
 اند مغرورید بخدا که شمشیرهای ما آتش شمشیرهای شما را  
 تراست که هر چه بعد از کشته ام و کی از شما بریم بجهت آنکه بخت خدا  
 علی ابن ابیطالب علیه السلام با ما است و اگر نه ان بود که  
 اطاعت ما را بر ما واجب است شمشیر میکشیدم و شما چرا  
 میکردیم در خدمت مولای خود امیر المؤمنین علی ابیطالب  
 فرمود بنشین یا خالد امر مقام تو معروف و سعی تو  
 مشکور است و بنشین سلمان فارسی رضی الله عنه بر  
 خواست و گفت و الله اگر بخدا که باین هر دو کوش خود  
 شنیدم که حضرت امیر المؤمنین ابوالقاسم محمد مصطفی  
 صلی الله علیه و آله فرمود و اگر نه چنین باشد هر دو کوش  
 من کربا بقیما انی و این عی جالس فی مسجد نبی



بود و در خلافت ابو بکر اجماع منعقد نموده باشند چراغ هدایت و باقی  
 بنی امیه که معاندان دین و کافران لعین اند امام نباشند چرا که اهل  
 از مردمان که با ایشان بیعت کردند و با ایشان می بودند  
 صد برابر آنان بودند که با ابی بکر و عمر خطاب بیعت کردند پس  
 باین تقدیر معاویه و بنوید و باقی بنی امیه امام باشند و هیچ کس  
 شک نبود و در کفر ایشان که امام آنان باشند که سر فرزند  
 خدا صلی الله علیه و آله را بریده باشند و حرم محترم الحجاب را بر  
 سترهای بی حیا نشانده باشند و بدت مدبر  
 اهل بیت اطهاران سید مختار را محبوس کرده باشند ای  
 ابراهیم بدانکه اجماع منعقد شد در میان اسلام مکر در قتل  
 عثمان که از خواص و غوام است بجمع شش هزار اسلام خطوط  
 نوشتند و مردم را تحریص و ترغیب نمودند بر قتل وی و از شهر  
 مصر قریب پنج هزار کس از ظلم او شکایت داده بودند بکار  
 جمله الفای نموده و بر القتل رسانیدند و بدت چند روز  
 ریحانی نربای او شده چون سنگ مرده در کوچه های مدینه

و هر گاه جمعی که در خانه بودند پنهان ایشان را بیرون می آوردند  
 بیعت می گرفت و بعضی که را ضعیفی نبودند بقتل می رسانیدند  
 بیست سال و سیصد و هشتاد و پنج خلعت و منار و خیمت بوده تا آخر  
 بطلب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفته قضیه حضرت سید  
 النساء علیها السلام واقع شد و لکه بر دروازه خانه زد و عمر  
 خطاب و ازاد و انبای سید النساء و دروازه در شکم  
 و آن حضرت خبر النساء بر همه کس ظاهر است و مخالفت  
 عباد با دهنه از سوار از قبیله خود بنی خزرج با ایشان و فیض  
 ابن سعد بر یکسختی نسبت و مالک بن نویره با دهنه  
 سوار از قبیله خود بیعت نکرده تا آنکه خالد بن ولید را فرستاد  
 و آن مؤمنان را در میان نماز نیاورد و هزار کس مؤمن بقتل  
 رسانیدند اموال ایشان را غارت نمودند و زنان و فرزندان  
 ایشان را با سیری بردند ای امیر ایسم پس چگونه خواست  
 است از خدا بترسد و باز کردید ازین اعتقاد فاسد خود بخدا  
 و رسول ابن دلیری مکتبیدی امیر ایسم بگر اجماع را اعتدای

نفس خود گاهی سجد این عبا و ده را خلیفه و والی گردانید و باز  
 معزول گنبد و گاهی بی اختیار در خلیفه نمایند و باز بحال سجدانش  
 بقتل رسانند و آنچه موافق اعراض ایشان باشد چنان کنند  
 ابراهیم بنم آنکه این دو گروه اند که مخالفت و محادلت می آرند  
 و عداوت ایشان نسبت بیکدیگر بر جمیع امت ثابت است طایفه  
 اول علی بن ابیطالب و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و حضرت  
 سیده النساء علیها السلام و سلمان فارسی و عمار و  
 عبد الله مسعود و اباء و غفاری و مقداد اسود و باقی دیگر رضی  
 عنهم که اسم ایشان قبل ازین مذکور شده است نگنمایند که از اول  
 اسلام تا آخر عمر حضرت شرف بیاض صلی الله علیه و آله در خدمت  
 و ملازمت آنحضرت بودند و در خلا و ملا با آنحضرت بسر می بردند  
 و بر طریق رسول و عبادت آنحضرت و اقوال و افعال و  
 اعمال او همت از دیگران اطلاق داشتند و پیغمبر صلی الله علیه  
 و آله در حق تبرکات ایشان احادیثی فرموده و بعضی اهل  
 بیت خود خوانده و انعامی که اهل بیت رسول خدا بر

میکشند و لکه و سنگ بر روی او میزنند و هر کجا میگردند  
 بود بر پیشانی انداختند و از طایفه وی شکایت میکردند ای  
 ابراهیم کس که بجای الهی خلیفه بود و اصول الهی و حضرت سبانت  
 بنای حق اوئی شمار نیست و از خلیفه الهی و خلیفه رسول الهی صلوات  
 علیه و آله میگویند و باز خود در کتاب عقاید خود میگویند که خدا  
 و رسول خدا خلیفه تعیین نموده و خلیفه که در عمر این خطاب بود مگر در  
 سر عمر شما و از کمال بی خبری ما بکر را خلیفه الهی و خلیفه حضرت رسول  
 میگویند و میگویند بایستی که او را خلیفه عمر بگویند و بنویسند  
 ای ابراهیم کما عمر خطاب خالد ابن ولید و جمعی از منافقان  
 بنی امیه را با حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب عهداوت و فساد  
 کرده باشند و چندین هزار مؤمن را ظلم و تعدی لقبیل رسیده  
 باشند و چندین هزار خلق را از طریق ستم و جور افکنده  
 با سفل السافلین فرستاده و خود نیز رفته باشند ای ابراهیم  
 بهیچ مثنی در دین پیغمبر خود این نوع فساد نکردند و ما را این است  
 پیغمبر خود این ظلم روا داشته اند یا روا بود که برای تشغی

و مخالفت این دو طایفه ثابت است این زمان بگویم که ازین  
 دو طایفه کدام مرتضی بوده اند و کدام باطل و عاقل است  
 بهر متفکر و حیران مانده لطافت سکوت و نه قدرت جواب  
 داشت رون آن گشتید بر شغف و گفت ای امیرالمومنین  
 جواب نمیکونی گنبر کی نور الزام داده با چندین از علما و فضلا  
 که بانو متفق اند امیرالمومنین مضطرب اند که چه جواب بگویند چرا  
 که اگر میکفت طریقه اهل بیت حضرت رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و معصومان خاندان و اصحاب کما رحمة الله علیهم  
 باطل است کفر و بی تابست شنید و مخالفت کدام الهی و حدیث  
 رسالت پناهی می بالست گفتن و بیم آن بود که خلافت وی را  
 و نادر و نوادر آن مجلس بر لک بیاک نمیکردند اگر میکفت که طریقه  
 ابابکر و عمر خطاب و عثمان و اشاع الشیطان باطل است بضمیم  
 اعتقاد و ابطال مذہب خود نمیکردند و بیم شنیدن نیز  
 بود بآوردن چون امیرالمومنین اندک خیال مشاهده کرد و رو  
 بجنبه کرد و گفت ای سنی بن علم از کی حاصل کردی

طهارت و عصمت ایشان گواهی داده و بهیچن محبت بسیار  
 خدا بر مردمان فرض کرده قل لا استعلكم علیة اجبل  
 الا مودة فی القربا تا اخر حکم الهی قول  
 ایشان صادق و کلام ایشان بضافط است ای امیرانهم  
 آنچه گویند از طریق حضرت رسالت صلی الله علیه و اله  
 و عبادت کعبه از فرائض و نوافل و اخبار و احکام بقول  
 ایشان نمودن ولی و است است و اعتبار بر نزد خداست  
 و رسول و پیغمبر است با آنکه نصیب نمودند و اعتبار کردند و قول  
 ابابکر و عثمان و عمار و عایشه و حفصه و انس بن مالک اکثر  
 منافقین بنی امیه که اما مان شما اند اما بیرون نمودن این  
 طایفه اولی است با آن گروه که اول ذکر کرده شد عمار و  
 بر قول این طایفه شریک است با آن طایفه ای امیرانهم چون  
 مخالفان این دو طایفه بر جمیع عالم ظاهر است و از رور و ماه  
 حضرت رسول صلی الله علیه و اله این طایفه نصیب قتل و قمع  
 نگردد و در اعمال و افعال و عبادات و عبادات

آمد که نماز میگذاردی عرض کردم بی فرمود طریق وضو و طهارت  
 میدانی نیز عرض کردم بی حضرت هر چه سوال نمود جواب اعظم  
 انجیاب اشکافکنی تمام روداد و شجاعت بکند و کیفیت حال مرا از  
 ملازمان علیه علیه تحقیق نمود و گفت بر عرض قدس حضرت رسانید  
 در سماعت کس فرستاد و خواجه مرا که انجا حاضر است طلبید  
 و فرمود که این کمر تو بسیار عاقل و زبردت است در این لغزش  
 خواجه من گفت باین رسول الله هزار جان من فدای تو باد و کبر  
 ملازمت تو باشد و من نیز کنی از بندگان وضعت کاران تو ام  
 از امروز تا ز خدمت خواص اینحضرت بر من مقرر شد و چون امر  
 رساند مثل زمین ظاهر شد و بسته بحضرت مرا تعلیم نمود  
 گاهی که دست بحضرت میری نمی توانستم کرد خدمت و لاد  
 اظهار و محاسن که هر یک بحسن فصاحت و ملائمت اشکاف  
 و اسما علوم و فضایل را مایه نمودند مطالعه می نمودم  
 چند اینکه هر گز نفع بحضرت مرا قوت مطالعه حاصل نمیشد  
 و آنرا از گشت و تقاسیم و احاطت را بر مطالعه کردم و اکثر از

گفت حاصل کردم متوفیق خدا و سعی و جهد نفس خود ما را و  
 گفت استناوت در علم که بود حقیقت بر حلقه زمان نوشته  
 و بینها انساب و که چون بسن بنح سالی رسید جم خواص من مرا  
 و در حرم محرم حضرت امام بکنی ناطق جعفر ابن محمد ان الصا و ف  
 علیه السلام فرسنا و که در خدمت ملازمان و سنده کان ان  
 عتبه علیه السلام ششم اثر الطهارات و قواعده و ادوات بیاموزم  
 چون مدت مدید در ان حرم محرم خدمت کاری قیام نمودم  
 و بر طریقی طهارات و تقوی طلاع یافته تا آنکه مدت هفت سال  
 از عمر من بگذشت بگم و در حضرت امام علیه السلام بحرم محرم  
 در ادوات و ضوابط نمود اتفاقا ان شخص که ان خدمت نمود  
 رجوع او و حاضر نمودن و لبر می نموده فی الحال دو دم و ان  
 طرف بر ابرو داشته خدمت ان امام معصوم بردم چون  
 ششم مبارک انحضرت بر من قیاد از من سئوال کرد که تو  
 ایستنی عرض کردم من ملازم فلانم و مدتی شده که در حرم محرم  
 طریقه خدمت کاری متقدم میسر ساختم باز از من سئوال



باطل است و اختار موسی قومیه من سبعین رجلاً  
 لیقاتینا بدانکه حضرت موسی علیه السلام چون بن جماعت را  
 با خود برد و باده سی گفتند ما از تو آسند عا می کنیم که دعا کن از  
 حضرت حق سبحانه و تعالی و مسئلت نمائی که سخن خود را بگویند  
 و رسانند در محلی که تو با خدای خود مناجات کنی حضرت موسی  
 بنابر تکلیف التماس نشان مسئلت نمود و حضرت  
 و ایسب لعلی اجابت فرمود چون حضرت موسی علیه  
 السلام از مناجات فارغ شدند با قوم گفت که هل سمعتم  
 کلام الله ربکم یعنی شنیدید کلام پروردگار خود را  
 ایشان گفتند شنیدیم کلامی را شنیدیم کلام الله تعالی بود  
 با کلام شیطان ما باور نداریم تا آنکه نه عظیم الله تعالی را بشنوا  
 که در قرآن مجید میفرماید فی الاوانی نؤمن لك حقاً  
 نزل الله بفرقة فاحذتکم الصاعقة بظلمهم  
 یعنی بفرقه خود حضرت موسی علیه السلام که ایمان نمی آوریم و  
 تا آنکه بفرقه خود را بشنوا پس صاعقه که رفت و ایشان را

یعنی اتفاق در دلهای ایشان خواهد بود تا وقتیکه خدا رسد  
 با اتفاق جمیع مذاهب منافقان را و بداند خدا تعالی نخواهد شد  
 پس معلوم شد که هر جا در قرآن مجید لقا بود مراد از آن دیدن است  
 اگر نیست بمؤمنان است ثواب خداوند ذوالجلال و رحمت است  
 کردگار است و اگر در حق کافران و منافقان است مراد از آن  
 خشم خدا و عذاب است چنانکه میفرماید که **وَأَن كُنْتُمْ**  
**مِرَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ لِكَافِرُونَ** و در آن است یعنی  
 رحمت است این است منهدان است که فاحم الذین گفته  
**وَكَذَبُوا بآيَاتِنَا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ**  
**مُخْضَرُونَ** و مراد اینجا از لقاء آخرت عرض ثواب آخرت است  
 ای امیر مسلم بدانکه اگر رتبت در دنیا ممکن نبود می در آخرت  
 ممکن بودی خداوند کریم در جواب حضرت کلیم گویند و می گفتی  
**لَنْ تَوَافِي فِي الدُّنْيَا** یعنی مرا نه منی در دنیا و لیکن در آخرت  
 منی بدانکه این معنی مشکلف است یعنی مرا نه منی در دنیا و لیکن  
 چون حسنه سخن نداشتی اسبینه مارون او را قطع کرده

ان

چنین باشد در مکان و جهت باشند و واجب الوجود و در مکان  
 و جهت نیست پس در آن وی محال است بر هیچ کفایتی  
 چگونه در این مباحث که دُجُوهُ بُوْمُنْدِن نَاطِرَةُ الی رِثَاقَانَا طَرَفُهُ  
 حَسَنَةُ کَفَايَةُ بَرِیْمُ بَدَانِکُم اِنْ بَدَا اَزْ مَوَلَاتِ اِلَی رِثَاقَانَا طَرَفُهُ  
 یعنی الی نَعْمَةُ رِثَاقَانَا طَرَفُهُ یعنی نعمت خدا و رحمت او مکرر شده باشد  
 بدانکه مضاف محذوف است و مثل این در قرآن بسیار است بدانکه  
 نظر کرد این حد فیه باشند بجهت مرئی و این بر خدا استعالی است  
 زیرا که جسم و جهت نیست و مکرر بدانکه هر کجا نظر کنید رویت که در این  
 است لازم نباشد چنانکه عجب گوید نظرش الی اسطال و لم ار اه  
 یعنی باده نظر کردم ندیدم و اگر نظر بمعنی رویت بودی سخن متناقض  
 بودی بر هیچ کفایتی حسنه چگونه معنی این است که مَن  
 یَتَّقِ لِقَاءَ رَبِّهِ حَسَنَةُ کَفَايَةُ بَدَانِکُم اِنْ بَدَا اَزْ مَوَلَاتِ اِلَی رِثَاقَانَا طَرَفُهُ  
 به هر یک که در این حد فیه باشد  
 نیز مکرر بدانکه اگر معنی بدار بودی خدا استعالی لقای شما قضا  
 شدات کرده است فاعقبهم فاقا فانی فلو قاتم الی رِثَاقَانَا طَرَفُهُ

حضرت رسول خدا از آن منع نکرده عمر منع نکردی حسب کفایتی  
 ابراهیم دلیل روشن و برهان مبین است بر جلیب منعه و عدم  
 نسخ او منع عمر است چرا که اگر منعه من عند الله و من عند الرسول  
 منسوخ و حرام می شود الله روزی که عمر از آن منع کردی منتهک  
 باین آیت بدین حدیث می شود و اثر اسناد بساخت می گفت  
 که خدا در پنج مکتب منعم چنین فرموده یا رسول الله بدین حدیث منع کرده  
 و نفی که صنعت انکانتا علیین علی عهد رسول  
 الله انا احرمها و عاقبة علیها منعه الحج و  
 منعه الفسا اللهم العزاد ظالم ظلم بعنی و منعه که  
 در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و اله حلال بود من حرام می کند  
 و بدان عقوبت می کنی منعه حج و منعه النساء این منع عمر بدین  
 عبارت سنا بدست بر آنکه منعه از جانب خدا و رسول خدا آمده  
 نبوده بلکه ما موریم نکردن منعه چرا که از جانب خدا و رسول  
 ما مور بودیم نکردن آن و برناکردنش حکمی واقع نشده و هیچ  
 کس نقل نکرده بلکه در کتبش ثواب عظیم مرتب است و

و گفت ای حسنه مولای تو جعفر بن محمد الصادق علیه السلام کجای است  
 از تبعه خود ترغیب کرده بمنبعه گردان و امر نمود بان حسنه گفت  
 بنابر کدام رضی ملک علّام که میفرماید فی استمّصم به  
 مِنْهُمْ فَأَوْهَنْ أَوْهَنْ فَرِضَةً لِعَبِيٍّ لِيُصْنِعَ  
 کسبه شما چیزی زمان به به مهرهای ایشانرا حلقه زمان  
 واضح باشد که جمیع مفسران و فقهای متفق اند که مراد از تکلیف متعه  
 است بر هر کسی که این است منسوخ است در میان اهل سنت  
 جماعت خلافت و بعضی گویند که در باب اسلام مدعی خلل  
 بود و بعد از آن حرام شد و بعضی گویند که در فتح مکه حرام شد حسنه  
 گفت ای سر به سر اسم که میگوید از کمال لغص است چرا که علمای  
 شما در این باب اخبار مختلف مضطرب روایت کرده اند متفاوت  
 اللفظ و المعنی که بعضی بعضی بدان می سر به سر که در قرآن  
 بر اینی که منسوخ شده ناسخ دارد و اگر کسی از شما سؤال کند  
 که اینی که ای بمنبعه است کدام است چه میگوید سر به سر حاضر شده  
 گفت که منع عمر مارا کشیده است که اگر است منسوخ نبوده و

ناسخ

قَرَأَ عَبْدُ اللَّهِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا صِيَابَهُ  
 مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ بَعْضُ غَنَمِ الْمَسْعُودِ رَوَيْتُ كَرُو كَرُوا  
 مِمَّا كَرُوا وَمِنْ خَدَمَتِ حَبَابِ سَمَاءِ صَالِي الْمَعْلُومَةِ وَالْوَثَّانِ  
 مَا يَبُودُ مَا يَبُودُ عَزَّ كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو  
 أَخْضَرْتُ بَنِي فَرْمُودَ وَمَنْعَ كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو  
 وَأَوَامِرُ كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو  
 مَسْعُودِ ابْنِ بَرِثَوَانِ كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو  
 طَبَاتِ رَأَى كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو  
 ابْنِ عَمْرِو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو  
 لَمْ يَحْلَلْ فَقَالَ إِنَّ أَبَاكَ قَدْ نَهَى عَنْهَا فَقَالَ ابْنُ  
 عَمْرِو رَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَبَاكَ قَدْ نَهَى عَنْهَا وَ  
 وَضَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ فَتَرَكَ السَّبَّةَ  
 وَتَبَعَ قَوْلَ ابْنِ  
 بَيْهَقِ مَضْمُونِ كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو  
 مَضْمُونِ كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو كَرُو

آنچه احادیث در طریق اهل بیت علیهم السلام واقع شده است  
 از آنجمله است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده  
 که **لَا اِنَّ عَمْرٍاهُ غَيْرِ الْمُنْعَةِ مَا فَلَیْ لَا شَقِیَّ وَلَا لَا شَقِیَّ**  
 نیز خوانده اند ای برادران من از احادیث و اخبار و طریق شما  
 واقع است و اصحاب حدیث شما نقل کرده اند بیان کنم در این  
 کتب از عمر ابن حصین که گفت **اِنَّکُمْ لَمُنْعَةٌ فِیْ کِتَابِ**  
**اللّٰهِ وَفَعَلْنَا هَا مَعَ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ**  
**وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ یَنْزِلُ قُرْآنٌ یُحَرِّقُهَا وَلَمْ یَمْنَعْهُ النَّبِیُّ**  
**عِنْدَ حَقِّ مَاتَ بَعْضُ النَّاسِ مِنْهُ مَا زِلْ شَدَّ وَرَکْبَابُ خَدَا**  
**وَمَا کَرُمَ بَانِیْهِ** آن کار را و هیچ حجر از قرآن نازل نشده در  
 حرمت آن و هیچ نعمی صلی الله علیه و آله منع نکرد و ما را از آن نماند  
 آنکه از دنیا رفت و همچنین روایت کند عبد الله مسعود و دیگران  
 عبارت که **قَالَ کُنَّا نَقْرُءُ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ وَلَیْسَ**  
**مَعَنَا نِسَاءٌ فَقُلْنَا لَا نَسْتَحْیِ النِّسَاءَ فَتُحَارَبْنَ ذَٰلِکَ**  
**وَرَخِصَ لَنَا اَنْ تَنْتَحِ الْمِرَاتُ بِالْثَوَابِ اِلَی الْعِلَّةِ**

و فتنه که عیان عیب زنی را منتهی کرده و بر سب که در حالی که شتم  
 کرده و بی که حاضر بود و در حضور که کرده و گفت ما در من و از رضا ما در  
 او خواهر عمر او و عمر گفت که انتهی غنما اخشی ان یكون  
 ذالک قرعاً لای فتناً یعنی من از منتهی کردن منع میکنم که می ترسم  
 که آن فساد می باشد و همین سخن که مذکور شد مستند منع خود  
 ساخت و در همان روز منع کرد و روایت دیگر است که عمر خطاب  
 روزی بخانه خواهرش رفت و دید که غسل میکند گفت بشوید نه اندازی  
 و با نام حیض نوبت غسل چرا میکنی گفت منعه کرده ام ترا عراض  
 نموده ام کرده و دیگر نکاح منعه منسوخ باشد ای ابراهیم بخرد و آنکه کسی  
 ترسد که در عقدی از حقوق و شریعت و احکام ملت و خال مساوی شود  
 اگر جائز باشد تحریم آن عقد و نهی نمودن از آن و جائز باشد تحریم آن  
 عقد و نهی نمودن از آن و جائز باشد تحریم و ابطال جمیع عقود و شریعت  
 آن از برای آنکه که ممکن است که در جمیع امور شریعت و احکام ملت  
 او خال فساد شود و ای ابراهیم اگر کسی موجب قول خدا و رسول  
 خدا مخالفت عمر خطاب نماید انرا بدعت دانند و آنکه مخالفتی



شخصی گفت که بدر نهی و منع کرده از آن عبد الله عمر گفت اگر  
 خدا و رسول خدا امر کرد دیگر در آن حاشا که ما ترک کنیم و مرا و شما  
 بدر کنیم بدان ای ابراهیم که اصل در جمیع اشیا اباحت است  
 و از دشواری و منع و امر و منع محتاج است بدلیل و هر جا که دلیل نیست  
 منع نیست اگر گویی که مانع عمر است چنانکه مذکور شد میگوئیم که از  
 او و حال بیرون نیست مگر آنکه مستند منع او با دلیل باشد یا اجتهاد  
 اگر دلیل باشد مسلم اما این ظاهر است که هیچ دلیلی نیست نه  
 و نه عقلی که مستند منع او باشد و اگر منع او از روی اجتهاد باشد  
 از برای آنکه اجتهادی که در مقابل افضال الهی و حضرت رسالت  
 نباشد باطل بود و دلیل دیگر قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و قول  
 او فتوی در وجه حج است از جهت محض منزه اجماع اهل البیت و  
 عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سعید بن حمیر و جابر بن عبد الله دلیل  
 واضح است بر حلیت منع دیگر بدان ای ابراهیم که روایت کنند  
 ای رباج که از قضای تابعین است از صفوان معنی از پدرش که  
 او گفت که بس نبود که عمر از منعه زمان منع کرد و از آن پنهانی بود

عهد رسول الله محلتين وانا احدهما وانا عاقب  
 عليهما فاقبلنا شهادته ولم نقبل تحفته يا عبد الله  
 مضمون كلام عبد الله عباس است که بخدا که نازل شد منته  
 کتاب خدا و عمل کرده شد منته در زمان حضرت رسول خدا ص  
 و خدا از ان منع نکرد و بعد از محمد رسولی دیگر نیاید که حرام کند  
 منته را و دلیل بر این قول عمر است که گفت و منته که در زمان  
 رسول حلال بود من حرام کردم بر شما و عقاب خواهم کرد  
 بر گردن ان پس ناگواهی عمر را قبول کردیم فاما حکیم انرا قبول  
 نمیکند برای عبد الله زیرا بدان تحقیق که او از منته حاصل شدی  
 پس بر وی رس از مادر خود کیفیت دو بر دو عو سجده چون عبد الله  
 زیرا عبد الله عباس است پس بشنید لغابت منته شده منته فعل  
 کشه و چون ایام حکومت ان ملعون مطرود من رحمة الله  
 بود از شهر من کی از مجلس خود است منته حرم خود شد و شمشیر  
 بر کشیده از روی غضب بر سر مادر خود اندازد و بر سر  
 که اخیری عن نذی عفو یعنی خمره مرا از دو بر دو عو سجده پس

وانه من مشققت فاسئل انك عن نذی عو سجده

بودند و تکفیر وی کنند و فتنه‌سازسانند زهی عباد و لغصب و کینه ای  
 و دیگر بدان ای ابراهیم که در نقل صحیح وارد شده که روزی عبد الله  
 عباس منوجه بود بجائی چون بدر مسجد الحرام رسید ملازمان  
 با وی گفتند که عبد الله زیر باجمعی از اصحاب در مسجد حاضر است و در  
 صفوف عبد الله زیر دعوی خلافت گردی در مکه و عبد الله عباس  
 در آخر عمر موقوف شده بود و در ساعت فرو داد و منوجه مسجد  
 شد چون چشم زیر بروی افتاد و در مقام تعرض شد و گفت که  
 جَاءَنَا اَعْمَى اَعْمَى اللَّهُ قَلْبُهُ يَجْعَلُ الْمُتَعَرِّفِينَ لَنَا وَ لِحُضْرَتِ  
 یعنی اندکوری که کور کرد اند خدا ای دل او را که حلال میدانم  
 و حال آنکه زمانه محض است عبد الله ابن حکایت بشنید و نشست  
 جمله عظم وی گرد و گفت که اِنَّ اللَّهَ سَلَبَ اَصْحَابَنَا  
 وَ سَلَبَ قُلُوبَكُمْ یعنی خدای تعالی چشمهای مرا بست و عظمهای  
 شمارا و الله لَقَدْ اَنْزَلَتْ الْمُتَعَرِّفُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَمَلُهَا  
 مَا يَعْهَدُ رَسُولُ اللَّهِ وَلَمْ يَنْبَرِغْهَا وَلَمْ يَمَاتْ اَبَدُ رَسُولٍ  
 بِحُجَّتِهَا وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ عَمْرِو مَتَعَانِ كَانَتْ اَعْيُنُ

که پیغمبر صلی الله علیه و آله و جن سید النساء فرمود است که فاطمه  
 بفضیله منی من اذاهما فقد اذانی و من  
 اذانی فقد اذای الله یعنی فاطمه باره است من  
 هر که بر بخاند او را مر از بخانیده باشد و هر که بر بخاند مرا و ایند انما بخدا  
 میرا بر بخانیده باشد ابراهیم گفت این صحیح است و جمیع است من حق  
 اند و مجلس انکار او نتواند کرد و جن گفت بدانکه انی که خالق جمیع  
 اشیا است که هست بگو که انی مکر و عمر و ذک را از حضرت سید النساء  
 صلوات الله علیها باز گرفتند طایفه بانه ابراهیم گفت بلی ذک را از  
 دمی گرفتند یکم حدیث رسول مس که انی بکر ناقل است که حق  
 معاشره الانبیاء لا نؤیرت و خلفناه فصوص  
 صدقه یعنی ما معاشره انبیائیم ما را میراث نماند هیچ  
 از ما بماند صدقه نیست سینه گفت ای ابراهیم بدانکه ابو سعید خدری  
 که از اصحاب حدیث شماست روایت میکند که چون است و ایت  
 دال القدر فی نازل شد حضرت رسالت اب صلعم فاطمه  
 علیها السلام را گفت خدا امیدند که پدر تو در زیر فلک بحر از هر کس

فی الحال گفت که این آتاک کان مع رسول الله ص  
 و فدا هدی له رجلاً قال له عوسج بر بدین  
 فاعطاه لبیک فتع بها فعلقک بک واند یعنی به راز و بر  
 با حضرت رسول صلی الله علیه و اله بود مردی عوسج نام و در و  
 یامانی بدید برای رسول خدا آورد و آنحضرت هر دو را به بدین  
 و بدین بآن هر دو بر و در مانع کرد و چون من بنواب من شدم  
 و نواز متع چون حاکمیت بدینجا رسانید ما و مرالسبا چون  
 آمد چرا که علیه عباس چند وی بود بانگت بر یکی این بر یکی  
 ما غایت نافع این امر بودیم احصت ده مرد ما را الحال به نکاح  
 بعد از آن تا اخر زمان ما و درون متع شایع بود و ما مدتی متع نکرده  
 و در زمان مامون الرشید نیز مامول بود و ما آنکه خلیفه ملعون معصم  
 انرا منع کرد و پس بنی گفت ای ابراهیم سخن در آر کشید و خلیفه  
 زمان و سلاطین و ارکان دولت را ازین مباحثه و محامله  
 ملالت حاصل شد از تو یک سؤال میکنم و خامت بحث  
 بر این سؤال خواهد بود در است که این حدیث نیز دشمنان است



ملک ندارد و انروز فک را بیدار نشاء بخشنده بوی تسلیم کرد  
 و مدت سه سال در زمان حضرت خلاصه موجودات حضرت فاطمه  
 و رانجا بود و حاصل فک با حضرت میر سید و بعضی کوبنده سزا  
 و بعد از حضرت مصطفی صلی الله علیه و اله ابی مکر فک را از آن حضرت  
 بست چون آنحضرت دعوی کرد که فک حق منست اما بکر از او  
 گواه طلبید حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام  
 و ام این و قیصر گواهی دادند که پیغمبر خدا فک را آنحضرت فاطمه  
 بخشیده و حضرت مولای متقیان حسب التماس حضرت فاطمه  
 رفت و گواهی داد گفتند هَذَا بَعْلُكَ يَجْرُ إِلَى نَفْسِهِ  
 فَلَا تَحْكُمُ بَعْنِي إِنَّ شَوْهَرَهُ هِيَ حَرْمٌ مُنْفَعَةٌ لِرَبِّهَايَ خُودِ مَبْكُنْدِ  
 حال آنکه این حدیث نزد شما نیز ثابت است که جناب پیغمبر  
 فرمود که عَلَيَّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ الْعَلِيِّ باوجود این گواهی  
 و می شنیدند که حریف از برای خود میکند حال آنکه حریف  
 آن کافر زندقه از برای خود کرد که حدیث صحیحی معاشره الکلیا  
 را وضع کرد مثل این ظلم صریح با بلیت رسول خدا صلعم

۱۶۸  
 ۱۶۸

و در این زند فیه که شمار خود را داشته بد که از برای صحیح  
 کلام اما بگویم تعصیر و ظلم بر پیغمبر خود که اشرف کائنات است لازم  
 ندارد و از برای اهل بیت اثبات معاصی و کفری نمائید و حال  
 آنکه خدا تعالی بر عصمت ایشان گواهی داده که آنجا برین نظر  
 لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرَّجْسُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَهُمُ اللَّهُ  
 و با تفاق عالمان از مخالف و موافق ایشان از اهل بیت اند  
 بعض خدا و رسول بلکه قسمت کننده بهشت و دوزخ اند و موافق  
 حوض کوثر بقول شما و پیغمبر شما و از احادیثی که شمار و است  
 میکنند پس چون شمار اجواب شما فی مثبت پس ثابت شده که  
 انبی بکبر حدیث در روغ وضع کرده و کذب علی الله و علی الرسول  
 با عتقاد شما و جمیع مسلمانان کفر است و همچنین ظلم او بکبر النساء  
 صلوات الله علیها و کذب شهادت حضرت امیر المؤمنین  
 و حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام کفر است و ظلم قبیح است  
 و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که این افعال و اعمال  
 نسبت به پیغمبر خود و کفر است و با اهل بیت او بر همه و



با اهل بیت و بعد از او طلب چیزی که بر ایشان حرام نکرده  
 میان خلایق حلال و حرام نمی نمودندی چنانکه اتفاق است  
 که صدقه بر بنی مائیم حرام است پس زین سخن با کمال لازم آید که اهل بیت  
 طلب حرام کردند و دیگر لازم می آید که حضرت رسول صلی الله علیه  
 و آله کما یبغی ادای رسالت نکرده باشند و این شریفه الیوم  
 اَکَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ غیر واقع بوده باشد چرا که سید کائنات  
 معصوم بود بر مؤمنان و عالمیان عموماً و بر اهل بیت و اقرار  
 و عشایر خود خصوصاً بمقتضای آیه و انظر عشیرتک  
 الا فبیننا ما مور بود که عشایر و اقارب خود را انداز نماید پس اگر  
 سخن با کمال است بود بلا شبهه حضرت رسول صلعم تقصیر کرده  
 باشد و ادای رسالت و ظلم کرده باشد بر اهل بیت اطهار خود  
 که ایشانرا اعلام نکرده که شرف عاجز نیست که شما از من بهراث  
 سر بید و آنچه از من بماند صدقه است و بر شما حرام است و پیش  
 سخن بنمیزد شنیده و قبول نکردند این دلیل عصیان بلکه دلیل  
 کفر بر ایشان ثابت میسختن می آید از هر چه جواب نمیکوئی و خدا را

منو استند گفت رویت کنند که مارون الرشید را این شی  
 بود و حسن صورت و لطف بخت راسته و پیراسته و بخت  
 صاحب کمال بود و نام وی خاله ابن عیسی و در محبت اهل بیت  
 شهرت تمام داشت و هرگز لقمه نکرده و بر مارون شرطه بود  
 که او بر طریق اهل بیت علیهم السلام است از آن جهت که مارون را  
 بدو محبت نام بود هر چه خواستی کردی و گفتی کسی ابارای این بود  
 که با وی متعرض نشود و گویند که وی نزدیک حسنه نشسته بود و  
 در هر مسئله که حسنه الزام میبرد میگردید و میبک گفت از درهم  
 و دینار به حسنه بشارت کردی و سخن وی گردید و در برابر از هم  
 خالده و بکران نیز خندیدی و با ایشان سخن کردی و به طبع  
 بهارون و منع او نشدی و دست بر قصه نبردی و در خط  
 حسنه نوشتی که مباد کسی در مقام اندازد او را و شود و  
 به لحظه حسنه ادله اری مبادوی و تخریص منمودی در بحث  
 که درون ابلیس حسنه رو به مارون و جمیع علما کرد و گفت بدید  
 که در نزد وی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در باب فکرت

ابو یوسف و شافعی و جمیع علما که حاضر بودند بحکم را محال  
 اطلاق نمود و بارون الکرسید نیز از افعال قبیح خود شرمند  
 بود و بکر مرتبه حسنه ای ابراهیم در حالی که حضرت فاطمه  
 و عوی فدک نمود و گفت که در حالت جناب پیغمبر صلی الله علیه  
 و آله فدک را بمن داده و ملک فرموده ابا بکر از و کواه طلبید  
 ابا بشر پیغمبر علی کرده با خلاف شرع نموده ابراهیم از ترس ملک  
 میباید استغنی گوید که موجب الزام و فضیلت و شرف زیاده از  
 بر آنچه سنده هیچ نمیکفت حسنه ای ابراهیم حضرت  
 سیده النساء علیها سلام صاحب بود و ابی مکر مدعی  
 مخفی معاشره الانبیاء موجب حکم صاحب شریعت که البینه  
 علی الدعی و البینه علی من انکره پس که از حضرت فاطمه که صاحب بد  
 بودند کواه طلبید از روی جهل بود و با ظلم کرد ای ابراهیم کجی خدا  
 که جواب بگوید باز اگر کسی درین بربرای یا ججو و امامت کن  
 ابراهیم و شافعی و ابو یوسف بمرکز خود راضی سنده بودند  
 و جمیع حقایق بر ایشان میخندیدند و از ترس بارون هیچ

داده باشند حکم اسلام باید که در دست و رسته رسول الله بوده  
 باشد فارمانی که مدعی حدیث قاضی بنیه عادلانه نماید بر طبقی عامی  
 چو و باید که گواه کسی باشد که صدقه بروی حرام بود و شریک از صدقه  
 حصه بر و دان کرده بنی مانسم ندکه صدقه بر این حرام است  
 و سوا بنی مانسم جمیع مسلمانان در صدقه شریکند و از این  
 حصه بر ندین جمیع انسانی که در صدقه شریک باشند که اینانی  
 را در باب فذک ننوا ننند ننند الا کرده بنی مانسم پس کس  
 که مدعی فذک باشد اگر از گواه عاجز باشد غایت مافی الباب  
 سو کند می منوجه فاطمه شود بمعقده کسی که اعتقاد بر عصمت  
 اهل بیت نداشته باشد ای ابو مکر فاطمه علیه السلام معصوم  
 است حکم الهی چون ننوا ننند بود که معصوم من رنگ کیابر شود  
 و دعوی باطل نماید ای مکر محل شده سرور زبر افکنده چهل که نو  
 ای مر اسیم سرور زبر افکنده نه جوانی که موافق بود نوای  
 و نه مکر ابی وضاعت جو و معترف نوای شده دیگر ای مر  
 سخن با مکر باطل است و حدیث سخن مطایفه انقیاسا

گواهی داد و انی مکر انجم نمود حضرت مولای منعمان فرمود  
 که ای انی مکر اگر دو کس نزد تو آیند و یکی از ایشان گواهی دهد بر  
 مرد بگری که فلان ملک محذور و معتق که در تصرف است ملک  
 محضست و او بغير اخراج منصرف است و خاصیت است بحر و بحر  
 قبل از آنکه ظلم مدعی علیه نزد تو ثابت شود و معلوم کنی که خاصیت  
 از وی مستثنی و مدعی تسلیم میکنی البتة مگر گفت حضرت منعمان  
 علیه السلام پرسید که گواه از مدعی طلب میکنی یا از مدعی علیه  
 انی مکر گفت از مدعی طلب میکنم که حضرت رسول الله ص فرموده  
 اذ انیت علی الله علی ما انک امر المؤمنین ان یسألوا الله الغالب فرمود  
 پس چرا با فرزند و نوردیده و نصحه رسول الله مخالف قول خدا  
 و رسول عمل کردی انی مکر گفت چگونه یا ابو الحسن حضرت امیر المؤمنین  
 فرمود که فاطمه علیها سلام مدعی علیها و ذات الید است  
 و منصرف مذک است و آنکس که دعوی حق متعاضد است دنیا  
 کند او است که اقامت بینة نماید بر طبق مدعی خود بر نهد مگر  
 که جناب پیغمبر صلی الله علیه و اله در حال حیات خود رسید انشا

نام مدعی

صَدَقَتْ عَلَيَّ الْمُؤْمِنِينَ بَارِي بَصِيرَةً بِكَذِبِ الْبَطْلَانِ اِنْ مَغْفِرَتِي بِهِ  
 شَرِّهَا وَتُفَرِّغُ فِرَانَ مُجِدِّ عِلْمِهِمْ يَمُوتُ بِمَا حَقَّقَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَبَّةُ  
 بَيْتِ فَا رِي فِرَانِ دَلِ اِنْ كَا فَرِ مَغْفِرَتِي كِه وَاضِعِ مُجِدِّ بَيْتِ اَسْت  
 مَوْرَكِرُو اَسْتَدِ تَا ظَاهِرِ شُو و بِر اَهْلِ مَعْرِفَتِ كَذِبِ وَبَطْلَانِ اَوْ كَوْنِ  
 اَللهِ تَعَالَى كَلِي اَرْغَامِي اَعْدَا كِه اَز تِلَا مَذَهَبِ اَوْ حَنِيفَةِ بُو دِد كِه اَبَرِ اَسْمِ  
 بِرِ مَنِكُو مِدْ كَفْتِ نِي حَسْبِي اَنَكِه حَضْرَتِ سَلِيمَانِ عَلَيْهِ السَّلَام  
 اَز حَضْرَتِ دَاوُدِ عَلِي بِنِيَا وَ عَلَيْهِ السَّلَامِ عِلْمِ وَ نُبُوَّتِ بِمِيرَاثِ كَرَفْتِ  
 نَه مَالِ وَ عَقَارِ وَ ضِيَا حَسْبِي كَفْتِ بِنِ سَجْنِي اَسْت كِه قَبْلِ اَز نُو كِه اَمَالِ  
 وَ كَمَرِ تَرِ كَفْتِه اَنَدِ و اِسْنِ اَز قَلْبِ عَقْلِ وَ كَثْرَتِ جَهْلِ وَ لَغْوِ عَمَا وَ  
 اِسْنِ اَسْت حِرَا كِه حَضْرَتِ سَلِيمَانِ دَر حَالِ حَيَاتِ حَضْرَتِ دَاوُدِ  
 اَعْلَمِ بُو دِ وَ بِمَغْفِرَتِ اَللهِ بُو دِ وَ اَنْضِ فِرَانِ اَسْت كِه دَاوُدِ وَ  
 سَلِيمَانِ اَتَمَحْكَمَانِ فِي الْحَقِّ اَذْنَفَتْ فِيهِ غَنَمُ  
 الْقَوْمِ وَ كُنَّا لَكُمْ شَاهِدِينَ فَفَقَمْنَا هَا سَلِيمَانِ  
 وَ كَلَّا اَتَيْنَا حَكَمًا وَ عَلِمَا اَبَدِ اَنَكِه مِيرَاثِ اِطْلَاقِ بِحَرَمِي سَلِيمَانِ  
 كِه اَعْدَا اَرْسُوْتِ مِمَّا نَه وَ رَنَه اَوْ مُنْقَسِمِ شُو و نُبُوَّتِ قَابِلِ قِسْمَتِ

موضوع است از آنجه که مخالف نص کلام الهی است که فرموده  
 يُوْحِيْكُمْ اَللّٰهُ فَاِنْ كُنْتُمْ لِلَّذِيْكُمْ مِّثْلُ حَظِّ الْاَنْتَيْنِ  
 مَاَنْ كُنْتُمْ فَرَقَ الْاَنْتَيْنِ واول کسی که مخاطب بن خطاب است  
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله است و این حکم عام است و  
 و بکرم و در قرآن بسیار است از اخبار که اخبار امیرات بوده است  
 چنانکه فرمود است که وَرَبِّ سُلَيْمَانَ طَاعْتُهُ سَلَامٌ وَبِهِمْ دَر  
 قرآن است که حضرت ذکر بادعا کرد و ارضا و اند عالم طلسم را  
 سر که از دو وال حضرت یعقوب میراث و دو این صریح است که  
 نَفْسِيْ فِزْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَبِرَبِّيْ فَيَوْثُ فِزْ اَلْاَنْتَيْنِ  
 وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا پس بموجب نص قرآن معلوم شد که  
 اخبار امیرات بوده است و حدیث حُجْنُ مَعَانِسِرِ الْاَنْبِيَا كَذِبٌ  
 قرآن میبکند و معلوم میشود که واضح این حدیث قرآن میبکند  
 و اگر دهنی حری رو است نکر وی که قرآن هر یک کذب و مخالف  
 ان بود وی امی امیر هم که از ابی بکر حدیث راجعین می سب  
 که اَنَا مِنْ بَيْنِ الْاَنْبِيَاءِ لَا اُفْسِرُ وَمَا اَتْرَكَ يَكُوْنُ

و بمرتب نبوت برسد پس مرا بسمی ده که تا بسران عم من نمی ناسد  
 و بمرتب نبوت نرسد و این معنی دلالت کند که حضرت ذکر یا نصی  
 الی راضی نبوده باشد و بر بسران عم حدیسم ده و این دلالت  
 که ذکر یا بلکه بکفر او نغوز یا الیم من هذا المعتقد با وجود انکه در آخر  
 دعا گفت که **وَجْعَلْهُ رَبِّیْ** <sup>تَصْبِل</sup> کسر مراد ذکر یا در این تذکر  
 نبوت بودی **وَجْعَلْهُ رَبِّیْ تَضْمِناً** کفنی و گفتن این بی فایده بودی  
 پس ثابت شد که اعتبار امر است بود بدلائل عقلی و نقلی و <sup>تدلیلاً</sup>  
 نحن معاشیراً لا یترک موضع وانی مکر کاذب و غادر و ظالم بود  
 باشد چرا که حدیث مخالف قرآن است و در محلی که این  
**اِنَّكَ مَيِّتٌ فَاِنَّكَ مَيِّتٌ** نازل شده و حضرت پیغمبر صلی  
 علیه و آله بر سر رفت و گفت ای باران من بدید که بعد از  
 من اصحاب از غرض من دور و غلبه بسیار نقل خواهند کرد  
 و هر کس بعد عای خود حدیثی وضع خواهد نمود و بمن متوسل  
 خواهند کرد و اگر این حدیث موافق قرآن اعتبار کنند و  
 آنچه مخالف قرآن است اعتبار نکنند و حدیث این است که



نبوت و اگر چنین بود می بایستی که اولاد اعیان جمله لشکر نبی بود  
 و ندی و چون ادم علیه السلام نبی بود اولاد نبی لشکر نبی  
 بودند تا انقضای عالم نبی باشند و حال آنکه در میان اولاد  
 ادم همین شصت پیغمبر بود پس نبوت میراث نباشد بلکه نبوت  
 وحی الهی باشد و عصمت اسحقاق و یحیی که کوئی که ذکر ماوار  
 نبوت از الله تعالی سلب نمود و ارث مال و اسباب  
 و نبوی از نبی نقوطع نبوت ذکر یا لازم آید لغو و باید بلکه  
 معصیت و کفر او حاشا من و الا که می بینیم گفت از چه جهت  
 حکایت ازین جهت که حضرت ذکر یا در دو عالم گفت که و  
 وَ اِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَ كَانَتْ اخِرَتِي  
 عَاقِرَةً فَقَدْ حَبِطَ لِدُنْيَاكَ وَلِيَاؤُنِي بِرَبِّكَ  
 اِلَ الْعُقُوبِ وَ اَجْعَلْ رَبِّي بِمَا نَكَمَ اِجْمَاعِ اَهْلِ الْفِرْسَةِ  
 که ما بپسندان عم من نبی نباشند و منبر هم که پسندان عم نبی شوند  
 باشد از الله تعالی سلب گردیده باشد که در ارث نبوت من  
 که تا پسندان عم من نبی نباشند و منبر هم که پسندان عم نبی شوند

خود با آنکه مغرور و تکبر بود و اگر گویند که حضرت رسول خدا صلوات  
 در حین حیاتش آن مخلفات را علیک جناب امیر المؤمنین ع  
 برده بود باطل و دروغ بود چرا که اگر چنین بودی حدیث مجمع فیه در  
 این باب وارد گشته بود و می که حضرت خلاصه موجودات صلوات  
 در حین حیات مخلفات خود را علیک حضرت امیر مؤمنان ع  
 کرده پس معلوم شد که باری بدان حضرت منتقل شد و باینکه  
 کاذب است چون حسینه سخن بد این جار رسانید ما رو ن گفت  
 ای امیر ای علمای که حاضرید چون جواب حسینه ندادید  
 و او قضیع و ابطال مذہب شما نمود و شما را ساکت شد بد  
 و سکوت علامت رضا است پس چرا مذہب و می اختیار  
 نمیکنید و همه را در زیر افکنده اید بار دیگر حسینه گفت ای امیر ای علمای  
 که حاضرید بدانید که در جمیع نواری که شما مذکور است و  
 با اتفاق امت است که باینکه چون در شهرها و ت شهرها و کرد و  
 گوایان حضرت فاطمه اشید حضرت سیده النساء العالمین  
 گفت ای ابابکر تو از بد خود و اینی مخافه مردود که از زل فوم بود

فَاذْجَاءَ الْخَلِيفَةُ فَاضْرَعُهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا  
 وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخَذُّهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ  
 فَادْفَنُوهُ <sup>و</sup> ویکم بدان ای ابوالعباس که چون حضرت  
 رسالت بنامه صلح از دار فناء ارفقا حلت نمود و استمر  
 و نافع و عمامه و دیگر چیزها از آنحضرت مانده امیر المؤمنین علیه السلام  
 آنها را متصرف شد و زره حضرت مرهمون بود و در جامه لیسک کج  
 رحلت نمود و حضرت مولای منقبان انرا از زمین بردن و در  
 متصرف شد که از جمله موارث مذکور آنحضرت رسالت بنامی  
 بود و بیک بن وی منازعت نکرد و این در کتب شما مرسوم است  
 و بیک گفت که جناب خاتم النبیین امیر شایسته و جبرائیل  
 آنحضرت را متصرف بشوی پس ای سنی که آنها را از امیر شومنا  
 علیه السلام میگیرفتند و اگر کوئی که ایشان طلبیدند و علی مرتضی ظلم  
 کرد و ایشان که تسلیم نکرد و ایشان عاجز نشدند حاشا که حضرت  
 علی این را طلب ظلم کرده باشد و چیزی که او را بشتر غنا  
 و ران تصرف نکرد و باشد تصرف نماید آنچیز بر وی حرام باشد

از اصحاب خبر نگردی حضرت امیر مومنان علیه السلام فرمود  
 که بوسیله منی عمل کردم و بمنحو اسلمم که مخالفت و صیحت می کند  
 جهنت اندک مخالفت و صیحت می نویسی از این است شما مالکرات و مرآت  
 از حضرت سید کائنات شنیده اید که فرموده است که فاطمه  
 بضعة منی من اذناها فقد اذانی ومن اذانی فقد  
 اذناه الله پس چگونه جایز بود که اینها او و اینها خدا و رسول خدا  
 نام غیر خطاب مضطرب شد و گفت برویم و او را از قبر برون  
 آوریم و بروی نماز گذاریم رفتند و هر چه تخصی کردند قبر انحضرت را  
 ای ابراهیم اینجاست را که بدن طریقی بیان کردم جماع می کنند  
 و بیگس ادین خلاف نیست پس بر بندگان حضرت فاطمه زهرا  
 علیها السلام و غضب می و محروم شدن مهاجر و انصار از  
 نماز و ولایت بر کمال قهر و غضب حضرت سیده النساء از  
 جهت ظلمی که بر او کرده بودند و بر شوهر سر زکوار انحضرت و انحصار  
 امامت و با فرزندان نامدار و وی از ناشنیدن شهادت  
 ایشان و مجموع ایشان از مهاجر و انصار در روایت انحضرت منقول

میراث گری و من از پدر و مادر و خود میراث ہرم کہ سید کائنات  
 و انہرک سوچو دات است و ہرینان جثت بسیار گرفت و  
 الزام بیان نمود و ہرینان لعنت کرد و سو کند یاد کرد کہ در  
 روز قیامت نزد حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ شکانیت  
 نام و بر کجہ مہاجر ت نمود و در چلتی کہ از دار قیامت بدارید  
 عقیما رحلت می نمود و حضرت امیر المومنین علیہ السلام وصیت کرد  
 کہ یا علی مرا در شب دفن کن و مگذارید کہ انی مکر و عجز بخازہ من بماند  
 گفت پس حضرت علی رضی اوصیت حضرت را بجا آورده  
 ان خصوصہ را شب مدفون ساخت و در میانہ قبر و مہاجر ت  
 رسالت بیک حکم حدیث ما بین قبری و قبر عیسیٰ علیہ السلام  
 من ریاض الجنۃ و موضع قبر حضرت را ساختہ و مہاجر ت نمود  
 کہ بہنہان شد روز و مکر ابابکر و عمر با جمیع اصحاب و انصار خود  
 بدرخاہ حضرت امیر المومنین رفتند و تعزیت حضرت گفتند و  
 از حال حضرت و دفن وی سئوال کردند حضرت ولی خدا  
 فرمود کہ اورا شب دفن کردیم انی مکر و عجز جبرائیل را

میگرد و چون یکی این خالده بر یکی هجوم آید از آید بدین نزد مارون بد  
 و گفت تو امر وزیر بجای رسول خدا صلی الله علیه و آله شسته کنی  
 که جمیع علمای زمان نور الزام نموده و حمله را موافق نص فرمان و  
 حضرت پیغمبر از الزام حاضر کرده و ایشان بظلم و تعدی در مجلس  
 توفقه قتل و اندازی وی کرده اند و هر یک از امر و ارکان دولت  
 حکامی از جانب حسبه بفرستند تا مارون منعوض علما  
 شد و این عمر مارون که از یکچنان و بکرنگان و مجبان اهل بیت  
 بود شمشیر کشیده منوچه برآید و علامت همه یکبار دست از  
 حسبه کوتاه کردند و بر جای خود نشستند و مارون بانگ برآید  
 زد و گفت هیچ از خدا شرم ندادید که جمیع شما که حاضرید و خود را  
 اعلم و افضل اهل زمان میدانید از جواب کنیز عاقر و مضطرب  
 شده اید و مردمان از خواص و عوام بر شما میخندند و شتم میکنند  
 با وجود این شرمند نیستید و فصد قتل و آزار و اندازی وی بجای  
 میکنید چون خلائق از مارون این سخن شنیدند از سلاطین  
 و امرا همه یکبار علامت فاز کردند و همه برآید و جمیع علما را بیدار

که حضرت رسالت بنده صلی الله علیه و آله فرمود که اِنَّ  
 اللهَ يَغْضِبُكَ لِغَضَبِكَ وَيُغْضِبُكَ لِغَضَبِكَ  
 فاطمه خد اعصم میفرماید که برای غضب و خشم و شیو  
 برای خشم و خشمی تو پس موجب این است اول که فاطمه  
 بضعة فی من اذهاها هر که فاطمه صلوات الله علیها را بجا  
 نیده باشد خدا بتعالی را از جانبند و غضب فاطمه غضب  
 خدا است و خدا بتعالی میفرماید که اِنَّ الدُّنْيَ بُوْذُوْنَ  
 اللهَ وَرَسُولَهُ لَعْنَهُمُ اللهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ  
 پس بداند که بوی بکبر و عمر و اتباع ایشان قاهر و ظالم باشند  
 و لعنت خدا و رسول و ملائکه متوجه ایشان باشد چون  
 حنبله سخن بد ایشان را شنید ابراهیم و ابو یوسف و  
 شافعی برخواستند بیکبار قصد قتل حنبله کردند و در  
 مقام جهاد و از او شمشیر و او نیز قهر و قوت خود سعی  
 نمود و در شمشیر ابراهیم بدست خود گرفت و نمیکند است  
 و میادیم نمود که مساوی قصد قتل وی کنند و کار وی نشاند

و روایت و احادیث موضوعه شما نقل از ظالمان اهل البیت و  
 فاسقان و زنان و کودکان کنجشک و باز است که از قبیل افسانه  
 و خواب و خیال است و افسون و بهمان مانند که شخصی فاسد  
 میگوید و جمعی از زنان و کودکان استماع مینمایند و بعضی  
 خواب میکنند چون افسانه با تمام رسد تا مهابی که دکان کنجشک  
 باز و زنان فاسقان را در سبک روایت و احادیث اخبار  
 نمویسید که قال فلان و روی فلان و در افواه می اندازد که فلان  
 حدیثی است بر فلان شیخ خواندم و فلان شیخ حجام مفسر قرآن  
 است و فلان جاهل بی بصیرت در فلان زاویه صاحب  
 اربعین است و از او کتابه کبار و معتدای روزگار است و  
 فلان شیخ در خواب چنین دیده و از پیغمبر خدا در خواب چنین  
 چنان شنیده و پیغمبر چنان فرموده و علی بن ابی طالب  
 جاهلان بی بصیرت و ابلهان بی معرفت و کوران زاویه  
 جهالت و غولان با و به ضلالت از اطراف و جوار است و  
 و بصیران و عین و بسیار است و غرور و تک جویند و نقل



شایع نموده حسنه وجود آن هجوم از ایشان خالی نبود  
 و ساکن نشد و دیگر باره آغاز سخن نموده گفت ای معاندان کراه  
 و اعی دشمنان رسول خدا از خداوند عالم بترسید و از روی  
 بازخواست بآوردید و برای جاه و بنا و حیات بجز و زه و بنا که  
 خداوت محمد مصطفی و علی مرتضی و اهل بیت علیهم السلام در  
 میان جان استوار مکنید و بفرخات و مهملات که از قبیل  
 فسانه و افسون است چشم گونه نظران را می پوشید و میگویند  
 که فلان با اتفاق فدان خلیفه او فلان از پی فلان میرسد پس فصل  
 باشد و امثال این حکایت و ایه و روایت لاغیه را در عالم رسالت  
 و نبوت و امامت و عصمت و طهارت و اسرار ملائکه و تحقیق  
 حقایق و حجت ساخته ابد و در زبان خلائق اندخته ابا حرا از روز  
 قیامت و حشر و نشر و عذاب بدید و بنا و زه و از عذاب و غضب  
 الهی بترسید و صد هزار فتنه در میان خلائق بدید و در بد و مرد و ما  
 صد هزار فرسنگ از شناختن خدا و رسول و امام و در بد و زه و حشر  
 و در ظلمات بعضیها فوق بعضی گذارند و اکثر از حکایت و

با اتفاق عالمان معصوم و مطمئن اند و قول ایشان را اعتبار  
 نمایند و حدیث و روایت از آنهاست و حصه و اسل بن ملک  
 و ابو هریره و عمر عاص و معاویه و غیره اعتبار کنند که هر یک از  
 اینها بدترین اهل روزگار و خشن و اذون جمیع کفار اند و با عتقا  
 جمیع اهل ایمان لعن این گروه از واجب عبادات و احسن سعادت  
 است ای انجمن مقتدیان نو و آنها که متابعت ایشان  
 کردند و کفر و ضلالت بر غم حساب علی بن ابیطالب اند  
 زرماد وند و حکایت مای بی اصل وضع کردند و عزوات را  
 حق رستم و اسفند یار و یکسره و کی کا و کس و ذال و غیر  
 ایشان ترتیب دادند و در افاق و اسواق بچالند و شهرت  
 میدهد وند و هر یک را العنوا ان شجاعت و دلاوری می کنند  
 نازد باشد بر شجاعت ضرغام دین و مردمان ذکر شجاعت  
 ان مولای متقیین را اند کرده اند تا فراموش کنند محاربات  
 ان امام مبین را چرا که ناب استماع معجزات و عزوات  
 بیشبوی می شود مثبته اند آشتند و دلیری کفار و مشرکین را

شما کنند و بنامی معرفت و شکر عبت و طریقت و حقیقت  
 بر خواب و خیال و وهم و کمال بر نقل و رویت شما نهند  
 و ذوق این مهلات چنان در خیالات عوام و ابلهان تمام  
 میخک شده و چنان ساخته اند که بمسما و قضا و قدر ایشان  
 زایل بنمایند و ازین جهت حرج و تعدیل و طعن و تکلف در  
 میان عوام پیدا و در دوزمانها بدین نگذشت و اولاد و خداد  
 ایشان بدین شیوه در وجود اندند و خواهند و غرض از این  
 اهل البیت و اولاد و شیعیان و پیروان ایشان امر است که فرستند  
 و مخالفت ایشان و ظریق ایشان نمودند و می نمایند و ظالمان  
 و فاسقان و اعدای خاندان حضرت رسالت مآب را از  
 یکدیگر بگریزید و بهیچ وجه بی گزند و حال بدان رسیده و کار بدان  
 رسیده که عمر به بیت پرستی و شرب خمر و لطم خنجر کشیده  
 بپروند آنها را بر معصومان خاندان مقدم میگردانند و نقل  
 و حرکت و روایت از ائمه المؤمنین علیهم السلام و حضرت  
 امام حسن و امام حسین و یاقی اهل البیت علیهم السلام که

بولایه سید الشهدا

العصب و عناد و ظلم و تعدی بوده است و کمر به یک از سادات  
 و علمای طریق حق و شیعیان و مومنان که مردان حضرت  
 رسول الله ص و اهل بیت او پسند و در هیچ زمانی مجال بحث و جدال  
 نداده اید و نگذاشته اید که اظهار مذمت اهل بیت نمایند و قوی  
 بر قتل ایشان داده اید و عوام را بغفلت ایشان ترغیب و تحریص  
 نمود و گفته اید که ایشان ستمگزارند و صد خواری بغفلت رسانید  
 از خوف آنکه شمار افضیحت نکنند و اطال مذمت شماست  
 و کفر و فسق و ظلم اما ما ندیدیم و ابان شما که اعدای حضرت  
 رسول ص و اهل بیت او بنده بر شما ثابت کنند چنانکه ثابت  
 کردیم بر شما بدولت خلیفه زمان ای امیر ابراهیم بر جمیع عقلا ثابت  
 است که شما اعدای اهل بیت رسول اید و اما ما شما را قائل  
 البیت و اعدای ایشان اند و عداوتی که با رسول خدا داشته اند  
 و نفاتی که با حضرت می ورزیدند و اظهار نمی توانستند کرد  
 و خدای یا رسول خدا از آن خبر داده بودند و ایشان با رسول  
 خدا و بر مقام اتفاق بودند و باطنی کفر را می پیمودند و ظاهر

بمنوسید و منجی امید با وجود این میگویدند که عداوت ای ابراهیم  
 علیه السلام را اندازیم و اظهار محبت می نمایند ای ابراهیم از  
 صد بنی ابرت و فاروقی عصمت چه فضیلت داری بسیار  
 تا بشنوم کدام صدق و راستی بر تمام عالمیان نامیده است  
 که این محض منسخر است و کدام علم و فضیلت و کدام تقوی او و  
 عبادت او و کدام سخاوت و مروت و کدام دلیری و شجاعت  
 ستا بسته این میباشند و کدام جنگهای بسیار کرده اند که لشکر  
 و لیران شکستیده و کدام دست که بر او محکم کرده اند و کدام مشکل  
 که حل کرده اند و کدام معجزه و کرامت نموده اند ای ابراهیم فضیلت  
 را بگو که بچه جز حاصل میشود و بگوئی که اکثر ثواب من عند الله چه  
 معنی دارد و آن ثواب از چه بلکه از حاصل نموده و بچه جز حاصل  
 که برنجاکس از عالمیان ثابت نیست و شنیده اند و در قرآن  
 و احادیث و اخبار واقع شده ای ابراهیم و ای علمای جاهل  
 شرم از خدا بدارید و ننگ این کار و ملامت کنید و بدانید که از  
 اولی زمان خلافت تا غایت سبائی مذمت و ملت شما بر

معنی

نقص

که ابراهیم کار و بر گرفت و قصد کشن حضرت اسمعیل کرد  
 فریاد می کند و چون کار و بچکان او ترقی می شود و بسناری را از بر  
 می نازد و اشکهای نامبارک که فرو بریزد چشم ماسخ می بیند  
 و حال آنکه هیچ جراحت به اسمعیل نرسیده و روی نمانده  
 و عاقبت کوسفندی می گشته که هر روز از آن کوسفند صد هزار  
 هزار در اطراف و کناف غالم می کشند و پاک ندارند و چون  
 عاقبت لایم بر خیزد همه گریه و فریاد برای کوسفندی بوده که چها  
 هزار سال از آن گذشته است و در هر شهر و وباری که شعیبه  
 مشوسنی و دوستداری می بیند که از برای نور دیده رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و جگر گرفته امیر المومنین و فرزند احمد شیده النساء العالین  
 بر او را با جان بر اجتناب محبتی و سید شهاب الدین ابوالحسن امام  
 حسین علیه السلام و روز عاشورا با و برخیزان گریه کند که نه جدی  
 چون جدوی و نه پدری چون پدری و نه مادری چون مادر  
 وی و نه برادری چون برادر وی و نه فرزندی چون فرزندی  
 است چمنی از کافران و ظالمان است و منافعان بی حساب

بعد از حضرت رسول خدا ظاهر نموند و انتقام از اهل البیت او  
 کشیدند و شما نیز بروی انهای شما نبند و ازال و اهل بیت رسول  
 و شیعیان و پیروان ایشان را در دو عالم نکند آشوب و سلب  
 ایشان را منقطع گردید و باز دعوی اسلام و مسلمانی نمکنند  
 و میگویند ما پیروین محمد ص ایم و الله که محمد از شما بزرگتر است  
 بیکبار گفتند که ما نیز ایم از اعدای اهل البیت علیهم السلام  
 و آنکسی که بایشان در مقام عداوت است حقیقت که  
 بخدا می دروغ میگوید و دلهای شما معلوم است از عداوت  
 اهل البیت علیهم السلام و پیروان ایشان و من در حضور  
 خلیفه زمان بر شما ثابت کنم چنانچه میگوئی اول آنکه در  
 روز عید قربان که علماء و مشایخ و ارباب نامیوس از  
 دانا بایان و خواجگان و سایر عوام شما بر منظر بای حاضری  
 شود بد چون خطیب منافق بر منبر میرود و قصه حضرت ابراهیم  
 و اسمعیل و قربان گردان او بنیاد میکند شما که بر بنیاد  
 میکنید و بهای میگویند و هر وقت که می شنوید

بدان افشاری شو و میگفت که بشکوه سواری و بشکوه مرکب است  
 شمارا و خلق مبارک او پیوسته بپوشه گاه سرور کائنات رسید  
 بر چو و آب بود به تیغ بیدریغ بریدند و آب بر سینه مبارک وی  
 دو اندن و حمله اما مان و بشوایان شماند حسنه و منت بر سر نه زد  
 و فریاد میکرد و چنانکه مارون و جمیع خلایق گریه و شبنون بعیوی  
 رسانیدند مارون بر سرید که میباید افتنه بالا کرد و در سلامت  
 مفرمود که خلعتهای فاخر از برای حسنه بیاورند و بخت حسنه را  
 منقطع کرد حسنه گفت ای خلیفه زمان مرا چندان مهلت ده  
 که یک سؤال دیگر بکنم و سخن را بدان ختم نمایم مارون گفت بگو  
 کن حسنه گفت ای امیر منم و ای علمائی که حاضر به سجده اند ای که جز  
 جمله عالمیان است ز منت بگوئید که در هیچ جایافته اید که بخت  
 بیکس از علی علیه السلام مقدم داشته باشند و بر او ابر  
 کرده باشد جمیع علما گفتند نه حسنه گفت پس چون نهند او  
 رسول خدا گشتی را بروی امیر نکردند چون رو داد بر بعضی از  
 حاضران منت گشتی را بروی امیر کردند و اندای امیر حسنه بر



که با او غدیر کردند و او را بظلمت شهید نمودند و در اسب مظهر  
 منور مبارک و در ابر سر غیره کردند و حرم محترم و در اغارت  
 نمودند و هفتاد و دو تن از فرزندان و برادران و برادرزاد  
 و کان و اصحاب و اصحاب حضرت اکشتند و در خاک و خون  
 انداختند اگر مژموینی از برای ایشان و لشکری نماید و ما نم دارد  
 و کرب که گوشت که این را فضا است اهل بیت است چه معنی  
 دارد چیزی که قبل از دویست و سیصد سال گذشته باشند و  
 آورند و کرب کنند ای امیر اسیم چگونه شاید که از برای کوسفید  
 که بعد از چهار هزار سال توان کر لیست و شمار بر زمین زد  
 و فراموش نتوان کرد و نه شاید که از برای حکم گوشت رسول  
 و قمره لعین رسول بعد از دویست و سیصد سال بگردانند  
 ندارند چون سینه سخن بدانجا رسانند دست بر سر زد و هفت  
 از سر کشید و آنچه و زاری آغاز کرد و دست بر سر میزد و میگفت  
 حسنی که بر کفن رسول خدا سواری شد و پایای خود را بر  
 آن حضرت میزد که زود تر راه برو و حضرت رسول خدا صلوات

که یافانان نباشند که ای قرآن بگو مرد و او را با بر ای بر  
 که یافانان را راه از حاکم صلوات است و وصیایت به هر  
 که یافانان و خلایق موجودات داشته و این نکته است پس قیام  
 که چون چرخ میل ابات مراست و در حضرت رسول خدا و گفت ابات  
 را که مرد بگو و بر کفار بخواند خداوند جل و علا را و این امر صلیبی  
 عظیم بود که در اول حکم نقره و برای آنکه رسول خدا روانه کند  
 انی بکرم برای این امر صلیبی و بعد از آن حکم و فرمان نازل شود  
 که علی ایضا بطلیب و باز کرد آن نیکویی که فرستاده که او  
 یافت و صلوات است این کار ندارد و خداوند و مخلص حال نجات  
 الا کشف حال انی مقرر و یحیی و و این مذلت و خواری  
 که ما بی کرم رسیده حتی نیست خظیم و از شترندگی روی محبت  
 مذلت شد متحاب رسالت است ای امیر هم در کنت  
 شما مسطور است نه امیر هم گفت ای انکار این نواد کرد  
 حسیب گفت ای امیر هم در حال که حضرت رسول در ملک  
 میفرماید بود اسامه بن زید را سر در لشکر کردند و گفت

الحلی که حضرت رسالت مآب سوره برآست را با بی مکروه و او را  
 با خلق عظیم فرستاد که سوره برآست را بگویند و بر کفار نوحا  
 حکم الاهی شد که او بنزد علی بن ابیطالب علیه السلام برود و حکم  
 الاهی را بکفار بخواند چنانکه می فرماید لَا بُدَّ يَهْتَابُكَ إِلَّا  
 أَنْتَ أَزْجَلُ مِنْكَ وَحَضْرَتُ بَهِرْبَرِ عَالَمِ جَنَابِ امیر را  
 تنها فرستاد که سوره برآست را از بی مکروه گرفت و او را باز  
 گردانید بالشکری که با و بود و ذوالنورین از سر مندی نمود و گفت  
 هر توبه بدین طریقه شود و از امیر المؤمنین النکاح منموذ که کس  
 اعترفت بخدمت رسول خدا و از برای رحمت حق حاصل  
 کند که من عرض کنم و در خدمت تو باشم و حضرت امیر  
 نماز امثال مرا الی آنها رفت و سوره برآست بکفار بکلام  
 بخواند که فَإِذَا نَزَلَ بِالسَّلاَمِ الْخَيْرِ فَأَتُوا  
 الْأَحْزَابَ مِنْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَلْفَهُمْ وَاصْطَرَفُوا  
 وَاصْطَرَفُوا حَتَّى جَعَلَهُ مَقْرَرَةً لِبُذْءِ الْحَكَامِ الاهی ایشان را  
 و همه کس از امت درین خلاف نکرده ای آخر بنویسم کسی

رحلت نفس خراج است بر این لعنت می کرد و این در جمیع  
 کتب شما مستور است و اینکار این می تواند کرد و چون ای کبر و عمر  
 انوکراسا می بودند و با وی بر قنیه و مخاف رسول محمد امیر مصلحت  
 آنست که مرده باشد طاشک به لعنت خدا اگر قنیه را خواهند بود و  
 بی روی نامیده باشند این چنین طعن خدا را می نمایند و خدا  
 اید منوجه این خواهد شد که همه و محمد بن ابی بکر مندی که  
 سرکار وزیر افکنده بودند بعد از آن حسینه گفت که الحمد لله و الله که  
 بدولت خلفه زمان این شکسته ضعیفه تا توان از فضایل و  
 مناقب اهل بیت رسول الله علیه السلام و کفر و زندقه و ظلم و  
 مخالفت عدا می این ایچ و خاطر داشتیم بعد از این می خوف  
 و وحشتی ظاهر گردانیدیم و الزام عدا می و بن کج و دلیل  
 نمودیم و تحکیم از محبان و محامدان با این دولت معنی شده  
 بود که این نیز حقیر رسیده و اگر خطبه به مانع است شود که  
 سبب قاست و دلیل تمام در بر حقیقت است  
 از فضایل ایشان چنین بگویم که

لعن الله من تخلف عن جيش أسامة إلا علي  
 ابن أبي طالب عليه السلام يعني تحت خدای برابری  
 جيش اسامه باز ایستند و با وی نبرد و در کشتار این  
 او نباشد الا علی ابن ابیطالب و محض این بنیاس و معجزه  
 صلی الله علیه و آله این سخن را تکرار می کرد و ابی بکر و عمر را شنیده  
 می انگاشتند از خوف آنکه اگر ایشان ببردند حضرت رسول صلعم  
 علی ابن ابیطالب را قایم می نمود که بداند و بناء حکم حضرت رسالت  
 بنای اسامه متعاف کس از طلب ایشان فرستاد و رسول الله  
 لعنت بر ایشان بیکر و تا آنکه منتهی عالم بها گردید و ایشان پیغمبر  
 را بجای خود که است بسفیه بی ساعده یافتند و منازع خلاف شد  
 تا آنکه خبر با اسامه بزرگ رسید کسان ایشان فرستاد که شما نوکر و تابع  
 منید شما را با خلاف چکار و با اتفاق جمیع است بعد از وفات  
 حضرت امیر متبایان نوکر و تابع اسامه می باید بودند اگر  
 ایشان را با وفات خلافت و وصایت می بود بایستی که با اسامه  
 در محبت و متابعت ایشان بودند می چون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقت

نمودند و اینهمه شکر مننده اگر کسی ازین برخواستند با او بود و صفت  
 و شفا فنی و روکبایان و دیگر که افسار تقلید بر سر و گردن کردند  
 راه عداوت بل البیت علیهم السلام را می نمودند از آن مجلس  
 بیرون آمدند خدای تعالی بر ایشان می نگرستند و می خندیدند و پس بر سر  
 مارون بر ایشان کشید نمود و می خندیدند و می خندیدند و می خندیدند  
 بسیار از شهر بغداد و بیرون آمده منوچه مدینه طیبه حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله شد و خود را شجاعت عالیه حضرت امام رضا  
 علیه السلام و باقی سادات بل البیت رسانیدند الحمد لله علی  
 ولایت اهل البیت الذین هم شمس الهدایه و فی  
 الدجی و علی البراءة أعدایهم التمام المعون فی الاول  
 یا مومنان اطاف عظیمه اعطاف حبیبان با صدق و یقین  
 و محبان و سوا ایمان خاندان طیبین و طاهرین انکه این عزیزان کرمین  
 عجب و این عزیزان کرمین و نوبت این سباه کارنامه روزگار و این کرمین  
 با و به سعادت و به شادی خدای تعالی فرماید و تم بالخير بسعادت اجنبان  
 اذ کونی فی کما کان دعاکم امضوا المسالیم دعاکم

و لا خیر

مستمعان را قوت حبیبی آن نماند کجی این خالده بر کجی روی را  
 با طربسیم و علما کز او گفت که هر چه نصیر نگردد بدو حقیقت نرسد  
 ثابت کرد بدانکه کجی و جمیع علما و سلاطین و امرا و اعیان و رؤسا  
 از موافقی و مخالفت که از مالک عالم آمده بودند و در آن مجلس  
 حسنه را دعا کردند و تحسین نمودند و افرین گفتند و در آن روز چهار  
 صد کس بغیر مذنب طریق اهل بیت علیهم السلام را اختیار کردند  
 هزار و نوزده روز دیگر قصد مساوات اهل بیت نکرد و متعرض  
 تبعیدان اهل بیت نشد و بغیر موقوفه حسنه و خواجه و بر خلعینا  
 فاضله دادند و صد هزار مثقال زر طلا از زر خلیفگی ابراهیمی که شرط  
 شده بود بجز حسنه و خواجه او دادند و نوازش بسیار فرمودند  
 و حسنه اطلبیده هفتادوی مکفیت که از آن شهر بیرون روبر  
 حاکم منجواهی مباد که نوراضای حسنه و خواجه وی بای  
 مادر و نر اوسیده از مجلس وی شکفته و خوشحال بیرون آمدند  
 و بسیر جم مارون که از محبتان خاندان بود و جمیع اینها را که بخت  
 اهل بیت علیهم السلام را داشتند حسنه را بخشیدند و نوازش





برگزیده گان حق سبحانه و تعالی و تقدس اندای ابراهیم  
 در میان من و تو بحث رویت بود من استدلال بودم بر عدم  
 رویت ثبت الیک در بحث رویت دلیل من است و شما به  
 بر مدعای من ای ابراهیم بدانکه خداوند توان خطاب فرمود  
 با موسی ابن عمران علیه السلام لَوْنَنِي لِنِي یعنی مرا هرگز نه منی و در دنیا  
 و نه در آخرت چرا که من از برای الهی هست در وقتی که حضرت موسی  
 با وجود نبوت و تقرب اهل العزیز و مکالمت توانست دیدن پس  
 غیر منی و کلیم چگونه تواند دید ای ابراهیم بدانکه صحت رویت مرئی  
 مشروط به چیز است و اسلامنی خاصه و بصیر دوم صحت رویت  
 مرئی بسم عدم حجاب و امروز این همه شرط حاصل است  
 اگر و بدنی بودی بالبنی که در دنیا مرئی سند می و چون مرئی نمیشود  
 دلیل است که رویت اوجالی است که او جسم و جوهر و عرص  
 باشد چنانکه این اشباحا و اعدا و قدیم است ای ابراهیم بدانکه  
 لازم است هر چیزی که مرئی شود او را با کسب منی باید و بدو انکساف  
 محدث باشد و نیز هر چه او را بیند باید که در برابر من باشد و هر چه

بسوختن اطعمی که کردند که ان طلب برویت بود پس حضرت  
 موسی علیه السلام گفت چنانچه فرمان مجید ناطق است که ۱۱  
 أَهْلَكَذَا مَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ أَعْنَى بِلَاكَتِ مَسْکِنَتِی بِکَیْفِ سَفَهَا کَرَدَنَد  
 از طلب برویت ای ابراهیم کز قوم حضرت موسی اطلب برویت  
 مفصل بودندی و رویت ممکن بود می اله تعالی الشبان را بخت  
 بلاء نکرد می و اگر موسی بن عمران در طلب برویت الشبان را  
 بودی و اعتقاد برویت داشتی باز هم خود رویت طلب کرده  
 بودی پس السنی که آنحضرت لصاعقه بلاء شد و ابراهیم  
 گفت ای خنبه بعد از آنکه موسی علیه السلام طلب برویت  
 قوم خود کرد بعد از سوختن و بلاء شدن قوم چرا گفت  
 کَرَبْتُ الْبَلَاءَ خَنَبَةُ ای ابراهیم از موسی سؤال کن که  
 پیش از دستور می گردان اولی آن بود که دستور می خواستی  
 و بعد از آن سؤال کردی و آن عدم دستور می نه صغیره  
 و نه کبیره است از آنجا که رفعت و منزلت رسالت است  
 حجتی بر دل استغفار کند چرا که الشبان معصومان و